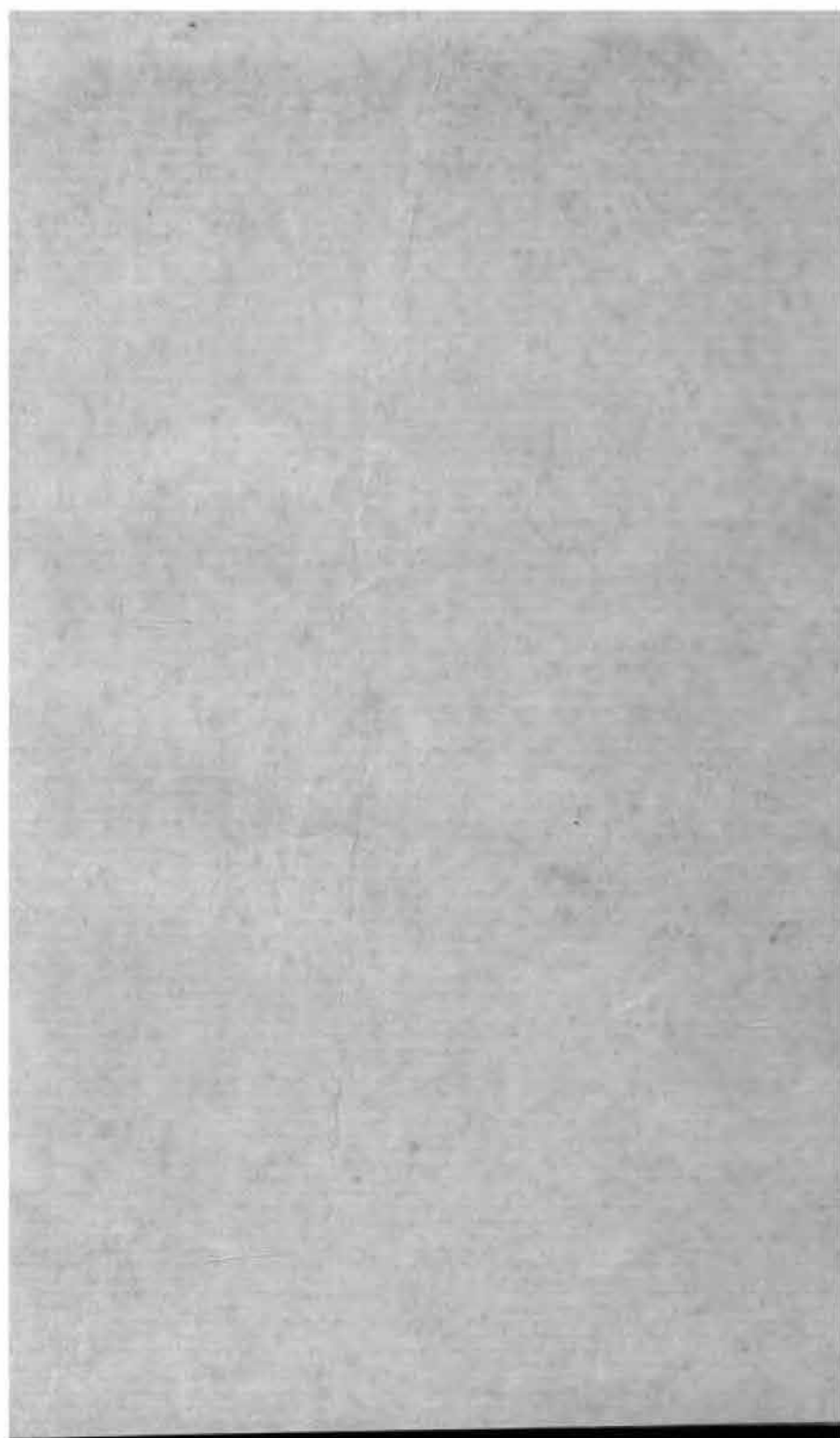
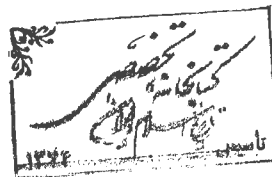


خرده بورژوازی و انقلاب

به نقل از: رزمندگان

ارگان سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر





۴۰۰
۱۳۴۶

برای بسیاری از کمونیست‌ها و انقلابیون ما، حتی جریان اوضاع نتوانسته است خط اصلی وقایع و طبقات متفاوت را نمایان کند. البته تا آن زمان که هنوز نیروهای اجتماعی به حد کافی در جریان انکشاف خود، آشکار نشده بودند، این امر شاید تعجب‌آور نبود (گرچه از نقطه نظر مارکسیسم این کاملاً غریب است). ولی امروز پس از یکسال که از بهمن ۵۷ می‌گذرد، دیگر نمیتوان به سادگی قدیم به وقایع نگریست. هرگاه بطور مشخص نتوانیم نشان دهیم که چه طبقاتی و چگونه در مبارزه انقلابی شرکت دارند، و شرایط مادی آنان چه وضعیتی را برایشان ایجاد کرده است، آنگاه بیش از گذشته در تبیین اوضاع سردرگم باقی خواهیم ماند. دگماتیسم الگوسازانه‌ای که کوشش میکند از روی عام‌ترین خصائص انقلاب، و از روی فرمول‌هایی کلی راجع به ماهیت و ترکیب طبقاتی انقلاب در ایران سخن بگوید، تاکنون نتوانسته (و از این پس هم نخواهد توانست) موضع روشن و صریحی نسبت به اصلی‌ترین مسئله در انقلاب ایران دست بیاورد. مع الوصف مشاجره میان کمونیست‌ها موضوع واقعی خود را یافته است: موقعیت خرده‌بورژوازی در انقلاب.

این مسئله بطریق دیگری به مفهوم انقلاب ما بستگی دارد. "مفهوم انقلاب" ما سئوالی کلی است که اغلب به شکل پلخانیف‌وار آن ظاهر می‌گردد*: انقلاب ما دموکراتیک است یا سوسیالیستی؟

* "پلخانیف از کائوتسکی چنین می‌پرسد:

(۱) "خصلت عام انقلاب روسیه چیست، بورژوازی یا سوسیالیستی؟

لیستی؟

(۲) روش سوسیال دموکرات‌ها نسبت به بورژوا-دمکرات‌ها چه باید باشد؟

کسانی که در جریان مشاجرات میان سوسیال دمکراتهای روسیه و
انترناسیونال دوم نسبت به انقلاب ۱۹۰۵ روسیه بوده اند، بخوبی
میدانند که این سؤال کلیشه‌ای شکل جدیدی از همان سؤال معروف
پلخانیف از کاوتسکی است. منتها این بار این سؤال را کمونیستهای
ما پس از تجربه سالها مبارزه پرولتاریای جهانی طرح میکنند.
اشکال قضیه در اینجا هم دقیقاً مثل سؤال پلخانیف "کلی بافی" و
"عام‌پرسی" سؤال کنندگان میباشد. "انقلاب دموکراتیک است یا
سوسیالیستی"؟ "آنها یکسال پس از قیام و تغییرات وسیع در نیرو-
های انقلاب!"

این سؤال محدودکننده و انحرافی در ادامه خود به دو مین
سؤال پلخانیف میانجامد (بشکل ایرانی آن، تقریباً تمام گروههای
خط ۳ و همچنین راهکارگر، فدائیان و ... آنرا به همین صورت طرح
میکنند). بنا بر این خرده‌بورژوازی شهروده (و از جمله خرده‌بورژوا-
زی مرفه) در آن شرکت دارند و نیروی انقلابی و خلقی بحساب
میانند یا نه؟ پس از این طبعاً سؤمین سؤال نیز پیرامون طرح
اتحاد با این طبقات و علی‌الخصوص خرده‌بورژوازی شهری بطور
یکدست است: حمایت از روحانیت مبارز، جناح انقلابی حکومت و ...
تمام نکته در همین است که این سؤالات از اساس غلط اند.

////////////////////////////////////

بیائیم بجای سرفرو بردن در این کلیات به عنوان مین
حرکت، از جای دیگری شروع کنیم. اوضاع واقعی چگونه است؟ پس
از قیام بلوک سیاسی بورژوازی - و خرده‌بورژوازی مرفه‌سنجی

۳) آیا حزب سوسیال دمکرات باید در انتخابات دوما از احزاب
مخالف دولت پشتیبانی کند؟

لنین: پیشگفتار به ترجمه روسی جزوه کاوتسکی: نیروهای
محرکه و چشم‌انداز انقلاب روسیه و ترجمه فارسی چهارمقاله - ص ۵۵

روی کارآمدند. روحانیت حاکم بطور مشخص میان این دو بخش و اساساً خرده بورژوازی مرفه سنتی تقسیم میشود و خود ویژگی های آن علمی رغم کوشش بی وقفه در اثبات استقلال کامل آن - نه تنها از طبقات بلکه حتی از گروه های اجتماعی - آنرا بصورت یک کاست، پیا ما وراء "بلوک سیاسی" قرار نمیدهد. و حداکثر آنرا در صفا اول حکومت نشان میدهد. این بلوک سیاسی میان خرده بورژوازی سنتی مرفه و بورژوازی لیبرال، بلوکی بود بر اثر مبارزات طبقاتی ۵۶-۵۷ و قدرت خرده بورژوازی مرفه سنتی که عمدتاً روحانیت بر آن متکی بود و آنرا نمایندگی میکرد، بوجود آمد. خرده بورژوازی مرفه سنتی بنا به موقعیت اقتصادیش، یعنی اینکه از سویی در مرز میان خرده بورژوازی و بورژوازی کوچک قرارداد ارد و از سویی دیگر اصولاً با سرمایه داری وابسته به امپریالیسم و بورژوازی وابسته در شرایط ایران در تضاد و وحدت قرارداد، هم در برابر توده ها و همراه بورژوازی و هم در تضادی با خود بورژوازی قرارداد. ما این خرده بورژوازی را بطور مشخص در تضاد و وحدت با بورژوازی بررسی میکنیم. و این نکته اساسی را پیوسته در نظر داریم که اصولاً وحدت این خرده بورژوازی در حفظ سیستم، مبنای تحلیل ماست.

در حال حاضر این خرده بورژوازی در حاکمیت سیاسی جامعه حضور دارد. به عبارت دیگر بخشی از هیات حاکمه است. اینکه خرده بورژوازی مرفه سنتی بخشی از هیات حاکمه را تشکیل میدهد، از بورژوایی بودن حاکمیت سیاسی چیزی کم نمیکند. برای ما نکته توضیح بورژوایی بودن بلکه چه نوع بورژوایی بودن و به چه شکل است، اهمیت دارد.

حضور خرده بورژوازی سنتی مرفه در قدرت با سیاستهایش کاملاً قابل بیان است. این سیاستها در معنا و محتوی بورژوایی هستند. لیکن از جنس خرده بورژوایی آن. همه ما به خوبی میدانیم که بورژوا لیبرالها خواهان حفظ سیستم سرمایه داری وابسته در چهار

چوب روندهای عمومی و مشا به زمان شاه هستند. تنها با این تفاوت که میخواستند سهم بیشتری از بازتولید سرمایه در ایران صورت پذیرد، و آن غارتگریهای آشکار و وقیحانه دوره شاه کاهش یافته و در اشکال آبرومندانتری^۱ ادامه میداد. آنها در برابر سلطه بی چون و چرای بورژوازی بوروکرات و انحصاری و دیکتاتوری بلامنازع دربارخواهان "مشروطه" واقعی و محدودیت قدرت و حقوق انحصارات بودند. آنها نه در پی نابودی رژیم شاه، و نه هرگز در فکر از بین بردن سرمایه های بزرگ انحصاری بودند. آنها صرفاً در جستجوی راه حل سازشکارانه ای تلاش میکردند، که در زیر چتر شاهنشاهی در قسدرت سیاسی سهم بوده، و در کنار سرمایه های بزرگ انحصاری بخوبی و همچون آنها امکان و فرصت غارت ارزش اضافی را داشته باشند.

در کنار مماشاتجویی بورژوازی لیبرال نسبت به رژیم شاه و امپریالیسم، ما شاهد سرسختی خرده بورژوازی سنتی مرفه در مخالفت با رژیم شاه و اصرار در برکناری وی و سپس نابودی سلطنت بودیم. خرده بورژوازی نه در پی سازش و مدارا با سلطنت بود، و نه در فکر آن بود که سرمایه های بزرگ انحصاری را محفوظ بدارد. این قشر برخلاف بورژوازی لیبرال که غایت مطلوب خود را در سرمایه کلان میدید، با تلخی فراوان طعم فشار و ستم سرمایه های بزرگ و انحصاری را چشیده بود، و با دهان گف آلوده به با تکها و سرمایه های بزرگ دشنام میداد. مخالفت دیرینه روحانیت با ربا و بهره بانکی علیرغم جنبه مذهبی مخالفت با ربا در بین روحانیت، بخوبی نشانگر ضدیت خرده بورژوازی با سرمایه بزرگ بود. اعتراضات پیاپی روحانیت پیرو خمینی به امپریالیسم و سلطه آن در ایران کشته در جلوه های مختلف مبارزاتی روحانیت و بازاریها منعکس بود، حکایت از خصلت خرده بورژوایی روحانیت پیرو خمینی مینمود. اینها و بسیاری سیاستها و خواسته های دیگر که دقیقاً با رو غلظت خورده بورژوایی داشت، بعد از قیام بهمن ماه نیز در شکل های مختلف

ادامه داشت، که در زیر به آنها خواهیم پرداخت.

پیش از هر چیز باید خاطر نشان ساخت که حضور خرده بورژوازی در هیأت حاکمه هرگز موجب حمل خصلت خلقی بردستگاه سیاسی حاکم نمیشود. زیرا آنچه خلقی و ضد خلقی بودن یک گروه اجتماعی را تعیین میکند، نه احکام کلی و الگوهای از قبل آماده، بلکه نوع برخورد و رابطه آن گروه با نظام حاکم، مناسبات ما بین طبقات بر کشور است. ما نمیخواهیم از خلقی بودن مقدر خرده بورژوازی طبق تئوری انقلاب دموکراتیک به این نتیجه برسیم که هیأت حاکمه بدلیل حضور خرده بورژوازی در آن جنبه خلقی یافته است. بلکه بعکس از خصلت ضد انقلابی و ضد خلقی هیأت حاکمه در رابطه با حفظ نظام سرمایه داری وابسته است که وضعیت ضد خلقی خرده بورژوازی سنتی مرفه را بدلیل شرکت آن در حکومت، استنتاج میکنیم، ما بر مبنای تحلیل مشخص، خصلت سیاسی خرده بورژوازی سنتی مرفه را تعیین و ارزیابی مینمائیم، به براساس قیاس و احکام کلی، اما پیش از بررسی مشخص، ببینیم که خرده بورژوازی این پیچیده ترین موجودا مع بورژوازی چیست؛ خرده بورژوازی طبقه یی بینا بینسی و دوگانه است از یکسو به پرولتاریا نزدیک بوده، و از سوی دیگر به بورژوازی وصل است. هم متاثر از خصائل اولی است، هم با خصوصیات دومی را بر خود حمل میکند. با شوق و انتظار آرزوی صعود از نردبان بورژوازی را دارد، و با نفرت و اشمئزاز به پرتگاه پرولتاریا در زیر پای خود می‌گردد. در تلاش پرش بسمت بورژوازی است. در حالیکه زیر پایش لغزنده بسوی پرولتاریا میبازد. از ترس سقوط بدامن پرولتاریا، آستانبوس بورژوازی می‌گردد، و در گریز از زور و ستم بورژوازی به پرولتاریا اتکاء میجوید. با انتقادات پرولتاریا بورژوازی را زیر بار حمله قرار میدهد، و با توسل به هجویات بورژوازی ساخت پرولتاریا را آلوده میسازد. بدینگونه است که او تناقض مجسم جامعه سرمایه داری بشمار میرود.

خرده‌بورژوازی مالک وسایل تولید خود و صاحب احیای رکنار خویش است. با استفاده از کارشخصی بطور عمده، واحیاناً تنی چند شاگرد کسب و کارش را میگردانند. و با درآمد متوسط خود دست به آستان بورژوازی میساید، و در برابر پرولتاریا فخر میفروشد. آن گروه از خرده‌بورژوازی نیز که تعلقی مادی نسبت به وسایل تولید یا توزیع ندارند، و بر اساس تفاوت بین ارباب بورژوازی و پرولتاریا در سازمان اجتماعی کار و سپس نحوه بچنگ آوردن محصول اجتماعی طبقه بندی میشود، بهمان گونه در منکته تناقض بورژوازی و پرولتاریا گرفتار است. و بخاطر این تناقض اساسی جامعه، در طیف مشترکی با خرده‌بورژوازی اول قرار دارد، که در دوسوی این طیف، پرولتاریا و بورژوازی روی در روی هم قرار دارند.

خرده‌بورژوازی با چنین پیچیدگی و قشر بندگی که امروزه بچشم میخورد، در گذشته وجود نداشت، و یا اینکه پیچیدگی آن کم اهمیت بود. خرده‌بورژوازی در اصل تولیدکنندگان و سوداگران کوچک بودند، که بوسیله کارشخصی خویش واحیاناً دوسه شاگرد گذران زندگی میکردند. این گروه پیش از سلطه سرمایه داری در رسته های صنفی متشکل بودند و در چهار چوب ضوابط قراردادی برای بازار، تولید و فعالیت میکردند. ضوابط و مقررات حاکم بر کسب و کار این گروه چنان سخت و شدید بود، که مانع از تغییر و تحول در میان صنف و روابط خرد بورژواها میگشت. این ضوابط محکم سر جنگ با جبر حاکم بر بازار یعنی قانون ارزش داشت. و با مراقبت و هشیاری همه اعضای صنف و سران آن اجراء میشد. زیرا، قانون ارزش که حاکم بر روابط خرد بورژواها بود، در جهت شکستن وضع موجود صنف و روابط بین آنها حرکت میکرد، و پیوسته بردیوارهای محکم نظام تولید صنفی ضربه وارد مینمود. قانون ارزش که حاکم بر شبکه روابط موجود در بازار است - یعنی روابط بین کاسبکارانی که در رابطه با بازار خرید و فروش کسب و کار میکنند - مبتنی بر مبادله کالاهای همسنگ و

برای برابری عبارت دقیقتر مبتنی بر مبالغه زمان کارهای برابر متبلور در کالاهای میباید. لیکن این برابری خود بر پایه نابرابری استوار است. * نابرابری که در پشت زمان کار اجتماعاً لازمپنهاست. نابرابری که نتیجه اختلاف سطح قدرت تولید و کار در واحدهای مختلف میباید. نابرابری که موجب میشود، آنکس که کار پیچیده و ماهرانه‌تری دارد، با وجود زمان کار مساوی با دیگران درآمد بیشتری بدست آورد.

علت همه مقررات غلات و شادان نظام صنفی در همین جاست، در اینکه آنها آگاهانه میخواهند عوامل بوجود آورنده و تشدیدکننده نابرابری را در نطفه خفه کنند، و بدین خاطر با اختراعات و شیوه‌های جدید تولید مخالفت کرده، و آنها را از بین میبردند، زیرا که شیوه‌های جدید تولید در چهارچوب عملکرد قانون ارزش موجب انتقال سهمی از زمان کار صاحبان ابزار و شیوه‌های قدیمی به دارندگان ابزار و شیوه‌های جدید میگشت و در نتیجه تعدادی از تولیدکنندگان و فروشندگان را خسران زده و ورشکسته مینمود. شیوه‌ها و ابزارهای جدید زنگ خطر افلاس و درماندگی تولیدکنندگان خرده‌پا بود. و همچون کرکسی مینمود که به لاشه نحیف نظام صنفی حمله برد.

مخالفت با شیوه‌ها و ابزارهای جدید تولید خود نوعی مبارزه برای حفظ خود و مبارزه در راه حفظ برابری بود. مقررات و ضوابط شدید نظام صنفی حکم‌زری را داشت که در برابر خورده نابرابری پنهان در روابط بازاری عمل میکرد. ستایش برابری و عدالت در اعتقادات خرده‌بورژوازی روبنای مبارزه برای حفظ خود و برای حفظ وضع موجود بود.

* - "این ایده که تحت نظام تولید کالای برابری "میتواند وجود داشته باشد. یک ایده اتوئیک است".
لنین، شیوه برخورد به احزاب بورژوازی

بدین ترتیب اندیشه برابری یکی از مهمترین وجوه ایدئولوژیک
یک خرده بورژوازی بشمار میرود، و همچون نئون بزرگی است، که
همیشه بر سردرد کانهای خرده بورژواها میدرخشد.

رمز همه ستیزها و مخالفت های خرده بورژوازی با ایجـاد
کارگاه های بزرگ و در نتیجه با تولید سرمایه داری همانا در تلاش
برای حفظ نظام صنفی و برابری نسبی موجود در آن بود. حتی چند
سال پس از انقلاب کبیر فرانسه و پیروزی بورژوازی برفئودالیزم
صنعتکاران یکی از شهرهای فرانسه توماری را امضاء کرده و از حکوـ
مت خواسته بودند که قوانینی برای جلوگیری از ایجاد کارخانجات
وضع کند.

با گذشت زمان و با نابودی بیش از پیش نظام صنفی، و تبدیل
صنعتکاران به پرولتاریا و با تحکیم نظام تولید سرمایه داری، اندـ
یشه از بین بردن صنایع و موسسات بزرگ و احیای کارگاه های
کوچک بجای آنها روبه افول گذاشت. این اندیشه مدت ها در نظرات
سوسیالیستهای تخیلی و طرفداران برابری و عدالت بصورت رنگ
باخته وجود داشت. تا اینکه با حفظ و گسترش اشکالی از تولید و
تجارت خرد - که در کنار تولید سرمایه داری میتواند بقای
بماند - تغییر شکل داد، و با حفظ جوهر خویش یعنی اندیشه برابری
خرده بورژوازی یا به تعبیر لنین "قانون خرده بورژوازی برابری"
در قالب جدید، خود را منطبق با قانونمندی نظام سرمایه داری و سا -
زگار با موسسات و صنایع بزرگ سرمایه داری نمود. * زیرا، شیوه

* - "در کشورهای که تمدن جدید بوفورت کامل یافته است، یک
طبقه جدید خرده بورژوازی بوجود آمده، که بین پرولتاریا و بورژوازی
نوسان میکند. و هنوز خود را بعنوان بخش تکمیلی جامعه بورژوازی
تجدید و احیا میکند اعضای جداگانه این طبقه بهر حال پیوسته بتوسط
رقابت بصوف پرولتاریا پرتاب میشوند. و با تکامل صنعت مدرن

جدید زندگی که سرمایه‌داری تدریجاً مستولی ساخت، مقتضیات را بر جا معه تحمیل کرد. که دیگر جدایی از آنها امکان پذیر نبود، مثلاً موسسات راه آهن، کارخانه‌ها و کارگاه‌های ذوب فلز و معادن بزرگ از شما را رکان اساسی جا معه شده بودند. و در نتیجه اندیشه از بین بردن موسسات و صنایع بزرگ که خواسته خرده‌بورژوازی قسرو ن وسطا بود، رخت بریست، و مخالفت اساسی خرده‌بورژوازی با سرمایه‌داری به مخالفت با اشکالی از آن تبدیل گشت. بدین نحو که خرده‌بورژوازی چون تبدیل به زائده‌یی از مجموعه نظام تولید سرمایه‌داری گشته بود، دیگر اندیشه‌نا بودی نظام سرمایه‌داری ذهن او را ترک گفت. زیرا، نابودی سرمایه‌داری، نابودی خود او بود. مخالفت او با سرمایه‌داری در حقیقت مخالفت با سرمایه بزرگ افسار گسیخته بود، نه مخالفت با نظام مزدببری و سرمایه‌داری مخالفت آنها در جهت از بین بردن فشار سرمایه بزرگ بر سرمایه کوچک و تولید خرده بود، نه مخالفت با نفس تولید سرمایه‌داری. "پارسیا نه آرزو دارند

آنها حتی لحظه نزدیکی را میبینند، که در آن هنگام، تما مأ بعنوا ن بخش مستقلی از جا معه جدیدنا پدیده شده، و در صنعت، کشاورزی و تجارت جای خود را به سرپرستها، ما موران اداری و دستیاران مغازه‌ها خواهند داد." (ما نیفست کمونیست - تاکید از ما ست)

"صنعت بزرگ مدرن بغیر از بورژوازی و پرولتاریا، یکنوع طبقه میانی بین این دو وجود آورده، که آن خرده‌بورژوازی است. این طبقه بعضاً شامل بقایای شهروندان نیمه قرون وسطایی قدیم است، و بعضاً کارگرانی را شامل میشود، که تا حدودی در زندگی پیشرفت کرده اند نقش آن بیشتر در توزیع کالا است تا در تولید، و خط عمده کسب و کار روی تجارت خرده است."

"نوشته‌های سیاسی جلد ۳ ص ۱۳۵، کارل مارکس انتشارات پنگوئن".

که فشار سرمایه‌های بزرگ را بر روی سرمایه‌های کوچک و فشار بورژوازی بزرگ را بر بورژوازی کوچک از بین ببرند." زیرا، خرده‌بورژواها دیگر در چهارچوب نظام صنفی قرون وسطی تولید نمی‌کردند و روابط تولید آنها در قید مقررات صنفی اسیر نبود، و نیاز آنجا که بدون وجود ضوابط جلوگیری از بطن نظام کالایی خرد، سرمایه‌پدید می‌آمد * آنها آینده اقتصاد خود را در سرمایه‌میدیدند و تبعاً هر گز به مبارزه‌های اساسی با آینده مطلوب خود بر نمی‌خاستند، آنها گرچه بوسیله سرمایه در مجموع چپا ول می‌توند، و تحت سرکوب و ستم آن می‌باشند، و بدین خاطر از سرمایه‌داران کینه و نفرت دارند، و حتی به مبارزه با آنها بر می‌خیزند، لیکن تقدیر وجود متناقض آنها حکم می‌کند که سرانجام در مقابل سرمایه‌تمکین کنند و سر تسلیم فرود آورند.

غریزه اینکه دستمایه‌اش را به سرمایه تبدیل کند، و آرزوی اینکه سرمایه‌دار شود، بعنوان وحدت نطفه‌ای و بالقوه خرده‌بورژوا با سرمایه، عامل اصلی سازش‌هایی او با بورژوازی بعد از همه مبارزات تزلزل‌آمیز می‌باشد، ستم و سرکوب سرمایه‌بر خرده‌بورژوازی ویرا به مبارزه با سرمایه‌داران میکشد، لیکن ترس از نابودی مالکیت خصوصی و سرمایه‌بطور کلی بتوسط پرولتاریا، دوباره او را به سازش با اردوی سرمایه سوق می‌دهد.

گذشته از آن بخش خرده‌بورژوازی که در کنار نظام سرمایه‌داری و بعنوان زائده‌یی از مناسبات تولید سرمایه‌داری بوجود می‌آید - انواع کارگاه‌ها و دکان‌های مخصوص کارهای تعمیراتی، خدماتی و کمکی صنایع بزرگ - ما شاهد شکل‌گیری و تقویت یک بخش جدید خرده‌بورژوازی می‌باشیم، که در عصر امپریالیسم و در اثر گسترش بوروکراسی و بخش خدمات چه در کشورهای امپریالیستی و چه در کشور-

* - "... همین تولید کوچک است که همواره، هم‌روزه، هر - ساعت بطور خود بخودی و بمقیاس وسیع سرمایه‌داری و بورژوازی را پدید آورد". لنین، ص ۷۳۶ آثار منتخب یکجلدی.

های تحت سلطه بوجدومی آید. با گسترش ابعاد فعالیت اداری در زمینه خدمات بیمه، بانک، بازرگانی و در دستگاه متورم دولتی پیوسته بر شمار کارمندان افزوده میشود، و آهنگ افزایش این گروه در بعضی از کشورها بیشتر از نرخ افزایش پرولتاریا میباشد.

یکی از جلوه‌های انحطاط سرمایه‌داری در عصر امپریالیسم همین گسترش و تورم بخش خدمات و بوروکراسی و در نتیجه افزایش شمار این بخش جدید خرده‌بورژوازی میباشد. مثلاً در مصر، بنا بر کتاب "تضاد طبقاتی در مصر" شمار این بخش از خرده‌بورژوازی ۲/۵ برابر ما بقی خرده‌بورژوازی شهری است.

درمانیفست کمونیست سخن از تبدیل طبقه جدید خرده‌بورژوازی به سرپرست‌ها و ماموران اداری و دستیاران مغازه‌ها میشود، که منهای این آخری، دوتای اول از زمره همین بخش جدید خرده‌بورژوازی میباشد.

درمانیفست هیچ صحبتی از وضعیت طبقاتی این گروه نمیشود. لیکن در آثار بزرگان بعدی مارکسیسم به آنها خرده‌بورژوازی اطلاق میشود.

این گروه جدید نیز وضعیتی چونان دیگر اقشار خرده‌بورژوازی دارد، و در میان منگنه‌ها کار و سرمایه قرار دارد، و همچون همه خرده‌بورژواها وحشت از آن دارد، که به وضعیت پرولتاریا سقوط کند، در عین‌اینکه به حال بورژوازی رشک می‌خورد. و از وی نفرت دارد، از یکسویه مبارزه پرطمطراق و پرهیاهو با تضادهای جامعه سرمایه‌داری برمی‌خیزد، و از سوی دیگر سخت در فکر حفظ وضع خویش است، که مبادا در معرض مخاطره قرار گیرد، و جوی باریک حقوق وی قطع گردد. به هنگام وجود آزادی و حرکت توده‌یی پر دل‌وجرات می‌کردد، و در موقع خطرات تهدیدکننده بزدل و جیون میشود. بهر حال بخشی از "طبقه سیالی" است که در آن منافع دو طبقه بر ندگی خود را از دست میدهد" و خصوصیات دو طبقه در آن بهم می‌رسند، و وجود متناقض وی را معنای

میبخشد، محل تعادل جامعه سرمایه‌داری است، و در عین حال مشحون از عدم تعادل در هر زمینه، مخالف ثروت کلان سرمایه‌داران است. و بیش از هر کس حریص بدست آوردن ثروت، به اعتراض بر علی—دیکتا توری و در جهت دموکراسی بر میخیزد، و بیش از همه پایه‌خوب و مناسبی است برای باز کردن چتر دیکتا توری بر فراز آن.

این بخش جدید خرده‌بورژوازی از لحاظ طبقه‌بندی با سایر بخشهای خرده‌بورژوازی تفاوتی مهم دارد، که همان نداشتن مالکیت نسبت به وسایل تولید و توزیع میباشد، یعنی آنکه این بخش جدید خرده‌بورژوازی را بنا بر مقوله مالکیت یا بعبارتی رابطه تولید مالکیت نمیتوان طبقه‌بندی نمود، و آنرا فقط بنا بر سازمان اجتماعی کار و توزیع ثروت میتوان طبقه‌بندی کرد. از این لحاظ بخاطر اینکه هم با پرولتاریا در تضاد است و هم با بورژوازی، در میان نه طیف طبقاتی جامعه قرار میگیرد، و با خرده‌بورژوازی متعارف یا سنتی وضع یکسانی دارد، این گروه جدید بخاطر نداشتن موقعیتی مشابه خرده‌بورژوازی سنتی در روابط کالایی جامعه سرمایه‌داری—که از این لحاظ ما بدان خرده‌بورژوازی جدید میگوئیم— پایگاه و خوراک مناسبی برای ایدئولوژیهای ضد پرولتری میباشد، که بظاهر ضد سرمایه‌داری اند. صفوف اصلی احزاب سوسیالیست و رویزیونیست را این گروه پر کرده‌اند.

رویزیونیستها این خرده‌بورژوازی جدید را "کارگر فکری" خطاب میکنند، و آنرا در ردیف پرولتاریا قرار میدهند. مجله "صلح و سوسیالیسم" شوروی مینویسد:

"آمارگران و جامعه‌شناسان بورژوا، مهندسان، تکنسین‌ها و کارگران بازرگانی را در مقوله خاص‌های میدهند و به آنان "طبقه متوسط جدید" نام میدهند، در حالی که توسعه سرمایه‌داری جدید بطور فزاینده‌تری این قشرها را بصورت جزئی از طبقه

کا رگر درمی آورد *

و بدین ترتیب به زعم رویونیست‌ها خرده‌بورژوازی جدید همان طبقه کارگراست! این خرده‌بورژوازی جدید با وجود آنکه مالکیت نسبت به وسایل تولید و توزیع ندارد و یکمک توانایی ذهنی کار فکری خود را مراعات می‌کند و این خود موجب وز مینه‌ساز برداشتهای نامجا و بهره‌برداری در مورد آن میشود. * با زبعتوان خرد ه

* - (بنقل از "نقدی بر جامعه‌شناسی، ترجمه فارسی ص ۱۹۳)
* * - بعضی از نیروهای کمونیست در خرده‌بورژوازی دانستن این گروه جدید تردید دارند، و اشکالاتی بر آن وارد میدانند، که این گروه را خرده‌بورژوازی تلقی کنند
"خرده‌بورژوازی نامیدن این لایه‌ها از لحاظ تئوری مارکسیستی اشکالات زیادی دارد" فاشیسم ۲ صفحه ۲۰
تاکید از ماست .

این نیروها طبقات را در رابطه با وسایل تولید می‌خواهند توضیح دهند .

"مارکسیسم رابطه با وسایل تولید را بعنوان معیار تعیین کننده در تشخیص هویت طبقات اجتماعی میدانند یک طبقه اجتماعی در رابطه با وسایل تولید است که موجودیت پیدا میکند اعضای یک طبقه بنا به وحدتی که در رابطه با وسایل تولید دارند بهم نزدیک میشوند و یک هویت اجتماعی واقعی را تحقق می‌بخشند." (راه کارگر شماره ۹۰)

اینان چون عوامل دیگر تعیین طبقات را نادیده می‌گیرند در خرده‌بورژوازی دانستن خرده‌بورژوازی جدید مانند کارمندان متوسط و جزء و غیره تردید و تزلزل دارند، یا اینکه در آستانه تزلزل قرار دارند، (البته تزلزل در این مورد یکی از شیب‌های سرازیری رویونیسم میباشد. اینکه شیب مزبور در کجا و کی به قعر در ره

خرده‌بورژوازی، خواستار تعدیل تضادهای جامعه سرمایه‌داری و نه اساساً رفع آنهاست، خواستار برابری و عدالت اجتماعی است که در قالب "سوسیالیسم" هم‌ظاهر می‌شود اما بطور اساسی به ستیزه‌بازی تضادهای جامعه سرمایه‌داری برنمی‌خیزد، و مهر تزلزل و بی‌ثباتی بعنوان خصلت بارز و همیشگی خرده‌بورژوازی بر تبارک آن می‌درخشد.

بدین ترتیب خرده‌بورژوازی در مجموع خود علیرغم گونه‌گونیهایی چند، خصلت واحدی دارد، و آن تزلزل، بی‌ثباتی و نوسان بین دو قطب کار و سرمایه است. خواستار مساوات و تعدیل ثروت است، لیکن خواستار نابودی طبقات نمی‌باشد. بحال پرولتاریا افسوس می‌خورد، در حالیکه موضع بورژوازی غبطه می‌خورد. و در این رابطه منبع اصلی رشک و حسد و عدم تعادل روانشناختی جامعه بورژوایی را در خود دارد هرگونه سیاست خرده‌بورژوازی را بر مبنای همین دوگانگی، تزلزل و عجز تاریخی ناشی از وضعیت متناقضی باید توضیح داد. این طبقه بجز آنکه می‌باید به انحراف کشاندن مبارزه ضد سرمایه هیچ کار دیگری نمیتواند انجام دهد. نهایت مبارزه خرده‌بورژوازی با

رویزیونیسم میانجا مدفعلاً قابل پیش‌بینی نیست (

لنین در این رابطه گفته است که :

"طبقات به گروههای بزرگی از افراد اطلاق میگردد که بر حسب جای خود در سیستم تاریخا معین تولید اجتماعی بر حسب مناسبات خود (که اغلب به صورت قوانین تثبیت و تنظیم گردیده است) با وسایل تولید، بر حسب نقش خود در سازمان اجتماعی کار و بنا بر این بر حسب شیوه‌های دریافت و میزان آن سهمی از ثروت که در اختیار دارند، از یکدیگر متمایزند."

لنین، آثار منتخب یکجلدی، ص ۶۹۶

بورژوازی بر اساس وضعیت متناقض وی و بنا بر شعار تاریخی اش که
برابری و عدالت باشد، هم با تعدیل تضاد کار و سرمایه و کاستن از
فشار سرمایه بتوسط افزایش قدرت دولت در برابر سرمایه داران
بزرگ و نیز انتقال سرمایه های بزرگ به دولت می باشد.

"خرده بورژوازی دموکرات که بسیار دور از آن است که
خواهان تحول کل جامعه برای پرولتاریای انقلابی
باشد، سعی دارد که در شرایط اجتماعی موجود تغییراتی
وارد آورد، نادین طریق این جامعه برای او هر چه
تحمل پذیر تر و مرفه تر بشود. بنا بر این او بیش از هر
چیز خواهان تقلیل مخارج دولتی از طریق تحدید
سوروکراسی و انتقال بار مالیات های عمده برگرد
مالکان ارضی و بورژوازی بزرگ است. بعلاوه وی خو-
استار رفع فشار سرمایه بزرگ بر سرمایه کوچک از طریق
ایجاد موسسات اعتباراتی دولتی و قوانینی علیه
تنزیل خواران می باشد، تا از این راه برای او و برای
دهقانان این امکان حاصل بشود، که نه از سرمایه دار-
ان، بلکه از دولت مساعدات بگیرد، علاوه بر این او طام-
لب است بر برقرار روابط ملکداری بورژوایی در ده از طریق
حذف کامل فئودالیزم است."

نقل از "خطابه مارکس و انگلس به اتحادیه کمونیستی ۱۸۵۰"
در این رابطه مارکس مینویسد:

"خملت ویژه حزب سوسیال دمکرات (نماینده خورده
بورژوازی در ۱۸۴۹- رز) آنست که این حزب تا سیسات
دمکراتیک جمهوری را برای برانداختن هر دو افراط
یعنی برانداختن سرمایه و کار مزدوری مطالبه
نمیکنند، بلکه برای آن مطالبه میکنند، که تضاد میان
آنها را تخفیف دهند، و این تضاد را به هماهنگی بدل

سازد، هر قدر هم که برای بیل به این هدف اقدامات
کونا کون پیشها دشود، و هر اندازه که برای پوشش
این هدف پنداره‌ای کمتری یا بیشتر انقلابی بکار رود،
محتوی آن همان که بود میماند: تجدیدنای جامعه از
طریق دمکراتیک ولی تجدیدنا در چهارچوب خورده
بورژوایی "

نقل از "۱۸ برومر لویی بناپارت" ص ۴۹ تاکید از ماست
وقتی مارکس میگوید "تجدیدنای جامعه سرمایه داری در چهار
چوب خورده بورژوایی"، این سؤال پیش میآید که چهارچوب یا شکل
خورده بورژوایی جامعه سرمایه داری چیست؟ پیدا است که منظور جامعه
صنعی قرون وسطی یا سوسیالیسم سیسموندی نیست، چرا که حزب مو-
نتانی یا بعداً حزب سوسیال دمکرات نه خواسته‌ای سوسیالیستی
نوع سیسموندی داشتند، و نه در پی نابودی سرمایه داری بودند.
پاسخ این سؤال را در خطاب به مارکس و انگلس در ۱۸۵۰ میتوان یافت
در آنجا صحبت از این میشود که "خورده بورژوازی" خواستار رفع فشار
سرمایه بزرگ بر سرمایه کوچک از طریق ایجاد موسسات دولتی و
میباشد. "ودری آنست که برای جلوگیری از حاکمیت و افزایش
سریع سرمایه می بایستی بخشی از طریق تحدید حقوق وراثت و
بخشی دیگر از طریق اتلاق هر چه بیشتر کارها به دولت عمل نمود."
خطابه در رد خواسته‌های خورده بورژوایی اظهار میدارد که:

"مساله برای ما صرفاً تغییر در شکل مالکیت خصوصی
سرمایه نهادن بر تضادهای اجتماعی و التیام جامعه
کنونی نیست، بلکه از بین بردن مالکیت خصوصی، محو
طبقات و بنیانگذاری جامعه نوین میباشد."

بنا بر این تا حدودی برای ما روشن میشود که چهارچوب
خورده بورژوایی یا شکل خورده بورژوایی جامعه سرمایه داری چیست.
بخصوص اظهار مشروط "اگر خورده بورژوازی پیشنهاد خریدن راه آهن و

کارحاجات را بنمايد... "بخوبی شکل خرده بورژوايي جامعه سرمايه داری را به ما نشان ميدهد. شکل يا چهارچوب خرده بورژوايي جامعه سرمايه داری همان حاکميت سرمايه است. ليکن بصورتی که در آن تضادهای تخفيف یافته، اختلاف شديد ثروت تعديل پيدا کرده و فشار سهمگين رقابت سرمايه بزرگ در نتیجه دولتي کردن آنها کاهش یافته است. يعنی اينکه "قانون خرده بورژوايي برابری همچون لعايبی کم رنگ بر پیکر کريه سرمايه داری ريخته شود، لعايبی که برای زمانی محدود - آنهم نه برای همه - ميتواند فريبنده باشد و بزودی رنگ باخته و بيخاصيت میگردد.

خواسته برابری و عدالت خرده بورژوازي در جامعه سرمايه داری در جهت از بين بردن فشار سرمايه بزرگ بر سرمايه کوچک از طريق دولتي کردن موسسات و صنايع و سرمايه های بزرگ عمل میکند. دولتي کردن سرمايه های بزرگ تنها راه خرده بورژوازي برای کاستن از فشار کم رشن رقابت سرمايه های بزرگ نسبت به سرمايه کوچک و توليد و تجارت خرد مي باشد، و هرگز از اين گامی فراتر نميتواند بردارد.

زيرا در چهارچوب حفظ مالکيت خصوصي وسايل توليد و توزيع آزادی سرمايه های کوچک و حاکميت مناسبات کالايي، و نيز در حالت فقدان حاکميت پرولتاریا، دولتي کردن سرمايه ها همان "صرفاً تغيير در شکل مالکيت خصوصي" مي باشد. و سرمايه کماکان به حاکميت خود ادامه ميدهد.

"قانون خرده بورژوايي برابری" بر مبنای اينکه نهادهای روابط سرمايه داری برای خرده بورژوازي از مقدرات برگشت ناپذير شده است در قالب توسل خرده بورژوازي به دولت ادا مەحيات مي يابد. چرا که در نظر خرده بورژوازي دولت نيرويی است مافوق طبقات، و اگر از دست سرمايه داران بزرگ بدر آيد، بخوبی در جهت خير و صلاح عامه و ايجاد برابری و عدالت عمل خواهد کرد! چه روياهای

باطل و عبثی.

باری، قدرنهایت خواستها و سیاست خرده بورژوازی آن است که دولت سرمایه داری را جایگزین سرمایه داران بزرگ بنماید، و سرمایه های بزرگ را بدست دولت سرمایه دار بسیار دودر صورتیکه خرده بورژوازی مورد نظر همان بخشهای تهیدست و رادیکال خرده بورژوازی باشد، خواست سیاسی آن احیاناً دولتی کردن سرمایه های متوسط و ملی کردن زمین را هم شامل میشود، که اینها نیز در ماهیت امر یعنی سرمایه داری بودن جا معه تغییری نمیدهد.

"خرده بورژوازی بحکم خواص اساسی وضع اقتصادی خود هیچ گار مستقلی از دستش ساخته نیست" و هیچ گونه مشی و سیاست مستقلی ندارد. حد آخر تلاش او منجر به آن میشود که مبارزه ضد سرمایه داری سرانجام حاکمیت سرمایه رادری داشته باشد. و پیوسته قانون انباشت سرمایه های کوچک را به سرمایه های متوسط و بزرگ تبدیل کند، و دوباره همان فشار سخت رقابت سرمایه بزرگ حلقوم تولید و تجارت خرده بورژوازی را بفشارد تمام نبوغ و توانایی خرده بورژوازی از این فراتر نتواند رفت که با رسنگین سرمایه بزرگ را از یک دوش به دوش دیگر منتقل کند خود فریبی خرده بورژوازی سبب میشود که گمان کند، با روا زدوش برداشته است. این خود فریبی و توهمات که ناشی از تناقض ذاتی وی میباشد، دیر نمی پاید، و مجدداً طعم تلخ ستم و فشار سرمایه بزرگ بزیردندان او می آید و خواهد یافت که هنوز با سرمایه بزرگ بر پشت او سنگینی میکند، تازه، در این زمان نیز در موهمات و خود فریبی های خویش دست و پا میزند، غفلت، کور دلی و خود فریبی ناگزیر خرده بورژوازی مانع از آنست که بتواند راه گریز از چنگال سرمایه بزرگ را در جا معه سرمایه داری پیدا کند و هرگز نخواهد توانست بمثابه خرده بورژوازی گریزگاهی جز سرمایه داری دولتی بیابد، گریزگاهی که همان ماثب سابق را تجدید میکند.

بر اساس آنچه تا کنون گفته شد، تصور اینکه خرده بورژوازی به عنوان خرده بورژوازی یعنی بعنوان طبقه‌ی متناقض، سوسیال-لیسم را راه نجات خویش تشخیص دهد، بکلی مغایر با درک وضعیت اجتماعی - اقتصادی این طبقه و ذهنیات متناقض و خود فریبا نمسه وی میباشد. سوسیال لیسم خرده بورژوایی با انواع واقسام سوسیال لیسم هایی که خرده بورژوازی تا کنون در پشت آن قرار گرفته و یا میتواند قرار گیرد، در عمل همان حاکمیت سرمایه مادی را "چهار چوب خرده بورژوایی" آنست.

* * *

گفتیم که خرده بورژوازی مشی سوسیالست مستقل ندارد، زیرا که یک طبقه تاریخی مستقل و مبتنی بر وجه تولید خاص نیست. اتو-پیهای رنگارنگ خرده بورژوازی که تا کنون در تاریخ حیات خرده بورژوازی پیدا شده اند، هرگز در عمل گامی فراتر از واقعیت تلخ نظام بورژوایی برنداشته اند، و دیدیم که افراطی ترین شعارهای خرده بورژوازی مبنی بر "برابری و عدالت" هرگز نمیتواند منگنه کار و سرمایه را از کار بیا نندازد، و خرده بورژوازی مقدراست که بین این دوشاخه در حالت تعلیق بسربرد.

براین پایه سؤال زیر مطرح میشود که آیا با این وجود، خرده بورژوازی میتواند بر مسند قدرت جا معه سرمایه داری تکیه زند؟ آیا طبقه‌ی که هیچ وجه تولید مستقلی را نمایندگی نمیکند، میتواند دستگاه سیاسی حافظ آنرا در اختیار خود بگیرد؟ اساس طرح این سؤال قاعده انطباق و هماهنگی زیر بنا با روبنای سیاسی است، یعنی آنکه چگونه طبقه‌ی که بورژوازی مسحوب نمیشود، ممکن است قدرت سیاسی جا معه سرمایه داری را در دست داشته باشد. مارکسیسم - لنینیسم میا موزد که این قاعده بقوت خود با قسی است. ولی از آنجا که بین زیر بنا و روبنای دقیقترین اقتصاد و سیاست رابطه‌ی ریاضی برقرار نیست، که تا یکطرف رابطه موجود

بود، طرف دیگر را هم لزوماً در مقابلش داشته باشیم، در نتیجه این احتمال باقی است که زیربنا همراه با روبنای خاص خود و اقتصاد در کنار سیاست خود ویژگی‌هایش نباشد. هرچند که این احتمال جنبه موقت و ناپایدار داشته، و در مجموع قاعده انطباق سیاست و اقتصاد حکمفرماست.

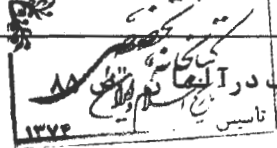
تاریخ به سؤال بالا بارها و بارها پاسخ مثبت داده است، و مواردی را بوجود آورده که خرده بورژوازی همراه با بورژوازی قدرت را در دست گرفته است. این موارد و لحظه‌های تاریخی که خرده بورژوازی در آنها فرصت و امکان نیل به قدرت را پیدا میکند، محصول بغرنجی روابط و مبارزات طبقاتی جامعه بورژوایی است، محصول وضعیتی است که در آن حربه‌های طبقات اساسی جامعه بورژوازی برندگی لازم را برای طرد و دفع یکدیگر ندارد، محصول اوضاعی بحرانی و پرتشنج است که سکان کشتی توفان زده سرمایه‌داری را بورژوازی نمیتواند در دست خویش نگهدارد، و پرولتاریا هم آمادگی بدست گرفتن آن را ندارد، و در نتیجه نیروی سوم در هدایت سکان شریک میشود. خرده بورژوازی بعنوان طبقه سوم جامعه بورژوایی و نیز به مثابه طبقه‌یی غیر اساسی هرگز نمیتواند، عنان قدرت را در نظام سرمایه‌داری برای مدتی مدید در اختیار داشته باشد، و دیدن نمی‌پاید که یا قدرت را خائنانه بدست بورژوازی میسپارد، و در مقابل سرمایه تسلیم میشود یا عرصه را در برابر پرولتاریا خالی میکند. خرده بورژوازی با وجود آنکه به مبارزه با ستم و سرکوب سرمایه برمیخیزد، لیکن به محض قرارگیری در موضع قدرت حیوانانه راه خدمتگزاری سرمایه را پیش میگیرد، حربه‌های زنگ زده ماشین دولتی و دستگاه قهریه بورژوازی را صیقل میدهد. و در نتیجه زمینه احیای ستم و سرکوب سرمایه را فراهم میکند.

" این طبقه جزا نهادم هر جنبشی که بدان سپرده شود، قادر به هیچ کار دیگری نیست، خرده بورژوازی در لاف

زنی ید طولایی دارد، در عمل بی کفایت و در مواقع خطرات احتمالی بزدل و گریزپاست، و خصلت تنگ نظرانۀ درمیا دلات تجاری و معاملات مالی به نیکی برازنده اوست که مهرنا توانی و عدم ابتکار را برا میزند، و بنا بر این، همین صفات را میتوان درزندگی سیاسی اوسراغ گرفت. بدین منوال خرده بورژوازی با کلمات قصار و تمجید شا هکارهایش قیام را ترغیب نموده، بمجرد آغا ز قیام برخلاف اراده اش حریمانه تلاش در جهت کسب قدرت میکند، ولی از این جزرانه دام پیروزی قیام استفاده دیگری نمیکند در هر جا که برخورد مسلحانه وضعیت را به بحران جدی کشانده بود، در آنجا دکانداران از شرایط مخاطره آمیزی که برایشان بوجود آمده بود، از مردمیکه در پیروزی ازندهای پرطمطراق آنها جداست باسلحه برده، از قدرتی که باین طریق در دستهایشان قرار گرفته بود، و مهمتر از همه از عواقب سیاستی که برای خود، موقعیت اجتماعی و ثروتشان داشت، و اجبار ابدان تن در داده بودند، به وحشت افتاده بودند. * ؟

سطور فوق بخوبی وصف حال انقلاب ماست، که خرده بورژوازی رسالت بشکست کشاندن آنرا بعهده گرفت، خرده بورژوازی میهن ما حتی پیش از آنکه عنان قدرت را در متن جامعه سرمایه داری در دست بگیرد. راه سازش با سرمایه را اتخاذ نمود. و ستم و سرکوب آنرا حتی بردوش خود بدست خویش احیا کرد.

اینکه خرده بورژوازی راه احیای ستم و سرکوب سرمایه را در پیش



میگیرد، موضوع سؤال آفرین و تردیدآوری در جنبش ما نیست. این تقدیر تاریخی خرده بورژوازی که با رکش ارا به نظم بورژوازی گردد، بوضوح در صفحه تاریخ امروز کشور ما خود را نشان میدهد. تناقض تاریخی خرده بورژوازی حکم میکند که بهنگامی که خود رهبری جنبش انقلابی را بدست میگیرد، ناوکش بنای سرمایه و خدمتگزار نظام سرکوب و بهره کشی بورژوازی میگردد. این حکم تاریخی را انقلاب ایران و خرده بورژوازی حاکم بر آن با رها و بارها با ثبات رسانده است. سرکوب و کشتار خلق های ترکمن، کرد و عرب، بخون کشاندن بسیاری از مبارزات توده ها در شهرها و روستاها، حمایت همه جانبه از سرمایه داران در برابر کارگران و زحمتکشان، و احیای تمام نهادهای ضد مردمی و سرکوبگر رژیم سابق بخوبی چاکری خرده بورژوازی را در جهت استقرار نظم بورژوایی ثابت میکند. این امر چنان واضح و عیان است، که حتی عناصرهیات حاکمه خود به آن اقرار میکنند. و بدین ترتیب انقلاب ما درستی احکام انگلس را در مورد خرده بورژوازی برای چندمین بار در تاریخ اثبات نمود.

اما مسئله ای که هنوز بجای مانده، و در جنبش ما اهمیت بسزایی دارد، اینست که آیا خرده بورژوازی را بهنگام تسلط بر قدرت - حتی با تفیق بورژوازی - و بعنوان احیاء کننده نظم بورژوایی و صیقل دهنده حربه های قهر سرمایه میتوان خرده بورژوازی تلقی نمود؟ آیا اصولا خرده بورژوازی که بردستگاه سیاسی جامعه بورژوازی مسلط شده، بمحض سوار شدن بر قدرت حکم بورژوازی را دارد؟ بعبارت روشنتر آیا خرده بورژوازی بلافاصله پس از قرار گرفتن در صدر حکومت سرمایه تبدیل به بورژوازی میشود؟

سؤالات بالا همگی مضمون یکسانی دارند، و آن اینکه آیا خرده بورژوازی در قدرت همان بورژوازی هست یا نه؟ این سؤال خود بمعنای نفی امکان بقدرت رسیدن خرده بورژوازی در جامعه بورژوازی است، که در بالا بدان پرداختیم. در بین برخی از

انژیروهای م.ل ایران مسئله مزبور بدین شکل طرح میشود که — هیات حاکمه ایران بورژوازی است، و تصریح نمیکرد، که ترکیب طبقاتی قدرت دقیقاً چگونه است، قدرت که مهمترین و اساسی ترین مسئله هر انقلاب است، از طرف بعضی ازم.ل ها اینگونه بشکل کلی و مبهم مورد توجه قرار میگیرد. و ماهیت و ترکیب دقیق آنرا — از نیم و تردید، یا از عدم شناخت دقیق — در قالب مبهم "بورژوازی" — "عنو — ان مینمایند، توگویی، خرده بورژوازی در دایره مفهوم "بورژوا — یی" نمیکنند و این صفت شامل حال آن نمیکرد. اد ادبیات مارکسیستی کراراً سخن از احزاب بورژوازی و نیروهای بورژوازی و غیره بمیان میآید، که بوضوح شامل خرده بورژوازی نیز نبوده است. اگر واژه "بورژوازی" مابازای روشن و دقیقی دارد، و هرگز در محدوده خویش خرده بورژوازی را شامل نمیکرد، برعکس واژه "بورژوازی" مبهم و کلی تر است، تا آنجا که وسعت دایره "بورژوا — زی" را بسط داده، و خرده بورژوازی را هم در بر میگیرد. این امر بدان لحاظ است که زندگی خرده بورژوازی مانند بورژوازی مبتنی بر مالکیت خصوصی و نظام تولید کالایی یا وضعیتی مشابه آن در ساز — مان اجتماعی کار و توزیع ثروت است، که خرده بورژوازی را وامیدارد، تا در زندگی وابسته به بورژوازی باشد، و از لحاظ ذهنی نسبتاً از بورژوازی پیروی کند، چنانکه فردیت، محور اندیشه ها و باورهای خرده بورژوازی را تشکیل میدهد.

سؤال مورد نظر در عین حال بشکلی مضحک برای این مبتنی است که ورود خرده بورژوازی به قدرت همانند عبور از مرز بهشت و جهنم است، و اینکه خرده بورژوازی با پانهادن به دایره قدرت بیکباره تغییر کیفی میدهد، و قبای بورژوازی به تن میکند، و تمام گذشته خویش و همه تمایلات و خواسته هایش را فراموشی میسپارد. برخوردی اینچنین به قضیه شرکت خرده بورژوازی در دولت بورژوازی موارد تاریخی روشن و بارز شرکت و حضور خرده بورژوازی

را در دولت بورژوازی نادیده میگیرد. چنانکه برای او می کند، در فرا
نسه ۱۸۴۸ قدرت پس از انقلاب بدست چندین گروه و احزاب، و ترکیب
آن چگونه بوده است. لدرو- رولن و لوسوی برای دولت بورژوازی-
ایی بعد از انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه شرکت داشته اند. ما را با رها از طرف
کلاسیکهای مارکسیسم بعنوان نمایندگان خرده بورژوازی وتوده-
های نا آگاه پرولتاریا تلقی میشوند.

اینگونه برخورد، مجادلات بین حزب نظم و نظم مخوف بورژوازی-
ازی را با حزب مونتانی بمثابه کشاکش درون طبقه بورژوازی و بین
اقلات مختلف آن ارزیابی میکند. بنام این آرایش، مارکس-
بفلسفه افرادی چون لدرو- رولن و حزب مونتانی را نماینده
خرده بورژوازی میپندارد، و با زبلفط گفته است:

"تو ما مینا صریکه انقلاب را تدارک میدی، یا آنرا هدف
خود قرار داده بودند، اعم از این که بورژوازی دینا ستیک
بورژوازی جمهوریخواه، خرده بورژوازی دمکرات
- جمهوریخواه و کارگران سوسیال دمکرات بطور
موقت در دولت فوریه برای خود مایل پیدا کرده اند."

نقل از "۱۸ برومر" ص ۲۸ ترجمه فارسی.

براستی چگونه ممکن است که خرده بورژوازی که با ستم و سرکوب
سرمایه به مبارزه برمیخیزد، در دولت بورژوازی و دستگاه قهریه
سرمایه شرکت و حضور داشته باشد. اینرا به تنهایی تحت دوگانسه و
متناقضوی باید توضیح داد، یعنی آنکه هم به مبارزه با سرمایه-
دست مییازد، هم به سازش با آن میپردازد بلکه درین اساسی آنرا
باید در این دانست که:

"خرده بورژوازی (به ویژه خرده بورژوازی سنتی-
- رزمندگان) در زندگی خود وابسته به بورژوازی
است، زیرا بشیوه ما حکما را نرساندن میکند، نه
شیوه پرولتری (از لحاظ موقعیت خود در تولید

اجتماعی) این خرده بورژوازی از لحاظ نحوه تفکر خود از
بورژوازی پیروی میکند.

نقل از آثا رمنتخب یکجلدی ص ۴۵۹

سئوالات و توهما تی که پیرامون شرکت خرده بورژوازی در قدرت مطرح میشود، بطور ضمنی مبتنی است بر این درک غلط که خرده بورژوازی دشمن سرسخت و پیگیر سرمایه - یا لاقل سرمایه بزرگ و انحصاری - تلقی میشود. و بویژه در مورد ایران بر این پایه است که خرده بورژوازی در مجموع نیرویی ارزیابی میشود که با سرمایه داری وابسته دشمنی عمیق داشته، و به مبارزه سرسختانه و پیگیرانه با سرمایه وابسته و امپریالیسم برمیخیزد. خرده بورژوازی از شادی در پوست خود نمیگذرد که توانسته است در محدوده عقیدتی - سیاسی نیروهای م. ل. برای خود پشتیبان بدست آورد. پشتیبانی که بهر طریق میکوشد چهره پلید و دستهای بخون خلق آغشته بخشی از خرده بورژوازی را که آشکارا در برابر مردم و انقلاب قرار گرفته، در پشت نقابی زیبا و فریبنده بپوشاند، یعنی نقاب خلقی و انقلابی بودن خرده بورژوازی در انقلاب دموکراتیک! و بدینسان دشمن را آراسته و ملمس به درون اردوی پرولتاریا میآورد.

یکی از بارزترین موارد شرکت خرده بورژوازی در حکومت بورژوایی، دوره موقت بین فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ می باشد، در این دوره، خرده بورژوازی به سازش و همکاری با بورژوازی بزرگ میپردازد، و حتی در دولت سهم نیرومندی بچنگ میآورد. خرده بورژوازی برهبری سران و نمایندگان خود در روی پرولتاریا و در کنار سرمایه بزرگ قرار میگیرد. در جهت احیای قدرت سرمایه و سرکوب پرولتاریا به بورژوازی کمک میکند و نمایندگان وی همچون عامل سرمایه عمل مینمایند، و به "دست آویز" بورژوازی بدل میگردند. با وجود آنکه خرده بورژوازی بدین نحو خدمت بورژوازی در میآید و با وجود آنکه لنین در این باره میگوید:

"در تمام انواع کابینه‌های ائتلافی که با شرکت
"سوسیالیست‌ها" تشکیل می‌گردد، این سوسیالیست‌ها -
حتی با وجود عناصراک ملا صادق در بینشان - در عمل
به دکور بیمصرف و یا پرده استتاری بردولت بورژوازی
به برق گیری که جریان رعد خشم آلود مردم را از تلافی
با دولت منحرف می‌کند، و به ابزاری در دست دولت
برای فریب مردم تبدیل میشود.

اما این سوسیالیست‌ها که در دولت به خدمتگزاری بورژوازی بز
رگ مشغولند، خرده بورژوازی مسحوب میشوند، چنانکه لنین در همان
متن مینویسد:

"این واقعیت حاصل تزلزلی است که در سیاست‌های
اس - آر‌ها و منشویک‌ها وجود دارد، سرانجام خط مشی
متزلزل این احزاب بوسیله موقعیت طبقاتی خرده
بورژوازی و بی ثباتی اقتصادی آنها در مبارزه
بین کار و سرمایه تعیین می‌گردد."

لنین جلد ۲۵، کلیات آثار، ص ۷۷ - ۳۲۰ نقل از ترجمه فارسی.
لنین در برخورد به اس - آر‌ها و منشویک‌هایی که به همکاری
با حکومت و شرکت در آن دست زده‌اند، برخلاف مل‌های جنبش
کمونیستی ما هرگز نمی‌گوید که اس - آر‌ها و منشویک‌ها با اعتبار چاگری
بورژوازی و شرکت در حکومت آن دیگر خرده بورژوا تلقی نمیشوند، و
با رها و بارها تاکید میکند، که این سیاست‌ها نتیجه نوسان و تزلزل
خرده بورژوازی است، یعنی آنکه از کوزه خرده بورژوازی همیــــن
بیرون می‌تراود.*

■ لنین در برخورد به کائوتسکی مینویسد:

"از گفته کائوتسکی چنین برمیآید که در کشورهای
سرمایه‌داری احزاب بورژوایی وجود داشته‌اند و

م. ل. های ما حتماً خواهند گفت، لنین درک درستی از خرده‌بو-
 رژوازی ندارد! خرده‌بورژوازی عصر امپریالیسم و کشورهای تحت
 سلطه را ندیده است و نمیداند که اگر خرده‌بورژوازی را شریک در
 حکومت بدانند، ما ناچار میشویم که حکومت بورژوازی را برای ش-
 خلت خلقی و انقلابی قائل شده، سیاست همکاری با آن را در پیش
 بگیریم! یا اینکه خدای نا کرده، بگوئیم خرده‌بورژوازی - یا لاقل
 بخشی از آن - ضد انقلابی و ضد خلقی است و بدین ترتیب پرولتاریا
 را از متحد طبیعی وی جدا کنیم، و انقلاب را دچار شکست سازیم!
 اما نه، لنین هرگز گرفتار چنین ساده‌لوحی و موهوم با فسی
 نمیشود، و هرگز از زاویه دید پلخانیف به مسائل انقلاب نمی‌نگرد. او
 هرگز بر اساس الگوی پیش ساخته انقلاب دمکراتیک و متحدین پیش
 ساخته انقلاب دمکراتیک و متحدین ردیف شده پرولتاریا در ای-
 انقلاب به همکاری با بورژوازی یا خرده‌بورژوازی فکر نمی‌کند، و
 آنرا امری مقدور و تمام شده فرض نمی‌کند، انقلابیون پرولتری در متن
 مبارزات پرولتاریا حرکت میکنند و ی‌دئولوژی خود را بر این مبنا
 بکار می‌اندازند، و مواضع لازم را در این رابطه اتخاذ میکنند.

➤ حزب پرولتری که اکثریت پرولتاریا یعنی توده آنرا
 بدنبال خود میکشد و جود داشته است (بلشویکها) ولی
 احزاب بورژوازی وجود نداشته اند! پس منشویکها و
 اس - آر ها ریشه های طبقاتی، ریشه های خرده بورژو-
 ایی نداشته اند."

برای توجه بیشتر به این که خرده‌بورژوازی در حکومت سرمایه
 میتواند شرکت و حضور داشته باشد، و نمایندگان آن به عنوان نمایند
 گان خرده‌بورژوازی با سرمایه‌بزرگ و انحصاری همکاری میکنند،
 نوشته‌یی از لنین را بنام "توهمات مشروطه خواهی" که ضمیمه نشریه
 شماره ۴۶ رزمندگان بود توصیه مینمائیم.

بدین خاطر گرفتار ذهنی گرایی و انحراف بر اساس احکام کلی و الگوهای قبلی نمیشود. پلخانوف که بورژوازی در ژرفای اندیشه اش رسوخ کرده، و او را واداشته بود که برخلاف منافع پرولتاریا در جستجوی پناهگاهی برای بورژوازی لیبرال باشد، پیوسته استدلال میآورد که چون انقلاب روسیه دمکراتیک است، پس باید از بورژوازی لیبرال حمایت کرد، و بدین ترتیب بورژوازی لیبرال را از زیر تیغ حمله پرولتاریا در امان نگاه میداشت. در مقابل، لنین اینگونه برخورد مینماید:

"... استنتاج احکام مشخص مربوط به تاکتیکهای مشخص در یک وضعیت مشخص - یعنی استنتاج شیوه برخورد به احزاب مختلف بورژوا دمکرات از یک عبارت کلی درباره "خصلت عام انقلاب" بجای اینکه خود این "خصلت عام انقلاب روسیه" را تحلیل دقیق اطلاعات مشخص درباره منافع و مواضع طبقات مختلف در انقلاب روسیه نتیجه گردد - آیا تمام این همکاری نیست؟ آیا این ریشخند آشکارا تریالیسم دیالکتیک نیست؟ "یا آری، آری، یا نه، نه هر چه جز این است مایه شراست" یا این، یا آن، یا - انقلاب بورژوایی یا انقلاب سوسیالیستی، بقیه را میتوان براحتی بشیوه قیاس از "جواب" اصلی استنتاج کرد."

نقل از "پرولتاریا، بورژوازی و انقلاب دمکراتیک" ص ۵۶
برای ستایشگران دگماتیست انقلاب دمکراتیک و تطهیر کنندگان خرده بورژوازی شاید تعجب آور باشد که لنین نه تنها بورژوازی لیبرال را در انقلاب دمکراتیک ضد انقلابی و ضد خلقی ارزیابی میکند بلکه نسبت به خرده بورژوازی نیز برخوردی قیاس گونه و از پیش فرض شده، بخاطر دمکراتیک بودن انقلاب نمینماید،

دهقانی ای برپا نمودند که از لحاظ قدرت، قاطعیت و آگاهی سیاسی از تمام جنبشهای مشابه در انقلابات قرن ۱۹ بطور وصفناپذیری شدیدتر بود، اشکال اینست که قشری که هستهٔ دمکراتهای انقلابی را در اروپا تشکیل میداد - استادکاران شهرهای کوچک، بورژوازی شهری، و خرده بورژوازی - در روسیه مجبور بودند بسمت لیبرالیسم ضدانقلابی بروند.

همانجا، ص ۱۲

ویا درجایی دیگر در این رابطه مینویسد:

".... در روسیه بورژوا دمکراتهایی از نوع قدیم که در میان نشان خرده بورژوازی شهری مقام شامخی را احراز میکرد یافت نمیشود، خرده بورژوازی شهری در روسیه برخلاف غرب هرگز حامی قابل اطمینانی برای احزاب انقلابی نخواهد بود، "روسیه فاقد رکن اساسی یک دموکراسی بورژوازیست" این نتیجه ایست که کائوتسکی پس از تحلیل موقعیت خاص خرده بورژوازی شهری و نیز ملاحظه اینکه آنتاگونیسم طبقاتی بین سرمایه داران و پرولتاریا در حال حاضر بسیار شدیدتر از دورهٔ انقلابات بورژوایی نوع قدیم است...."

همانجا، ص ۴۲

گذشته از این لنین در رابطه با اینکه مبادا پرولتاریا را از متحدان طبیعی وی جدا کنیم چنین پاسخ میدهد:

"ما نمیبایست از منزوی شدن خود از ترودیکها زمامی که آنها بدنباله روی از کادتها گرایش پیدا میکنند ترسی بدل راه دهیم."

نقل از "برخورد به احزاب بورژوایی"

بلشویکها حتی در مقاطعی از همکاری با بورژوازی دریغ نداشتند اما در همه حال از موضع منافع اساسی پرولتاریا و اینکه منافع وی در نهایت با منافع همه اقشار و طبقات دیگر در تضاد است حرکت میکردند، بلشویکها هرگز و همه در پیش گرفتن سیاست همکاری بر حسب و مبنای اصلی حرکت سیاسی و مواضع ایشان نمیشد و پیوسته ایدئولوژی پرولتاریا و منافع وی مبنای حرکت آنها بوده است، و بدین خاطر از ترس چپ روی بدامان راست و از واهمه راست روی به چپ نمی افتادند.

تمام تلاشی که در جنبش کمونیستی ما در جهت حفظ و پاكدامنی و عفاف خرده بورژوازی شریک در قدرت و میرادانستن وی از خصوصیت ضد خلقی و ضد انقلابی صورت میگیرد، در حقیقت تا شیر خرده بورژوازی برآذهان م.ل.های ماست. بدان صورت که این م.ل.ها همچون خرده بورژوازی که در زندگی خود قادر نیست از حدودی تنگپا فراتر بگذارد نمیتوانند پاكدامنی از گلیم اعتقادی خود، و یا دقیق تر بگوئیم پا از الگوهای خشک خود بیرون بنهند و چارچوب محدود و افق تنگ و بسته تئوری خود را در برابر واقعیت گسترده مبارزه طبقاتی و پیچیدگی های آن بکشایند.

* * *

دیدیم که خرده بورژوازی در جامعه سرمایه داری آئینه تمام نمای تردید و تناقض میباشد، و در مقابل تضاد اساسی این جامعه که تضاد کار و سرمایه باشد، در نوسان دائم است. و هرگز نمیتواند در جهت نابودی این تضاد عمل کند، و صرفا تغییراتی را در جهت تعدیل این تضاد و ایجاد تعادل اجتماعی دنبال مینماید، همه شعارها و لافزنی های احزاب افراطی خرده بورژوازی بر علیه سرمایه داری در عمل بصورت کاستن از فشار سهمگین سرمایه بزرگ بردوش خرده بورژوازی درمی آید. و این نیز رویای خامی است که چند صبا حی بیش دوام نیماورد. و همچنانکه خرده بورژوازی خود نمیتواند در

درازمدت و بنحوی طولانی عنوان قدرت جامعه‌سرما یه‌داری را
 در اختیار داشته باشد، خواسته‌های آن هم‌درزمینه‌آزبین سـردن
 تناقضات اجتماعی و ایجاد "عدالت و برابری" چونان حبابی محو
 میشود. بعلاوه وحدت ریشه‌یی خرده‌بورژوازی با نظام تولیدکالایی
 و تبعاً سرمایه‌داری مانع از آنست که این طبقه‌تاما مارزم—سره
 نیروهای دگرگون‌سازونا بودکننده جامعه سرمایه‌داری ارزیابی
 شود. و صرفاً بخشهایی از آن میتوانند در مسیر نفی و نابودی نظام
 سرمایه‌داری بوسیله انقلاب پرولتری گام بردارند، و دست‌در دست
 پرولتاریا و بعنوان متحدان در انقلاب سوسیالیستی شرکت جویند.
 بدین لحاظ خرده‌بورژوازی در جامعه سرمایه‌داری بطور کلی یعنی
 در جامعه‌یی که وجه تولید سرمایه‌داری مسلط بوده، و طبقه‌بورژوازی
 حاکمیت سیاسی را در دست دارد، از نظر سیاسی نیروی بینا‌بینی
 بشمار میرود، که در نهایت بخشهایی از آن بطرف سرمایه‌وبخشهایی
 از آن بسوی کارروی خواهندآورد. حال این سؤال پیش می‌آید، که
 آیا خرده‌بورژوازی کشورهای تحت سلطه امپریالیسم نیز وضعیتی
 مشابه آن خرده‌بورژوازی دارد، که شرح آن داده شد؟ شکل متداول
 طرح این سؤال بگونه زیر است. آیا خرده‌بورژوازی جوامع عقب
 مانده و تحت سلطه امپریالیسم وضعیتی همانند خرده‌بورژوازی جوامع
 سرمایه‌داری کلاسیک دارد؟ پیش از هر چیز باید پوست‌گردویی
 را که عمدتاً پیش‌پای جنبش م.ل ایران قرار داشته است، درهم
 بشکنیم، تا دچار لغزشهایی از این قبیل نشویم، که با اعتبار سر—
 مایه‌داری کلاسیک به همه جوامع سرمایه‌داری نگاه کنیم، و خصوصیات
 و روندهای این جوامع را تماماً منطبق و مشابه سرمایه‌داری کلاسیک
 بدانیم. و کلاً اینکه بغلط نظام سرمایه‌داری را م—برادف
 سرمایه‌داری کلاسیک بحساب آوریم، و در نتیجه بنا بر چنین متدلو—
 ژی از مسائل سیاسی و اقتصادی ارزیابی نمائیم. سرمایه‌داری
 کلاسیک همان سرمایه‌داری قرن نوزدهم یعنی سرمایه‌داری

رقابتي ميباشد که گرچه قانونمندیهای اساسی نظام سرمایه داری بخوبي و بوضوح در آن عمل میکردند، اما باز شکلی خاص از عملکرد نظام سرمایه داری یا بعبارتی مرحله‌یی خاص از تکامل سرمایه داری بود، و مرداف گرفتن سرمایه داری کلاسیک با نظام سرمایه داری موجب پنهان کردن چهره‌های دیگر نظام سرمایه داری از جمله مرحله امپریالیسم آن و یا سرمایه داری وابسته میگردد، برخی ازم. ل. های ایران با اتکاء بر همین متدلوژی تا مدت‌ها جا معدا یر- ان را غیر سرمایه داری یعنی نیمه فئودال، نیمه مستعمره ارزیابی میکردند، و با قایل شدن خلعت ملی و متریقی برای بورژوازی - یا لاقل بخشی از آن - آنرا از اصابت ضربه اصلی انقلاب درامان نگه میداشتند. پذیرش اینکه جا معدا یران بعد از رفرم ۴۲ جا معدا یر سرمایه داری است، بسختی در میان م. ل. های ایران جا باز نکرد، و مدت‌ها این نظر حاکم بود و مصرانه ترویج میشد که جا معدا یران بدلیل آنکه تحت سلطه امپریالیسم است و امپریالیسم جدا از فئودالیسم در جوامع تحت سلطه نمیتواند سلطه داشته باشد، و نیز بخاطر آنکه خصوصیات و مشخصات سرمایه داری کلاسیک را ندارد، جا معدا یر نیمه فئودال بشمار میرود. این نظر بر اذهان اغلب رهروان مشی سیاسی - تشکیلاتی - منهای چند محفل محدود - غالب بود. اینان در برابر این برخورد که جا معدا یران را سرمایه داری وابسته ارزیابی میکرد، موضع مخالف داشتند. چنانکه "اتحادیه کمونیستهای ایران" هم‌اینک چنین دیدگاهی دارد. اینان بدلیل اینکه سرمایه داری وابسته شکل نامانوس و بی سابقه‌یی است، و نیز از آنجا که سرمایه داری را نسبتاً مرداف سرمایه داری کلاسیک قرار میدادند، حاکمیت سرمایه داری وابسته را در ایران انکار میکردند، و میکنند.

سرمایه داری در معنای عام، نه همان سرمایه داری کلاسیک یا سرمایه داری اروپا و آمریکا است، و نه اینکه میتوان آنرا با این

کشور سرمایه‌داری یا آن کشور سرمایه‌داری، و یا این دوره تاریخی سرمایه‌داری یا آن دوره سرمایه‌داری برابر قرار داد.

سرمایه‌داری در معنی عام درکی است انتزاعی از روندها، روابط و قوانین نظام سرمایه‌داری، که همچون تمام مفاهیم و آموزشهای انتزاعی، بتنهایی و بصورت مستقل و مجردا از اشکال خاص هرگز وجود نداشته، و نمیتواند داشته باشد.

بنابراین، آنچه تا بحال درباره بورژوازی اعم از وضعیت اقتصادی و سیاسی، خواسته‌های آن و برخورد آن با سایر طبقات گفته ایم، منحصر به یک جامعه سرمایه‌داری خاص یعنی سرمایه‌داری کلاسیک نمی‌باشد بلکه مربوط به وضعیت خرده بورژوازی در جامعه سرمایه‌داری بطور کلی است. آنچه ما گفتیم، توجه به وضعیت خرده بورژوازی در رابطه با بورژوازی و پرولتاریا چه از لحاظ اقتصادی و چه از نظر سیاسی داشته، و نیز برخورد به خواسته‌های آن در جامعه سرمایه‌داری بطور عام است. حال اگر همین شناخت عمومی و ارزیابی سیاسی از خرده بورژوازی را بخواهیم به وضعیت خرده بورژوازی در جوامع تحت سلطه امپریالیسم تعمیم دهیم، و بگوئیم که وضعیت خرده بورژوازی تابع همان احکام کلی ییاد شده مربوط به خرده بورژوازی در جوامع سرمایه‌داری است، و بهمین بسنده نمائیم، و سیمای مشخص خرده بورژوازی را در این کشورها بررسی نکنیم، در واقع برخوردی قیاس‌گونه و کلی کرده‌ایم که هم‌ما رکیسم راه خود را در نقطه مقابل چنین برخوردی می‌پوید و هم‌اینک پراتیک انقلابی پرولتاریا را نمیتوان بر اساس این استنتاج کلی بنا نمود.

بهر حال، تبیین دقیق و بی‌ابهام مسائل اجتماعی، مستلزم شناخت و توضیح متقیم مناسبات اقتصادی و اجتماعی و تضادهای طبقاتی است. و از اینرو برای شناخت دقیق و حقیقی وضعیت خرده بورژوازی در جامعه سرمایه‌داری وابسته ایران لازم

است که تحلیلی همه جانبه از خرده بورژوازی و مناسبات آن با طبقات دیگر و نیز از سابقه سیاسی آن عرضه شود. در نبود چنین تحلیلی، نظرات مادر مورد خرده بورژوازی عمق و دقت لازم را نخواهد داشت. اما با این حال موضعگیری در قبال مسائل سیاسی مختلف را نمیتوان موکول به بررسیهای مفصل و همه جانبه نمود، و اتخاذ تاکتیکهای مبارزاتی ایجاب میکند، که دیدگاه معین و صریحی در مورد خرده بورژوازی - علیرغم نبود چنین تحلیلی - داشته باشیم بخصوص که اعتقاد به این امر که جا معایران سرمایه داریست، تقریباً استحکام خود را در میان مل‌های ایران بدست آورده است.

یکی از خواسته‌های همیشگی و دیرپای خرده بورژوازی این بود که در جستجوی از میان برداشتن تمام موانع و تضییقاتی تلاش میکرد، که سد راه اقتصاد خود و توسعه آزاد مناسبات کالایی بود، و بعنوان توده خرده بورژوا دموکرات را مبنی بر نابودی سدها موانع و اجافاتی که فئودالیسم پیش پای توسعه ابعاد بازار قرار میداد، با خود حمل میکرد.

خرده بورژوازی دموکرات خواستار آزادی کامل مناسبات کالایی و رهایی آن از قید و بند انحصارات، باجها و عوارض جا معیه فئودالی بود. خرده بورژوازی بطور کلی در سمت چپ جبهه معارضه تاریخی بورژوازی با فئودالیسم قرار دارد. و از پیگیری وجدیست بیشتری نسبت به بورژوازی در مجموع در مقابله با فئودالیسم برخوردار است از مصادره اراضی زمینداران بزرگ جانداری میکند، و شعار تقسیم زمین را مطرح مینماید، و خواستار نابودی فئودالیسم میباشد.

"خرده بورژوازی دموکرات از طریق الغای کامل فئود-

الیسم، خواستار برقراری مالکیت بورژوایی بر

زمین میباشد." خطابه مارکس و انگلس ۱۸۵۰

خواست عمومی و همیشگی خرده بورژوازی که همان رفع تضییقات و انحصارات حاکم بر مناسبات کالایی و از بین بردن اجافاتی است

که بر حیات اقتصادی وی تحمیل میکرد، موجب عنوان شدن افراطی ترین شعارهای دمکراتیک گشته، و در نتیجه وی را تبدیل به دشمن سرسخت فتودالیزم میسازد. و در عین حال، خرده بورژوازی - منهای بخش محافظه کار و ارجاعی آن - حکم نیرو انقلابی را در مبارزه بر علیه فتودالیزم و استقرار دمکراسی بورژوازی مییابد. و بدین لحاظ است که خرده بورژوازی در انقلاب دمکراتیک نیرویی انقلابی محسوب میشود، و بویژه در انقلاب دمکراتیک - هیری پرولتاریا بمثابه متحد پرولتاریا در انقلاب تلقی میکرد. با این وجود اظهاریه که خرده بورژوازی نیرویی اساسا انقلابی در مبارزه برای دموکراسی انقلابی میباشد مطلقیت نداشته، و حتی در عصر انقلاب دمکراتیک بقوت در همه حال و برای کلیت آن مادی نیست. لنین در سال ۱۹۰۷ که روسیه هنوز عصر انقلاب دمکراتیک را سپری نکرده بود، سخن از خیزدن خرده بورژوازی شهری بسمت لیبرالیزم ضد انقلابی بمیان میآورد. "اشکال اینست که فشری که هسته دمکراتهای انقلابی را دارا، روپا تشکیل میداد - استادکاران شهرهای کوچک، بورژوازی شهری و خرده بورژوازی در روسیه مجبور بودند بسمت لیبرالیزم ضد انقلابی بروند."

لنین، پرولتاریا، بورژوازی و انقلاب دمکراتیک ص ۱۲
 بهر حال، با استقرار حاکمیت مناسبات سرمایه داری و درهم شکستن ستون فقرات فتودالیزم بر اثر فرم ضد انقلاب ۴۲ و رشد وسیع اما منحنی سرمایه داری و در عین حال گسترش همه جانبه ابعاد بازار و مناسبات کالایی، یکی از علل اینکه خرده بورژوازی متحد طبیعی پرولتاریا در انقلاب ما محسوب میشود - یعنی مبارزه مشترک بر علیه فتودالیزم - از میان رفت و با حاکم شدن نظام سرمایه داری وابسته بخشی از آن بطرف بورژوازی و بخشی دیگر به سمت پرولتاریا کشیده شد.

با این وجود، سرمایه داری ایران وابسته و تحت سلطه امپریا -

لیسم میباشد و امپریا لیسم خودتاشیری قاطع در حاکمیت سرمایه داری و از بین بردن مناسبات ماقبل سرمایه داری داشت.

سرمایه داری که امپریا لیسم و بورژوازی داخلی به ایران ارزانی میداشت، سرمایه داری منحل و گندیده عصر امپریا لیسم، وزائده بیمقدار نظام سرمایه داری جهانی بود. و الزامات تمام مشکلات و مصائب عصر گندیدگی و زوال سرمایه داری راجعی بمراتب شدیدتر با خود حمل میکرد. و مهمتر اینکه با استقرار حاکمیت سرمایه داری در ایران منابع ثروت و دسترنج کارگران و زحمتکشان با شدت و وسعت بیشتری بتاراج امپریالیستها میرفت. رشد و توسعه نیروهای تولید داخل کشور - هر چند بصورت وابسته، منحل و کاملاً ناموزون - زمینه ساز بهره برداری جدید از بسیاری منابع کشور و استخراج بیشتر ارزش اضافی از کارگران و زحمتکشان بسود بورژوازی و وابسته و امپریا لیسم گردید. چپاول منابع ثروت و دسترنج توده ها بوسیله امپریا لیسم بعنوان عاملی بیگانه که آشکارا چهره ضدملی و ضد مردمی داشت و ستم اقتصادی و سیاسی ناشی از آن برای همه نیروهای کلاس همی در این بهره کشی و چپاول نداشته، و در آن شریک نبودند، سخت گران و تحمل نا پذیر بود. بعبارت دیگر منهای بورژوازی وابسته و عمال و ایادی امپریا لیسم کلا بورژوازی ایران که از دیکتاتوری موجود سود می جست، و در روی، چنین اوضاع و احوالی بودند، و خواستار از بین رفتن نظامی بودند که چنین وضعیتی را تحمیل میکرد.

تورم، بحران و فشارهای اقتصادی که در جامعه سرمایه داری وابسته به خرده بورژوازی نیز وارد می آید، و بخاطر وابسته بودن اجباری اقتصاد چنین جامعه ای به امپریا لیسم پیوسته در حال افزایش و تشدید است، هر چه بیشتر خرده بورژوازی را به طغیان بر علیه نظامات سرمایه داری وابسته میکشاند. وجود وضعیتی که بدان میتوان بهره کشی دولایه نامید، برای خرده بورژوازی فشار و ستم شدیدتری را ببار

می‌آورد. سلطه انحصارات و سرمایه‌های وابسته داخلی و بهره‌کشی
آنها از یکطرف، و انتقال مداوم بخش مهمی از ارزش اضافی
حاصل از دسترنج کارگران و زحمتکشان بطرف امپریالیست‌ها
از سوی دیگر، توضیح دهنده وضعیت بهره‌کشی دولایه می‌باشد. که این
وضعیت بر متن‌گندیدگی و وابستگی سرمایه‌داری وابسته و پائین
بودن سطح مولدیت کار موجب ایجاد فشار سنگین به همه اقشار و طبقا
غیر سرمایه‌دار می‌گردد.

حفظ شرایط لازم برای سودآوری سرمایه و تداوم بهره‌کشی
دولایه فشار و ستم شدید اقتصادی در کشورهای سرمایه
داری وابسته مستلزم اعمال خشونت و سرکوب مداوم است که بدون
آن ارگان سرمایه‌داری وابسته بزودی سست و متزلزل می‌گردد و
بسرعت در آستانه نابودی بوسیله انقلاب قرار می‌گیرد. از اینرو
در اغلب کشورهای سرمایه‌داری وابسته مانند ایران، برزیل و
آرژانتین وجود دیکتاتوری و سلب آزادیهای بورژوازی از زمره
عادات اجباری و رویه عادی و همیشگی است، که نه تنها بر دوش
پرولتاریا و زحمتکشان و نیمه پرولتر سنگینی می‌کند بلکه گرده
خرده بورژوازی رانیزی می‌آزارد. رژیم‌های دیکتاتوری همچون
آتش که ترو خشک را می‌سوزاند، دامن اقشار و طبقات مختلف را
می‌گیرند، و طبیعتاً در یک جامعه سرمایه‌داری، چنین وضعیت سیاسی
برای خرده بورژوازی که طالب داشتن حق و قدرت فردی و اعمال
خود خویشتن در امور سیاسی است، و این را جزو حقوق اولیه خود می‌داند
ند، بسیار سنگین، ناگوار و تحمل‌ناپذیر خواهد بود، و این خود عامل
مهمی در برانگیختن مخالفت و مبارزه خرده بورژوازی برعلیه
نظامات سرمایه‌داری وابسته می‌گردد.

بعلاوه، سرسپردگی رژیم‌های سیاسی سرمایه‌داری وابسته که
در همه کشورهای اینچنانی خوش خدمتی و مزدوری همه جانبه خود را به
امپریالیسم و دسمنی عمیق شان را به مردم خویش نشان داده‌اند.

آشکارا روحیات و انگیزه‌های استقلال طلبی و ناسیونالیسم
 زحمتکشان و خرده‌بورژوازی را به‌ستیز با این رژیم‌های حاکم بر
 میانگیزد. خرده‌بورژوازی همیشه‌مهمترین و قویترین سنگردفاع
 از ناسیونالیسم بوده است، زیرا که دستمایه و اندوخته محدد
 او که در کارگاه‌های دکان کوچکی نمود دارد، مانع از آنست که طرف
 همکار و شراکت امپریالیسم و سرمایه‌انحصاری واقع شود، و بتبع
 آن، خرده‌بورژوازی برای دفاع از چهارچوبه‌تنگ و محدود منافع
 خود لزوماً به معارضه با یوغ سنگین و کمر شکن انحصارات و فشار آنها
 بر تولیدکنندگان خرده‌پا درمی‌آید، که بدین سبب، طبعاً در تضاد با
 سرمایه‌انحصاری و امپریالیسم قرار میگیرد اما وقتی این تضاد
 اقتصاد خرده‌سرمایه‌انحصاری و کلان در قالب تضاد خرده‌بورژوازی
 با امپریالیسم - بعنوان نیرویی بیگانه که به قلب اقتصاد پیورش
 برده - جلوه مییابد، آنگاه از شدت و عمق بیشتری برخوردار میگردد
 زیرا دفاع از محدوده‌تنگ اقتصادی و مبارزه در راه از میان برداشتن
 اجحافات سرمایه‌های انحصاری و بزرگ که در رابطه تنگاتنگ
 با امپریالیسم قرار دارند، خرده‌بورژوازی را الزاماً به دفاع از
 اقتصاد و بازار "ملی" یا خودی میکشاند. تا با حفظ مزرهای بازار
 خودی در برابر پیورش و تسلط همه‌جانبه امپریالیسم، در واقع
 محدوده حقیر خود را محفوظ بدارد. در نتیجه، سرسختی و تلاش خرده
 بورژوازی برای حفظ و دفاع از دستمایه و دایره محدود خویش در شکل
 فداکاری و مبارزه در راه پاسداری از میهن و استقلال کشور تجلی
 پیدا میکند. از اینروست که خرده‌بورژوازی ناسیونالیست‌ترین
 نیروی اجتماعی محسوب میشود.

چهره‌هایی چون "جمال عبدالناصر"، "گاندی"، "قوام‌نکرومه"
 "بن‌بلا" و "مصدق" حکم‌قدیس را برای خرده‌بورژوازی کشورهای
 تحت سلطه دارند. و پایگاه اصلی این قهرمان خرده‌بورژوازی و بو-
 رژوازی ملی، نیز همان خرده‌بورژوازی بوده است.

در ادبیات مبارزاتی، غیرم.ل ایران و کشورهای تحت سلطه دیگر مبارزه با استعمار و امپریالیسم جای ویژه و برجسته‌ای را اشغال میکند. جالب توجه است که نه تنها سازمان مجاهدین خلق که به تشخیص ما خرده بورژوازی دمکرات را نمایندگی میکند، بلکه دانشجویان پیرو خط امام نیز امپریالیسم آمریکا را دشمن اصلی و شماره یک ایران بحساب می‌آورند. تجلی بی‌پای خدیش با استعمار در گرفته‌های خمینی و دفاع بی‌حاصل وی از استقلال برای بر قدرت‌های بزرگ، از همین جوهر استقلال طلبی و ناسیونالیسم خرده بورژوازی نشأت می‌گیرد، که اینک شاهدیم که جز در کشور پرولتاریا سراسری بیش نیست، و عملاً به خدمت فریب توده‌ها و ادا مه‌حیات سرمایه‌داری وابسته درآمده است.

بنابراین، استقلال طلبی و ضدیت خرده بورژوازی با سلطه امپریالیسم بعنوان یکی از خواست‌های اساسی خرده بورژوازی در کشورهای سرمایه‌داری وابسته موجب تشدید و تسلط نظام فئودال بورژوازی با سرمایه انحصاری و وابسته بمثابه پایگاه اصلی امپریالیسم می‌گردد.

خلاصه کلام اینکه: مبارزات خرده بورژوازی در جوامع سرمایه‌داری وابسته بر علیه اجحافات و یوغ سنگین انحصارات و سرمایه‌های بزرگ وابسته و نیز بر علیه دولت که آشکارا سرسپرده و وابسته به امپریالیسم است، جلوه ضد امپریالیستی و ناسیونالیستی بخود می‌کند، و در نتیجه این مبارزات با روحیات استقلال طلبانه و میهن پرستی خرده بورژوازی آمیخته می‌گردد. آمیزش غرایز ملی خواهی و استقلال طلبی با ضدیت خرده بورژوازی با سرمایه‌های انحصاری و وابسته و به خصوص مقابله خرده بورژوازی با دیکتاتوری خشن رژیم سرمایه‌داری وابسته به تضاد عمومی خرده بورژوازی با سرمایه بزرگ در شکل خاص تضاد خرده بورژوازی با سرمایه وابسته عمق، شدت و وسعت می‌بخشد.

از این گذشته، انگیزه‌های روبنایی ناشی از تحقیق‌مآلی وستم فرهنگی و نابود شدن آرمانهای استقلال طلبانه و بخصوص عظمت طلبی خرده‌بورژوازی مزید بر علت گردیده، و غلظت مبارزه خرده‌بورژوازی را بر علیه سلطه سرمایه‌های انحصاری و وابسته و دیکتاتوری خشن ناشی از سلطه سرمایه‌داری وابسته دوچندان می‌سازد.

بر این عوامل و شرایط مختلف، ترازوی وحدت و تضاد خرده‌بورژوازی با نظام سرمایه‌داری بسود کفه تضاد آن سنگینی میکند، و خرده‌بورژوازی تبدیل به نیرویی ستیزنده و ناسازگار با حاکمیت سرمایه‌داری وابسته میگردد. بدین ترتیب، خرده‌بورژوازی در مبارزه بر علیه حاکمیت سرمایه‌داری وابسته به پرولتاریا نزدیک میگردد و از صورت نیرویی بینا بینی در تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی در جوامع سرمایه‌داری پیشرفته - که در پروسه نابودی بورژوازی حالت نوسان و تزلزل دارد - به نیرویی تبدیل میشود که تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا در جوامع سرمایه‌داری وابسته در کنار پرولتاریا قرار گرفته، و در مبارزه انقلابی علیه نظامات سرمایه‌داری وابسته شریک میگردد.

حال بلافاصله این سؤال پیش می‌آید که آیا این خصوصیت خرده‌بورژوازی یعنی نزدیکی و وحدت آن با پرولتاریا بعبارت دیگر غلبه جنبه ضدیت خرده‌بورژوازی با سرمایه‌داری وابسته میتواند بصورت اتحاد طبیعی خرده‌بورژوازی با پرولتاریا در انقلاب بر علیه نظام سرمایه‌داری وابسته درآید؟ در چنین صورتی آیا این وضعیت برای همیشه ثابت و پابرجاست؟ و آیا اقشار مختلف خرده‌بورژوازی در همه احوال و زمانها چنان خصوصیت و چنین وضعیتی دارند؟

در پاسخ به سئوالاتی که طرح شده است، لازم به توضیح می باشد که خصلت سیاسی خرده بورژوازی و حرکت آن علاوه بر آنکه به ساخت اقتصادی جامعه بستگی دارد، در عین حال به چگونگی مبارزه طبقاتی نیز مربوط می باشد. روشن است که این قاعده منحصر به خرده بورژوازی نیست، بلکه دیگر اقشار و طبقات را نیز در بر می گیرد. بطوریکه خصوصیات و عملکرد آنها هر چند در اساس به جایگاهشان در مناسبات تولید بستگی دارد، از مرحله مبارزه طبقاتی جاری جامعه در زمینه های مختلف و چند و چون آن، نیز تاثیر می پذیرد.

پیشتر گفتیم که آنچه خصلت انقلابی و ضد انقلابی یک گروه اجتماعی را تعیین میکند، وضعیت آن در رابطه با نظام اقتصادی و مناسبات طبقاتی است. این که خصلت سیاسی یک گروه اجتماعی متأثر از این هر دو عامل است، شاید در نگاه اول غریب و غیر ما — رکسیستی بنظر آید، زیرا که از نظر ما رکسیسم سیاست خود را — اقتصاد بوده، و ساخت اقتصادی تعیین کننده روبنا و از جمله سیاست و نهادهای روبنایی است. اما این یکسوی قضیه است، و اگر رابطه سیاست و اقتصاد را به عبارت دیگر رابطه مناسبات طبقاتی — سیاسی با سیستم مناسبات تولیدی بهمین گونه بود، آنوقت حل مسایلی پیچیده اجتماعی از حل یک معادله درجه اول نیز آسانتر بود.

زمانی انگلس در نامه ای به بلوخ در این رابطه و در پاسخ به کسانی که با مطلق کردن و یکطرفه ساختن نقش تعیین کننده اقتصاد ما رکسیسم را مبتذل مینمودند، چنین نوشته بود:

"ما خود، تاریخ را میسازیم، لیکن تحت شرایط و داده هایی معین، از میان این شرایط، در نهایت عوامل اقتصادی نقش قطعی را دارند. اما عوامل سیاسی و غیره، در واقع سنت ها که بر اذهان انسانی چیره اند نیز سهمی ایفاء میکنند، هر چند که نقش این عوامل قطعی و تعیین کننده نیست."

در حقیقت سطوح مختلف ساختمان جا معه در عین اینکه بترتیب تابع عوامل اساسی ترمیم باشند، نسبت به یکدیگر دارای استقلال نسبی هستند، و در عرصه های وجود خود، قانومندیها و خصوصیات ویژه یی دارند، که بسهم خویش بر عرصه های دیگر جا معه تاثیر میگذارد. اشکال سیاسی مبارزه طبقاتی و نیز نهادهای و روابط سیاسی هر چند که ناشی از سیستم اقتصادی جا معه میباشند و تغییر و تحولات آنها متاثر از جریانات اقتصادی است، لیکن در پدید آمدن بسیاری از تحولات اجتماعی این خود عوامل سیاسی هستند که موجب پدید آمدن آنها میگردند، و نه تغییر و تحولات اقتصادی. بعنوان مثال، جریان اشغال سفارت آمریکا محصول تغییر و تحول اقتصادی خاصی نبود، و بر متن جریان عادی اوضاع اقتصادی که دچار رکود، تورم و بیکاری بود، بوقوع پیوست. این جریان که عوامل موجب شونده آن از قماش عوامل سیاسی یعنی نزاع بر سر قدرت و مبارزه سیاسی خرده بورژوازی و بورژوازی لیبرال بود، رشد مبارزه طبقاتی جا معه و افزایش آگاهی توده ها تاثیر زیاد داشت. گرچه واقعه اشغال سفارت بر متنی از بحران اقتصادی همه جانبه را این رابطه و ناتوانی سیستم سرمایه داری ایران، در برآوردن چرخش تو لید و توزیع صورت گرفت، اما بروشنی پیداست که دینامیک اشغال سفارت، نه در نوسانهای اقتصادی جا معه، بلکه در اوضاع واحوال سیاسی جا معه بود.

این امر که مبارزه طبقاتی - سیاسی جا معه فی نفسه رخ دادهای گاه مهم از خود بیرون میدهد، و این رخ دادها تاثیر زیادی بر روال اوضاع اقتصادی دارد - چنانکه قضیه اشغال سفارت در رشد مبارزات کارگران بر علیه سرمایه داری وابسته و نیز در جهت ملی کردن سرمایه ها بتوسط خود کارگران تاثیر چشمگیری داشت - نشان دهنده و رساننده حالت استقلال سیاست از اقتصاد است. اما از آنجا که نوع و حدود تغییر و تحولات سیاسی در نهایت بستگی به شرایط اقتصاد

دی دارد، و هرگز از محدوده خاصی پافرا تر نمیگذارد، و مشخص آنکه، چون عموماً بلبشوی سیاسی بر متن نابسمانی اقتصادی، و تعادل سیاسی بر اساس تعادل و آرامش اوضاع اقتصادی قرار دارد، و باز بدلیل آنکه کشا کش طبقات در صحنه سیاست باز تاب وادامه ——— اختلاف آنها بر سر منافع اقتصادی است، استقلال سیاست نسبت به اقتصاد جنبه فرعی و نسبی دارد، و بدین لحاظ انگلس گفته است که تحلیل نهایی عوامل اقتصادی تعیین کننده میباشند.

استقلال نسبی سیاست از اقتصاد در رابطه با وضعیت طبقات اجتماعی و خصوصیات آنها چنانوضع بفرنجی را موجب میشود که تعیین دقیق خصوصیات و وضعیت طبقات را مشکل میسازد. چنانکه بدست آوردن تصویری حقیقی از طبقات مستلزم شناخت وضعیت آنها در صحنه سیاست علاوه بر شناخت اقتصادی آنها میباشد. بهمان نحو که هر انسانی وجود خود را در زمینه های عینی و ذهنی هر فرد و بنمایش میگذارد، و بدون این دو جنبه انسانییت خویش را از دست میدهد، طبقات اجتماعی نیز بعنوان موجودیت هایی اجتماعی در صورتی دارای وجود حقیقی و کامل اند، که هم در عرصه اقتصادی حضور خود را نشان دهند، و هم اینکه در پهنه سیاست بعنوان موجودی متمایز عرض وجود کنند. هر طبقه اجتماعی شکل تکامل یافته خویش را در عرصه سیاست بازمیابد، و کلیت خود را در اینجا متجلی میسازد. در اینجا است که منافع متمایز اجتماعی خود را در مقابل سایر طبقات و خواسته های خاص خویش را منعکس مینماید. هر طبقه اجتماعی با ورود به پهنه سیاست و عرضه نمودن خواسته ها و منافع خود به عنوان یک طبقه و در واقع بمثابه یک کلیت به مرحله بلوغ و کمال میرسد. چنانکه طبقه کارگری پیش از بوجود آوردن سازمان سیاسی خویش و ورود به عرصه سیاست، حکم طفلی را دارد که هنوز راه خویش و منافع تاریخی اش را پیدا نکرده و سرگردان و ناآگاه از وجود خویش است. طبقه کارگر و نیز هر طبقه اجتماعی بدون آگاهی به وجود خویش که در پهنه

سیاست بروز میباید، در حکم موجودی ناقض میباشند، و کلاً اینکده هر طبقه اجتماعی با نمایش سیاسی خود، موجودیت واحد و کلیت متما یز خود را بنمایش میگذارد و با عرض اندام دردنیای سیاست بلوغ و کمال خود را جلوه گرمی سازد.

بنابراین تعیین خصوصیات یک گروه اجتماعی موکول به بررسی آن، در درجه اول از نظر اقتصادی و وضعیت آن در سیستم مناسبات تولید، و در ثانی از لحاظ موقعیت آن در پهنه مبارزه طبقاتی - سیاسی جامعه میباشد. چرا که عدم تطابق هندسی مناسبات سیاسی با مناسبات اقتصادی یا بعبارت دیگر حالت استقلال نسبی سیاست از اقتصاد موجب آن میشود، که یک طبقه اجتماعی بر متن اوضاع اقتصادی واحد و نسبتاً یکسانی، گاه خصوصیات متفاوتی پراشیر تغییر اوضاع سیاسی از خود بروز بدهد. در این رابطه برای فهم بیشتر مطلب به چند نمونه تاریخی توجه میکنیم.

خرده بورژوازی و حتی بخشی از بورژوازی در انقلاب فوریه ۱۸۴۸ پاریس در کنار پرولتاریا به مبارزه انقلابی بر علیه سلطه اشرافیت مالی برخاستند و سلطه اشرافیت مالی را بنفع حاکمیت تمامی سرمایه در هم شکستند اما مناسبات اقتصادی و مالکیتی جامعه تغییر چندانی ننموده و ساخت اقتصادی جامعه کماکان باقی ماند. لیکن بدنبال انقلاب و با گسترش دامنه مبارزه طبقاتی و قدرت یافتن روز افزون پرولتاریا، وحشت بورژوازی از پرولتاریا بالا گرفت، و پس از چندی تمام جامعه بورژوازی فرانسه رو در روی پرولتاریا قرار گرفت. در این میان خرده بورژوازی نیز سیاهی لشکر مبارزه سرمایه بر علیه کارگردید و در کنار رضا انقلاب بورژوازی دستش را بخون پرولتاریا آغشته ساخت. اما همین خرده بورژوازی که بر اشرافیت از دست دادن مالکیت حقیر خویش آنچنان خدمتگزار رضا انقلاب بورژوازی گردید، مجدداً در جریان کمون پاریس در جوار پرولتاریای انقلابی به مبارزه بر علیه جامعه بورژوازی برخاست. بورژوازی آلمان

پیش از انقلاب ۱۸۴۸ با ترس و تردید در پس انقلاب روان بود، اما بلا فاصله پس از مشاهده قدرت دم افزون پرولتاریا و از هیبت مبارزه انقلابی آن، جیونانه در کنار رضا انقلاب و رودر روی پرولتاریا قرار گرفت، البته بدون آنکه در مناسبات اقتصادی تغییری اساسی پدید آمده باشد، و یا اینکه حاکمیت سیاسی را بنفع وضعیت اقتصادی خویش تصرف کرده باشد.*

به همین ترتیب، بورژوازی روسیه پیش از ۱۹۰۵ در وضعیت متزلزل و مماشات جویانه در "پس انقلاب روان" بودند، اما پس از انقلاب ۱۹۰۵ در مقابل توده های انقلابی قرار گرفت. لنین در این رابطه مینویسد:

"ایسکرای قدیم، هم صحبت از ضرورت پشتیبانی حزب کارگرسوسیال دمکرات از لیبرالها - و حتی مارشالهای اشرافیت - میکرد در دوره پیش از انقلاب بورژوازیی زمانیکه سوسیال دمکراسی هنوز میبایست مردم را برای شرکت در زندگی سیاسی بیدار کند، این کاملاً موجه بود. امروز ما نیکه طبقات مختلف چند است بر صحنه ظاهر شده اند، زمانیکه در یک طرف یک جنبش انقلابی دهقانی عرض وجود کرده است، و در طرف دیگر خیانتهای لیبرالی - امروز دیگر مساله پشتیبانی ما از لیبرالها

* - خطابه مارکس و انگلس در ۱۸۵۰ بخوبی این تغییر موضع بر اثر تغییرات سیاسی توجه دارد:

"نقشی را که بورژوازی لیبرال ۱۸۴۸ آلمان در مقابل خلق ایفاء کرد، این نقش خائنانه را در انقلاب آیینده خرده بورژوازی دمکرات که اکنون چون بورژوازی لیبرال قبل از ۱۸۴۸ در موضع اپوزیسیون قرار دارد، بازی خواهد کرد."

مطرح نیست — ما باید با جدیت تمام درک کنیم که
بورژوازی لیبرال به راه ضدانقلاب گام گذاشته است ،
و باید علیه اش مبارزه کرد . " (ص ، ۵۳ شیوه برخوردیسه
احزاب بورژوازی)

می بینیم که آنچه در اینجا موجب تغییر جهت آشکار بورژوازی
بسمت ضدانقلاب و یا غلبه خصلت با رز ضدانقلابی در وی می گردد ، نه
در تغییر مناسبات اقتصادی جامعه ، بلکه همان رشد مبارزه طبقاتی
و کساکش سیاسی طبقات می باشد که لنین آنها را چنین بیان
می کند : ظهور طبقات مختلف بر صحنه سیاسی و عرضه وجود یک جنبش
انقلابی دهقانی . خرده بورژوازی شهری اروپا بهنگام حاکمیت
اشرافیت مقام شامخی در مبارزه انقلابی بر علیه طبقه حاکم داشت ،
اما همین خرده بورژوازی بهنگام حاکمیت همان طبقه در روسیه بر اثر
آنکه آنتاگونیسم طبقاتی رشد یافته تر از اروپا بود ، چنان وضعیتی
را نداشت و پیوسته به سمت لیبرالیسم ضدانقلابی متمایل بود .

یک مورد تاریخی دیگر که بخوبی نشان دهنده استقلال نسبی
سیاست و مبارزه طبقاتی — سیاسی و دینامیک آن در پدیداری
خصوصیات جدید برای طبقات مختلف می باشد . دوره التهاب سیاسی
بین فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷ می باشد . در این دوره بدون آنکه تغییری
اساسی در مناسبات اقتصادی پدید آید ، رشد آنتاگونیسم طبقاتی
موجب آن گشت که احزاب اس — آرومنشویک بعنوان نمایندگان
خرده بورژوازی در موضع ضدانقلاب قرار گیرند ، * و دست در دست

* — " ماهیت قصه در این است که پیروزی برای این صاحبان
جدید قدرت دولتی فقط از عهده توده های انقلابی مردم
بر خاسته است که شرط جنبش آنان تنها رهبری شدنشان
از طرف پرولیتاریا نبوده ، بلکه روی برگرداندن از احز
اب اس — آرومنشویک نیز که به راه انقلاب خیانت ورز —

بورژوازی به سرکوب پرولتاریا پرداختند و تنها بخشی از ایستادگانی
حزب خرده بورژوازی ماندند. - ارهای چپ در نتیجه پلاریزه شدن
کامل خرده بورژوازی بر اثر رشد آنتاگونیسم طبقاتی جامعه در کنار
پرولتاریا قرار گرفتند.

این مسئله که در یک جامعه سرمایه داری وضعیت قدرت به چه سبب
است، خودیست به یک امر سیاسی در خصوص طبقات مختلف تاثیر دارد. چنانچه
که حاکمیت تمامی طبقه بورژوازی یا بخشی از آن به عبارت دیگر این
مسئله که دولت نمایندنده تمامی طبقه بورژوازی یا بخشی از آنست،
که سبب میگرد که بخشی از بورژوازی که در قدرت سهمین نیست،
بصورتی متزلزل و غرولندکنان در پی انقلاب روان شود. وضعیت
بورژوازی لیبرال (متوسط) ایران پیش از قیام بهمن ماه و نیز
بورژوازی صنعتی فرانسه پیش از انقلاب فوریه ۱۸۴۸ به ترتیبی بود،
که بخاطر سهمین نبودن در قدرت جامعه سرمایه داری، حالت بینابینی
در صف آراییی انقلاب و ضد انقلاب داشته، چون در جبهه انقلاب وحشی
از قدرت سهمین پرولتاریا موجود نبود، حیواناته و لنکان لنکان
از پی انقلاب روان بودند.

حال بر مبنای این تفاسیل، و با نتیجه گیری از چنین درکی از
رابطه اقتصاد و سیاست یا عبارت دیگر رابطه ساخت اقتصادی با
مبارزه طبقاتی - سیاسی مینوان بسادگی و با قاطعیت اظهار داشت که
خصلت سیاسی یک گروه اجتماعی و از جمله خرده بورژوازی صرفاً
موقوف به وضعیت آن در چهار چوب سیستم مناسبات اقتصادی نبوده -
هر چند که این عامل خود جنبه اصلی و درجه اول دارد - بلکه متاثر از او -
ضایع سیاسی و مبارزه طبقاتی - سیاسی جامعه نیز میباید.

بدین لحاظ بررسی دقیق و شناخت حقیقی خصوصیات یک گروه
اجتماعی مستلزم بررسی آن، هم در رابطه با سیستم مناسبات
اقتصادی و هم در جنبه سیاست و کشاکشای طبقاتی است و چنانکه

بده اند. میباید. لنین ص ۴۸۱ آثار منتخب یکجلدی
تاکید از ما است.

مشاهده کردیم، گاه تغییری در اوضاع ~~سیاست~~ ثبات سیستم
مناسبات اقتصادی، موجب تغییر خصلت سیاسی اقشار و طبقات و ^بیا
بعبارت دیگر تغییر موضع آنها در صف آرای انقلاب و ضد انقلاب میگرد

بنابراین، ارزشیابی سیاسی خرده بورژوازی ایران و تعیین
موضع آن در قبال انقلاب تنها نباید منحصر به بررسی آن در رابطه
با سیستم اقتصادی سرمایه داری وابسته باشد، بخصوص باید به
تحلیل سیاسی آن در اوضاع و احوال مختلف پرداخت و تا شیر تغییر و
تحولات سیاسی را بر خرده بورژوازی و بر اقشار متفاوت آن بررسی
نمود، اظهارات را اینکه در جامعه سرمایه داری وابسته بدلیل وجود بهره
کشی دولایه، وستم شدید اقتصادی، خرده بورژوازی پیوسته و تمام
در ضدیت با طبقه حاکم برای جامعه و با این نظام قرار دارد، در نقطه
مقابل نتیجه گیریهایی است که تا کنون بدست آوردیم، و آشکارا
بر مبنای عوامل اقتصادی سرنوشت خرده بورژوازی را تا وقتی
سرمایه داری وابسته پا بر جاست، رقم میزند، و مقدر میدارد که در صف
انقلاب و یا طبیعی پرولتاریا باشد. این شیوه برخورد، بسادگی در
برابر تحلیل از بورژوازی لیبرال و تغییر جهت آن در آستانه قیام
نسبت به دوره قبل و امیما ند، و نخواهد توانست وضعیت متزلزل
و نوسانی بورژوازی لیبرال را در دوره شاه - که بهنگام تحکیم
جامعه سرمایه داری وابسته دیگر نه مستقل و ملی است، و نه میتواند،
و نه حتی میخواهد مستقل و ملی باشد - تبیین کند، و تغییر چهره آن را
بصورت یک نیروی ضد انقلابی - باز بر متن جامعه سرمایه داری و ا -
بسته و سلطه سرمایه های انحصاری - در دوره پس از قیام و حتی در آستانه
قیام توضیح دهد.

بنابراین پاسخ به سئوالهای یاد شده مستلزم بررسی سیاسی
خرده بورژوازی در کنارت تحلیل اقتصادی آن میباشد که البته در حو -
صله گفتار ما تنها توجهی مختصر به وضعیت سیاسی آن در جامعه سرمایه
داری وابسته ایران میگذرد.



خرده بورژوازی شهری ایران تا حدود چند سال پیش که سهم بوروکراسی اینچنین افزایش نیافته بود - که امروز میبینیم - بیشتر همان خرده بورژوازی سنتی و متعارف جامعه سرمایه داری یعنی صاحب مالکیت در تولید و توزیع کالا بود. مبارزات سیاسی خرده بورژوازی نیز منهای مبارزات دانشجویان عمدتاً مبارزات همین خرده بورژوازی سنتی بود. این خرده بورژوازی پیش از فرم ضد انقلابی ۴۲ در عرصه سیاست بدنبال جبهه ملی و حزب توده حرکت میکرد، و هیچ اردوی متمایزی نسبت به جبهه ملی یعنی بورژوازی ملی و حزب تودۀ نداشت. تنها دسته سیاسی که همین خرده بورژوازی سنتی را منحصر انما یندگی میکرد، فدائیان اسلام بودند که بر هبری نواب صفوی به جدال افراطی با رژیم سرسپرد شاه و استعمار غیر مستقیم امپریا - لیسم انگلیس برخاسته بودند. با این وجود بخش اعظم خرده بورژوازی دنباله روستیاسی بورژوازی ملی محسوب میشدند، و تحت هدایت سازمانهای سیاسی بورژوازی ملی به ستیز با رژیم بورژوا - مملاک وابسته با امپریا لیسم شاه دست میزدند.

اما، بر اثر زوال تدریجی بورژوازی ملی و آمیزش آن با سیستم اقتصادی سرمایه داری وابسته، و خروج آن از جبهه مبارزه بر علیه رژیم حاکم، خرده بورژوازی در صدد یافتن راه خود برآمد. پس از فرم ضد انقلابی ۴۲ آخرین تلاشهای پسماندهای بورژوازی ملی برای احیای جبهه ملی سوم بشکست انجامید. وبی آنکه ضربۀ آز جانب رژیم به آن وارد آید، در نطفه خفه شد. گذشته از "جبهه ملی - سگر دیگر بورژوازی ملی"، "نهضت آزادی" بود، که در اینجانبی - واپسین جلوه های مبارزاتی بورژوازی ملی بدنبال سازش با زرگان و سحابی و جبهه سایی آنها در برابر رژیم و مشمول "عفو ملوکانه" بر آنها رنگ باختند، و محو گردیدند.

خرده بورژوازی سنتی که از اعتراضات مسالمت جویانه و مماشات کرابانه بورژوازی ملی خسته شده بود، نخستین حرکت سیاسی

مستقل خود را در خیزش سترک توده‌یی ۱۵ خرداد ۴۲ بنمایش گذاشته زمین‌این حرکت بتوسط "هیئت موتلفه" و به زعامت سیاسی - مذهبی خمینی تدارک دیده شد. قیام ۱۵ خرداد اساساً خرده‌بورژوازی بود، و بدنبال مماشات و تزلزل بورژوازی ملی بتوسط خرده‌بورژوازی سنتی و به اعتراض بر علیه بسط سلطه سرمایه‌داری وابسته و امپریالیسم و نیـز بر علیه رژیم مزدور و وابسته به امپریالیسم شاه صورت گرفت، "هیئت موتلفه" که محرک و نیروی آگاه‌این قیام بود، ادامه‌خط فدائیان اسلام بوده، و یک جریان سیاسی - مذهبی ملی و استقلال طلب محسوب میشدند که متکی به خرده‌بورژوازی و بورژوازی بازار بودند.

خرده‌بورژوازی سنتی پس از قیام ۱۵ خرداد، صف خود را از بورژوازی ملی سازشکار و روبرو با جدانمود و مستقل از جبهه ملی و نهضت آزادی که دو سنگرمهم سیاسی بورژوازی ملی محسوب میشدند به مبارزه خود ادامه داد و بدین ترتیب علیرغم مماشات بورژوازی ملی راه مبارزه انقلابی بر علیه نظام سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم را در پیش گرفت. هیئت موتلفه "که نفوذ و پیگاه قابل توجهی در خرده‌بورژوازی بازار داشته در ادامه مبارزه انقلابی و قهر آمیز خود با رژیم مزدور شاه و حاکمیت سرمایه وابسته به امپریالیسم به نیروی حسنعلی منصور اولین نخست وزیر حاکمیت سرمایه وابسته همت گماشتند و بدین وسیله خشم و کینه خرده‌بورژوازی را بر علیه بسط سلطه سرمایه وابسته و تحکیم قدرت امپریالیسم متجلی ساختند.

هنوز رژیم حاکم از پس خاموش گردانیدن این جلوه‌یاز مبارزه انقلابی خرده‌بورژوازی سنتی فارغ نشده بود، که چشمه مبارزه خرده‌بورژوازی در جای دیگر جوشیدن گرفت، و آن فعالیت "حزب ملل اسلامی" بود. دستگیری اعضای حزب ملل اسلامی که رادیکالترین هیئت موتلفه، و متشکل از صرافا خرده‌بورژوازی بود، بدنبال بازداشت اعضای هیئت موتلفه ضریات شکنجی بر مبارزه انقلابی خرده‌

بورژوازی سنتی وارد آورد. اما نتوانست مبارزه انقلابی آنرا بر علیه سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم متوقف سازد. چندی بعد "حزب الله" بوجود آمد. وبا زبهمین ترتیب گروههای کوچک متعدد پدیدار شدند که اغلب به مبارزه سیاسی - مذهبی * مشغول بودند، و حتی دست به عملیاتی قهرآمیز بر علیه رژیم شاه زدند.

خواستهای اغلب این جریانات و گروههای کوچک و بزرگ بوضوح روح خرده بورژوازی را در خود نشان میداد، که در کنار ترکیب خرده بورژوازی این جریانات، بخوبی نشان میداد و ثابت میکرد که چگونه خرده بورژوازی در صدد سرنگون ساختن سلطه رژیم بورژوا-پروکرات وابسته شاه و طرد سلطه امپریالیسم و نیل به استقلال از آن می باشد. محورا اغلب خواستهای این جریانات از بین بردن "استعمار" و در واقع طرد سلطه امپریالیسم و کسب استقلال و سرنگونی رژیم شاه بود.

* - قابل توجه است که اغلب این خواستها و شعارهای خرده بو-رژوازی آمیخته به شعارهای مذهبی بود، و استقلال طلبی خرده بورژوازی در مقابل سلطه امپریالیسم کاملاً با روحیه مذهبی اسلامی و در جهت احیای آیین های مذهبی عجین شده بود. چنانکه خرده بورژوازی سنتی از سالها پیش بجای طرح شعار جمه‌ور ی دمکراتیک در مقابل حکومت سلطنتی دم از حکومت اسلامی میزد و اتوپیای خود را در قالب حکومت اسلامی جستجو میکرد. طبیعی است که آمیزش ایدئولوژی فئودالی اسلامی با خواستهای ضد سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم خرده بورژوازی سنتی نتیجه‌یی بهتر از این بدست ندهد.

پیش از عرض وجود سازمان مجاهدین خلق در صحنه سیاسی در سال ۵۰ گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی که از لحاظ ایدئولوژیک سیاسی ماهیت خرده‌بورژوازی داشتند، عمدتاً جریان‌هایی بودند که اعتراضات و جلوه‌های مبارزاتی خرده‌بورژوازی سنتی را منعکس میکردند. جریان‌های "هیئت مؤتلفه"، "حزب ملل اسلامی" و گروه "العال" * که مهمترین نموده‌های تشکیلاتی خرده‌بورژوازی سنتی در فاصله ۴۲ تا ۵۰ بحساب می‌آمدند، بیش از هر چیز در جهت طرد سلطه استعمار - بمفهوم خرده‌بورژوازی آن - و از بین بردن وابستگی به امپریالیسم مبارزه میکردند. مخالفت این جریان‌ها با رژیم حاکم عمدتاً در رابطه با نوکری و مزدوری این رژیم در مقابل امپریالیسم و وضعیت دیکتاتوری آن بود که با جنبه‌های مذهبی نیز آمیخته میشد.

پس از استقرار سرمایه‌داری وابسته بعنوان نظام اقتصادی حاکم و بوجود آمدن یک دوره رونق نسبی در اقتصاد سرمایه‌داری وابسته در فاصله سال‌های ۵۰ - ۴۶ جوش و خروش مبارزاتی خرده‌بورژوازی سنتی مستقر در بازار اروپا فول‌گذاشت. اعتراضات پیاپی موجود در بازار پس از سال ۴۲ که ادامه اعتراض خورده بورژوازی به استقرار سرمایه‌داری وابسته بود و در قالب سیاسی مخالفت با رژیم شاه و حمایت از خمینی نهودمیافت، بتدریج در مقابل اختناق و سرکوب پلیسی رژیم شاه فروکش کرد و مجالس وعظ سیاسی و هیجان انگیز که یکی از نموده‌های مبارزاتی همین خرده‌بورژوازی سنتی بود، جای خود را به "گوشه" زدن‌های آخوند-ها به حکومت در هنگام سخنرانی و وعظ داد. بازار تهران که مکان سنتی مبارزه خرده‌بورژوازی سنتی در مقابل رژیم شاه بود، از سال ۴۵ به بعد آرامش گرفت و کم‌کم جو سیاسی حاخود را از دست داد. شور و هیاهوی مبارزاتی سال‌های ۴۴ - ۴۲ از بازار رخت‌برست و بازار ایران بمقیاس زیادی "تربیزیر" و "سربراه" شدند.

علل پانین آمدن تب مبارزاتی بازار که مهمترین سنگر خرده‌بورژوازی سنتی بود را پیشتر توضیح دادیم و آن عبارت بود از تحکیم سلطه سرمایه‌داری بر جامعه، گسترش اقتصاد کالایی - هر چند تحت سلطه سرمایه‌های وابسته - و درهم شکستن ستون فقرات فئودالیسم در ایران. این واقعیت چنانکه قبلاً گفتیم، موجب آن گشت که یکی از علل ضدیت و دشمنی خرده‌بورژوازی ایران با رژیم حاکم از میان برود، و طبیعی است که گسترش اقتصاد کالایی و رونق نسبی اقتصاد در سالهای ۵۰ - ۴۵ و بخصوص رشد و توسعه مناسبات کالایی بر مبنای از سلطه ضعیف و ناچیز انحصارات بر اقتصاد کالایی در همان سالها، یکی از موجبات مهم مبارزه خرده‌بورژوازی را از بین برد. و این امر در کنار این واقعیت که رژیم حاکم با سبعیت و خشونت، دیکتاتوری پلیسی خود را اعمال میکرد، افول مبارزه خرده‌بورژوازی سنتی و مشخصاً بازار را توضیح میدهد. آخرین جلوه مبارزاتی متشکل خرده‌بورژوازی سنتی پیوسته از مطرح شدن سازمان مجاهدین خلق، اعتراض بر علیه ورود سرمایه‌گذاران آمریکایی بخاطر سرمایه‌گذاری وسیع، در سال ۴۹ بود، که بوسیله گروه "العال" صورت گرفت. منهای این مورد که یکپایش در بازار بود جماعت بازاری که در گذشته‌ها شورویا هوی و افری در مبارزه داشتند دچار محافظه‌کاری شدند و بموازات رونق بازار، مبارزه آنها روبه‌کسادی گذاشت.

بخاطر نقش محوری بازار در توزیع کالای شهرهای ایران - بخصوص تا چند سال پیش - و محدودیت فضای بازار که مانع از گسترش

* - آنچه معروف به گروه "العال" شده است هر چند در خط مبارزه خرده‌بورژوازی حرکت میکرد، متشکل از دو بخش چپ و مذهبی بود که در یک رشته کارها با یکدیگر همکاری نمودند.

بی حد و حصر آن و بدنبال آن بالا بودن سرقفلی اغلب مغازه‌ها و حجره‌های بازار، اغلب کسانی که در بازار کسب و کار مستقلی داشتند، در ردیف بخش مرفه خرده‌بورژوازی سنتی محسوب میشدند. بنابراین، افول مبارزه جماعت بازاری بیش از هر چیز فروکش کردن مبارزات بخش مرفه خرده‌بورژوازی سنتی و بازتاب محافظه کاری آن در رابطه با علایق ما بین این بخش خرده‌بورژوازی سنتی و گسترش نظام کالایی در کشور بود.*

از آنجا که نبض سیاسی خرده‌بورژوازی سنتی در بازار میتپید و از آنجا که بیشتر کاسبکاران و مغازه‌داران با نحاء مختلف در ارتباط با بازار بودند، فروکش نمودن جویسی بازاری و از بین رفتن تب مبارزاتی خرده‌بورژوازی سنتی مرفه موجب افول جلوه‌های مبارزه در میان تقریباً کل خرده‌بورژوازی سنتی گردید. که این امر از لحاظی پایه در همان واقعیت اقتصادی داشت که خرده‌بورژوازی سنتی مرفه را دچار حالت محافظه کاری نموده بود. یعنی آنکه روند نسبی اقتصاد در فاصله سالهای ۵۰ - ۴۶ و گسترش ابعاد بازار و توسعه مبناسبات کالایی در بهبود وضعیت اقتصادی خرده‌بورژوازی سنتی در مجموع تأثیر داشت. این امر انگیزه‌های اقتصادی مبارزه‌وی را کاهش میبخشد. لازم به توضیح است که فشار کم‌رشد رقابت

* - خرده‌بورژوازی سنتی مرفه در مواجهه با سرمایه وابسته پایش میل‌رزد. از درگیری جدی‌روی بر میتافت و این امر نه فقط بخاطر ترس و حشت وی از چماق اختناق و سرکوب رژیم شاه، بلکه ناشی از ریزه‌خواری آن از خوان بهره‌گشی و غارت سرمایه وابسته هم بود. خرده‌بورژوازی سنتی مرفه همراه با رشد و توسعه سرمایه‌داری وابسته بعنوان زائده و مکمل سیستم مناسبات آن وسیعاً گسترش یافته، که توسعه ابعاد بازار تهران و شهرستانها و نیز مغازه‌های لوکس و بزرگ خوابانها گواه آشکار آن بود. افزا-
یش دامنه خرده‌بورژوازی سنتی مرفه که تا حدودی نیز در اثر وجود

سرمایه‌داری بر تولیدکنندگان و کاسبکاران خرده‌پا عمدتاً در زمانهای بحرانی موجب ضربات کاری و مهلک‌بر خرده‌بورژوازی می‌گردد و آنرا دستخوش افلاس و ورشکستگی مینماید، و به هنگام رونق اقتصاد، فشار رقابت چندان شکننده نمی‌باشد.

فروکش نمودن مبارزات خرده‌بورژوازی سنتی با زتاب خود را در سطح مبارزات روحانیت نیز نمایش میداد زیرا که مهمترین نماینده سیاسی خرده‌بورژوازی سنتی، روحانیت بود که با وجود همسود شدن بخشهایی از روحانیت و سازش آنها با رژیم حاکم و تبعیض با سرمایه‌داری وابسته، بخشهایی دیگر از روحانیت که پیرو خمینی بودند، به مبارزه کجدار و مریز و جیونانه خود در اشکال مختلف با رژیم حاکم ادامه میدادند. مبارزه روحانیت که اغلب در شکل بی‌سازمان خطاب‌ها و وعظ‌های سیاسی - مذهبی نمود داشت، به تدریج از سالهای ۴۶ به بعد رواج خود را از دست داد و محافظه‌کاری خرده‌بورژوازی سنتی که شهادت دعوت و برگزاری مجالس و وعظ سیاسی - مذهبی را نداشت، سستی و محافظه‌کاری روحانیت را در بر - ابر سرکوب‌خشن و پلیسی موجب گشت.

مبارزات جماعت‌بازاری و روحانیت نماینده‌آن، هرگز از خواسته‌ها و شعارهایی مبنی بر مخالفت با استعمار و استبداد پادشاه ترننهاده و هرگز در لابلای خطاب‌ها و وعظ‌های روحانیت پیرو خمینی اثری از شعارهای رادیکال خرده‌بورژوازی مانند "مسائات" "قسط" و مخالفت با استثمار و سرمایه‌داری، بچشم نمی‌خورد. ناگفته نماند، که با زار هم‌پایگاه سنتی روحانیت مسحوب میشد، هم

حالت رونق نسبی اقتصاد سرمایه‌داری وابسته صورت گرفت، عمدتاً و شاید مطلقاً در رابطه تنگاتنگ با اقتصاد سرمایه‌داری وابسته بود. این واقعیات در کاهش بار مبارزاتی خرده‌بورژوازی سنتی عموماً مانع دنباله‌روی سیاسی با زار بود، نقش مهمی داشت.

اینکه تغذیه‌کننده اصلی آن بشمار میرفت. جماعت بازاری چه از طریقی "سهم امام" و "خمس" و... و چه بوسیله برپا داشتن مراسم سوگواری، وعظ و جلسات مذهبی موجب ارتزاق روحانیت می‌گشتند. بدین خاطر ارتباطی ارگانیک بین روحانیت و جماعت بازار پدیدار می‌گشت که بسته به سطوح مختلف درآمد و تمکین بازاریان بطور نسبی و تقریبی، بخشهای مختلف روحانیت به آنها جوش می‌خوردند. از آنجا که محیط بازار، عمدتاً محل کسب و کار خرده‌بورژوازی سنتی مرفه بود، روحانیت متکی بر بازار و برای این قشر هرگز نمیتوانست خواسته‌ها و شعارهایی فراتر از چهارچوب خواسته‌های این بخش خرده‌بورژوازی را طلب کند و تبلیغ نماید. پس، بدین جهات است که خواسته‌های روحانیت پیرو خمینی و متکی به بازار یا از گلیم خرده‌بورژوازی سنتی مرفه فراتر ننهاد، و هرگز شعارهایی در جهت نفی و نابودی جامعه طبقاتی، استثمار و سرمایه‌داری از جانب این روحانیت عنوان نگردید.

با این وجود، توده‌های تهیدست خرده‌بورژوازی سنتی که طبیعتاً خواسته‌های رادیکال‌تری نسبت به بخش مرفه خرده‌بورژوازی سنتی می‌بایست داشته باشند و در اثر تحمل بیشتر بار فشارهای سرمایه‌بزرگ وابسته بطور حتم انگیزه‌های جدی تری در مبارزه با نظامات حاکم، برایشان در میان بود، نمیتوانستند به چنین مبارزه حیوانه و کجدار و مریزی از جانب بخش مرفه خرده‌بورژوازی سنتی رضایت دهند. از این لحاظ بنظر میرسد که باید جای دیگر نمایند. کی سیاسی خود را پیدا نمایند. اما تقدیر تاریخ حکم می‌کرد که این بخش از خرده‌بورژوازی سنتی نتواند نمایندگی خاص خود را به طور مستقل بیابد. با وجود آنکه منهای هیئت متلفه، حزب ملل اسلامی و سایر جریان‌های سیاسی - مذهبی خواسته‌های رادیکال‌تری داشته، و حتی برخی‌شان خمینی را هم بزعامت قبول نداشتند، باز - این بخش خرده‌بورژوازی سنتی نتوانست بصورت یک جریان

قوی نمایندگی خاص خود را بدست آورد.

بدنبال اصول مبارزه خرده بورژوازی سنتی بازاری، مبارزه سیاسی - مذهبی که در واقع خصیصه سنتی این قشر بود که پادشاه به اقتضای فرهنگ ماقبل سرمایه داری برمیگشت، متوقف نگردید، حتی در محیطی دیگر اوج جدیدی یافت. این مبارزه تدریجاً از محیط بازاری به بیرون از آن نیز انتقال یافت و در ابعاد وسیع در خارج از بازار در میان گروهایی غیر از بازاریان گسترش یافت.

مبارزه سیاسی - مذهبی با رژیم حاکم که آشکار خصلت خرده بورژوازی داشت، در دو جریان متمایز و مستقل از یکدیگر پیش میرفت. یکی از دو جریان فوق که شکل غیر سازمانی داشت، در حوال محور دکتتر شریعتی خطابه ها و نظرات وی بوجود آمده بود. این جریان بخاطر جنبه های ضد آخوندی اش و در عین حال داشتن شعارهای مبنی بر طرفداری از "قسط" و مساوات و مخالفت با استثمار و نمیتوانست خرده بورژوازی سنتی مرفه را که یکپایش در بورژوازی بود، نمایندگی کند. بدین خاطر در پیرامون دکتتر شریعتی عمدتاً دانش آموزان و دانشجویان گرد میآمدند و متقابلاً آخوندها و خرده بورژوازی سنتی عموماً و بخش مرفه آن خصوصاً کینه و خصومت شدیدی نسبت به دکتتر شریعتی داشتند. جریان دوم مبارزه سیاسی - مذهبی خارج از بازار که جنبه غیر روحانی داشت، سازمان مجاهدین خلق بود. این سازمان را دیکالترین جریان مبارزاتی سیاسی - مذهبی خرده بورژوازی بود و بوسیله دانشجویانی شکل گرفت که زمانی در کنار "نهضت آزادی" فعالیت میکردند و بدنبال درج زدن و سپس سازشکاری و مماشات کری بورژوازی ملی "نهضت آزادی" و مستقل از آن شروع به فعالیت نمودند. این جریان بمقیاس زیادی متاثر از مارکسیسم - لنینیسم بود و اندیشه های مارکس را در بر خورده با جامعه سرمایه داری و ضدیت با آن بشکل خرده بورژوازی دنباله

مینمود. بدین ترتیب که مخالف نظام سرمایه داری بوده و دم از جامعه بی طبقه توحیدی - بدون آنکه رهبری این جامعه و قانومند آن معلوم شود- میزد.

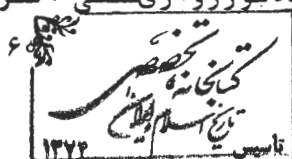
اگر جریان سیاسی منسوب به دکتورشریعتی یک جریان لیبرالی - از لحاظ نوع عملکرد- هرچند با موضع عقیدتی رادیکال خرده بورژوازی بود، در عوض سا زمان مجاهدین قاطعترین و جدیترین تجلی مبارزه سیاسی مذهبی خرده بورژوازی بود که نه تنها با استبداد و استعمار و حاکمیت بیگانگان مخالف بود بلکه بقول خودشان طرفدار نظام قسط و جامعه بی طبقه توحیدی بودند. البته از نظر دیدگاههای اتوپیک فوق، نزدیکهایی نسبی میان نظرات آنها با مواضع دکتورشریعتی بچشم میخورد، که همان مخالفت با نظام سرمایه داری و استثمار و آمیزش مواضع اجتماعی رادیکال آنها با قوالب مذهبی و استفاده از اسطوره ها و روایات مذهبی بود. ضدیت مجاهدین با نظام سرمایه داری و طبعا با نظام سرمایه داری وابسته ایران، نه تنها اتکای طبقاتی خود را در خرده بورژوازی سنتی مرفه نمی یافت، بلکه خرده بورژوازی سنتی حتی بخشهایی تهدیدست آن نیز بتنهايي نمیتوانست چنین نمایندگی سیاسی برای خود دست و پا کند. زیرا که خرده بورژوازی سنتی بخاطر داشتن علقه شدید به نظام کالایی و اینکه آینده خود را در وجود سرمایه داری می بیند، هرگز نمیتواند بطور قطعی در ضدیت با سرمایه داری به ستیز برخیزد. ضدیت بخشهای تهدیدست خرده بورژوازی با سرمایه داری تنها تحت رهبری و پیشتازی پرولتاریا صورت تحقق بخود میگیرد. ضدیت خرده بورژوازی سنتی با سرمایه داری بطور کلی در واقع تیشه زدن به ریشه هستی خویش است، که خرده بورژوازی سنتی هرگز خود بدست خویش نمیتواند به چنین مهمی مبادرت ورزد و موجودیت خویش را نفی نماید.

بدین لحاظ بود که پایگاه سا زمان مجاهدین خلق در اصل و

عمدتاً همان دانشجویان و کارمندان بود، و پیش از سال ۵۰ شاید مطلقاً از این عناصر تشکیل میشد حتی اطرافیان و هواداران دکتر شریعتی نیز همین گروه بودند، که در مجموع یا خرده بورژوازی مدرن و یا نطفه های آن - دانشجویان - به حساب می آمدند.

ضعف و ناتوانی روحانیت در پیگیری مبارزه بر علیه رژیم سرمایه داری وابسته شاه که ریشه در ضعف و سستی خرده بورژوازی سنتی مرفه در مبارزه با سرمایه وابسته داشت، خرده بورژوازی سنتی را وادار ساخت که برای تجلی اعتراضات و مبارزات خود بر علیه احکامات سرمایه وابسته و انحمارات وابسته یا مستقیماً امپریا - لیستی، نمایندگی سیاسی خود را در جای دیگر جستجو کند. فشار و خفقان شدید پلیسی مانع از مبارزه مسالمت آمیز و تبلیغ و ترویج نوع آخوندی میگشت و بدین خاطر مبارزه خرده بورژوازی سنتی در اشکال غیر مسالمت آمیز و شدیداً مخفیانه میتوانست انجام پذیرد که بصورت سازمان یافته بهیچوجه از عهده روحانیون و آخوند ها بر نمیآمد. از همین روست که با شروع فعالیت جدی سازمان مجاهدین خلق از سال ۵۰ بازاریان و خرده بورژوازی سنتی - تبدیل به پایگاههای توده ای برای سازمان مجاهدین شدند و این سازمان توانست نفوذ توده ای عمیق و چشمگیری در میان این قشر بدست آورد.

آغاز دوره رکود همراه با تورم نظام سرمایه داری وابسته از سال ۵۰ به بعد و تشدید این بحران بر اثر انتقال تورم جهانی و گسترش اسعار بحران عمومی امپریالیسم موجب بروز نارضایتی در میان خرده بورژوازی سنتی گردید. رشد و توسعه انحصارات سرمایه داری وابسته - از جمله بوجود آمدن فروشگاه های بزرگ - و فشار روز افزون آنها بر خرده بورژوازی سنتی از طریق رقابت و در نتیجه کساد ی کسب و کار، کاهش درآمد و پائین آمدن نرخ رشد اقتصاد خرده بورژوازی سنتی اعتراضات و مبارزات این گروه را که



چند صباحی دچا را قول شده بود، مجددا شعله ور ساخت. اما این بار مبارزات خرده بورژوازی سنتی نه بر محور سخنرانی ها و وعظ های آخوندها، بلکه در حول فعالیت سازمان مجاهدین خلق متمرکز بود. توسعه اعتبار و وجهه این سازمان دربار چنان زیاد بود که سنت های گذشته با زار و اسطوره های آن مانند خمینی را تحت الشعاع خود قرار داد، و تقریباً اغلب محافل مذهبی-سیاسی خرده بورژوازی سنتی هوادار این سازمان شدند.

نفوذ دائمی التزاید سازمان مجاهدین خلق در میان بازاریان و حمایت وسیع این جماعت در شکل کمک های مختلف به آن سازمان نشانه حمایت خرده بورژوازی سنتی مرفه از مبارزه بر علیه رژیم شاه و شرکت این گروه در مبارزه بر علیه نظام حاکم بود. رشد و توسعه انحصارات و افزایش بی حساب حقوق و امتیازات آنها و تبعاً افزایش بار فشار ناشی از رقابت برگرده خرده بورژوازی، در کنار نفوذ و حضور هر چه بیشتر امپریالیسم عرصه های مختلف حیات اقتصادی و اجتماعی ایران یعنی وابستگی عمیق و همه جانبه ایران و سرپرستی رژیم سیاسی آن در مقابل امپریالیسم رویه گرفته موجبات انگیزه های مبارزه خرده بورژوازی سنتی - حتی بخش مرفه آن - را بر علیه نظام حاکم فراهم می آورد و سبب گردید که سکوت این قشر در برابر اوضاع سیاسی که در سالهای ۵۰ - ۴۶ بارز بود، درهم شکسته شود.

حمایت خرده بورژوازی سنتی مرفه از سازمان مجاهدین خلق، با دیدگاه های اوام گرفته از مارکسیسم این سازمان مبنی بر مخالفت با نظام سرمایه داری و خرده بورژوایی و مذهبی کردن این مخالفت در قالب شعار جامعه بی طبقه توحیدی، نامخوانی و ناسازگاری داشت. شعارها و خواسته های افراطی سازمان مجاهدین خلق چندان باب طبع این بخش از خرده بورژوازی نبوده، و حتی در نقطه مقابل وضعیت پیوستگی و جوش خوردن خرده بورژوازی سنتی

مرفه با بورژوازی را نداشته و از صف مبارزه با سرمایه‌داری وابسته و ایضا امپریالیسم قرار داشت. گرچه سازشکاری نظری و دورویی سیاسی سازمان مجاهدین خلق که در قالب "تقیه" خود را توجیه مینمود، مانع از آن نبود که این گروه از سازمان مجاهدین رنجیده شود، و از کنار آن رانده گردد. اما با گذشت زمان و تشدید مبارزه طبقاتی جامعه، سازمان مجاهدین خلق دیگر نمیتوانست پندبازی بی‌سختی خواست نابودی نظام سرمایه‌داری و حامی خرده بورژوازی سنتی مرفه را ادامه دهد. سازمان مجاهدین خلق چاره‌ی جزایی نداشت که یادست از شعارهای افراطی خود مبنی بر جامعه‌بی طبقه توحیدی و نظام "قسط" بشوید، تا اینکه نفوذ و اعتبار خود را در میان خرده بورژوازی مرفه از دست دهد.

در واقع دوران خوش آمیزش سیاسی خرده بورژوازی مدرن - که خواسته‌های آن از لحاظ ضدیت با سرمایه‌داری * به بخش تهیدست خرده بورژوازی سنتی نزدیک بود، با بخش مرفه خرده بورژوازی سنتی - که هرآن دورنمای سرمایه‌داری را در پیش چشم داشت - نمیتوانست دوام چندانی بیاورد. پس تنها میمون میان دانشجو و روحانی بعنوان نماینده بازاری که در آمیزش سیاسی دو گروه

* - نزدیکی خواسته‌های بخش تهیدست خرده بورژوازی سنتی به خواسته‌های خرده بورژوازی مدرن بدان سبب است که اولاً خرده بورژوازی سنتی فقیر با طریقه‌های راجوب حقیر و دشمنانیه اندک خود به پرولتاریا نزدیک بوده، و طعم تلخ فشار سرمایه را بطریق مختلف میچشد. ثانیاً خرده بورژوازی مدرن نیز بدلیل نداشتن علقه مادی در تولید و توزیع کالا و بطور کلی نداشتن سهم اندک سرمایه‌داری شدن، نزدیکی و پیوند مستقیمی با مذهب سرمایه‌داری ندارد. و این هر دو گروه را حتی میتوانست در کنار یکدیگر و تحت شعارهایی بر علیه نظام سرمایه‌داری واسطه کرده آیند.

مزبور بود، در اثر بروز شرایط و عوامل خاص در درون سازمان مجاهدین خلق از هم گسسته شد.

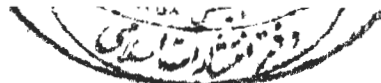
بروز انشعاب ایدئولوژیک و تشکیلاتی در سازمان مجاهدین و در نتیجه شکست سیاسی آنرا نباید یک واقعه اتفاقی قلمداد کرد. این امر محصول الزامات و مقتضیات مبارزه طبقاتی جامعهی سرمایه داری بود که علیرغم وابستگی آن به امپریالیسم، باز مانع از آن میگشت تا دو قطب جامعه بتوانند بایکدیگر درهم آمیزند و وجه مخالفت و ضدیت با حاکمیت سرمایه در کناره وجه وابستگی و پیوند با سرمایه درهم فروروند و جریان واحدی را پدید آورند. پس از این انشعاب، خرده بورژوازی سنتی مرفه که زمانی دنباله رو مبارزه قاطع و حاد سازمان مجاهدین شده بود - مبارزه یی که بیش از آنکه مذهبی - سیاسی باشد سیاسی بود - مجدداً بسراغ نمایندگان طبیعی خود که مبارزه مذهبی - سیاسی خاص خرده بورژوازی سنتی را دنبال میکردند، یعنی آخوندها، هیئت ها و محافل مذهبی سیاسی روی آوردند. و بدین طریق خود را از شر شعارهای تند جامعه "بی طبقه توحیدی" و نظام "قسط" و مخالفت با سرمایه داری آسوده ساخت. و مجدداً حول محور خمینی و روحانیت پیرو آن، مبارزه خود را که بیشتر در جهت استقلال طلبی، آزادیخواهی و مخالفت با احکامات و سلطه انحصارات سرمایه وابسته و قدرت بی حساب امپریالیسم بسود، دنبال نمود و سروسامان داد. بدین ترتیب، روحانیت پیرو خمینی بمثابة نماینده سیاسی خرده بورژوازی سنتی مرفه تدریجاً بیشتر و بیشتر عرض وجود نمود و توانست همچون گذشته سکاندار مبارزه خرده بورژوازی سنتی گردد و مبارزه در راه استقلال و آزادی و طرد سلطه امپریالیسم و نابودی رژیم شاه را نه مبارزه در راه نیل به جامعه بی طبقه توحیدی و نظام قسط را راهنمای خود قرار دهد.

خرده بورژوازی مدرن بمثابة بخشی از خرده بورژوازی تا پیش از سالهای ۵۰ آنچنان اهمیت چشمگیری در میان اقشار و طبقات

نداشت و جای درخور توجهی را اشغال نمی‌کرد. زیرا که صنایع و به خصوص بخش خدمات از او خرده‌هه ۴۰ شروع به گسترش همه‌جا نبه نمودند. از آن میان توسعه ادارات دولتی یا بعبارتی بوروکراسی دولتی در کنار پیدایش موسسات بی‌شمار خدماتی در زمینه‌های تجارت، توزیع، صادرات و واردات و... تأثیر زیادی در گسترش ابعاد خرده بورژوازی مدرن داشت. آنچنانکه در سال ۵۱ نسبت این گروه به کل نیروی شاغل ایران بحدود ۱۳٪ یعنی بیش از یک میلیون نفر رسید. این گروه که شامل معلمان، کارمندان، متخصصین، مهندسان، پزشکان دولتی، هنرمندان و نویسندگان حقوق‌بگیر... میشود، بدلیل نداشتن علاقه مستقیم نسبت به مالکیت وسایل تولید و توزیع و نقش آنها در بازار، به این عنوان که فقط حرفه خود را بمشایه کالا عرضه میکنند، طبیعتاً نزدیکی کمتری با نظام سرمایه‌داری داشته، و صرفاً از این لحاظ که سرمایه‌داری موقعیت برتری در مقایسه با پرولتاریا برای آنها فراهم میکند، و استقلال و فردیت بیشتری در کار و موقعیت اجتماعی نسبت به سوسیالیسم برای ایشان تأمین میکند، و نیز از آنکه منافع و خواسته‌های ناشی از این موقعیت فردی با نظام سرمایه‌داری انطباق بیشتری دارد، با نظام سرمایه‌داری وحدت دارند. در نتیجه ضدیت آنها با حکومت سرمایه بیشتر و عمیقتر از خرده بورژوازی سنتی می‌باشد و این گروه بر احتی تحت شعار مخالفت با سرمایه‌داری و ایجاد جامعه بی‌طبقه و سوسیالیسم قرار می‌گیرد. اما جامعه بی‌طبقه و سوسیالیسم مطلوب این گروه رنگ خرده بورژوایی بخود می‌گیرد و منافع تنگ و محدود زندگی فردیشان در اساس با سوسیالیسم پرولتری هماهنگ و همسوز نمی‌باشد. چه این منافع حقیرانه برای حفظ خود، پیوسته از دیکتاتوری پرولتاریا که مهمترین وجه مشخصه سوسیالیسم پرولتری از سوسیالیسم خرده بورژوایی بوده و عامل اصلی تبدیل و انتقال جامعه سوسیالیستی به جامعه کمونیستی و از بین بردن دایره‌های تنگ و

محدود وجود فردی میباشد، وحشت داشته و بهزار ریب و رنگ به معار-
ضه با آن بر میخیزد. بهمین خاطر است که خرده بورژوازی مدرن منا-
سبترین پایگاه رویزیونیسم میباشد و همیشه خطر مهمی برای پرو-
لقاریا، از نظر منحرف ساختن مارکسیسم محسوب میشود، در عین-
اینکه، در مبارزه بر علیه سرمایه داری و سیعتر از خرده بورژوازی
سنتی شرکت میجوید. خرده بورژوازی مدرن بدلیل وضعیت اقتصا-
دی که دارد، خوراک و پایگاه مناسبی برای ایدئولوژی سنتی-
بورژوازی یعنی لیبرالیسم در معنای همه جانبه اش میباشد. و
در اغلب کشورهای اروپایی صفوف احزاب رویزیونیست را متورم
میسازد. بهنکام پیدایش احزاب فاشیست نیز خرده بورژوا-
زی مدرن سهم بسزایی در تقویت این احزاب داشت، و حتی حزب
نازی آلمان بوسیله عناصر این گروه و در بطن آن پیدایش و رشد
یافت. سوسیال دمکراسی اوایل قرن بیستم، فاشیسم و رویزیو-
نیسم هر سه، جریانهایی بودند که در بستر مبارزه با سرمایه داری
انحصاری شکل گرفتند و در واقع همان رنگ خرده بورژوایی یافتن
مبارزه با بورژوازی و در نتیجه سازش با آن میباشد. این هر سه
جریان بمقیاس زیاد و بتوسط خرده بورژوازی مدرن ایجاد شده و
پرورش یافته است.

خرده بورژوازی مدرن از نظر وضعیت اقتصادی - اجتماعی
فردیت کمتر و ضعفتری نسبت به خرده بورژوازی سنتی دارند و جود
دکان یا کارگاه کوچک مستقل که در چهار دیواری آن، خرده بورژوا-
زی سنتی در مقابل همه قرار میگیرد. بخصوص فقدان حالت جمعی
و همکاری در فعالیت اقتصادی و کلا مالکیت خصوصی نسبت به وسایل
تولید و توزیع، همه و همه زمینه ساز فردیت عمیق و نیرومند خرد ه
بورژوازی سنتی میباشد. چنانکه خرده بورژوازی سنتی در عمل
میپندارد که او مرکز دنیا و معیار همه چیز است و بترتیبی همه در مقا-
بل و رقیب خود میپندارد. برای این مبنا، براحتی از دنیا کنده
میشود و پشتوانه و منبع نیروی پذیری اش را دیگر نه در زمین و در میان



اجتماع بلکه در آسمانها جستجو میکند، ضعف اجتماعی خود را در توسل به اتوریته‌یی نیرومند و مافوق بشری جبران میکند و خویش را به آن و به نمایندگان آن میسپرد. بدین جهات، مذهب در بین خرد ه بورژوازی سنتی پایگاه سنتی و نیرومندی مییابد، و متقابلاً، ریسمان توسل و چنگ زدن خرد ه بورژوازی سنتی به قدرت، برای تقویت نهال فردیت اش مییابد.

اما، برعکس، برای خرد ه بورژوازی مدرن، مذهب چنین نقش مهم و لازمی را انجام نمیدهد. محیط جمعی کار و فعالیت خرد ه بورژوازی مدرن عموماً، و وجود همکاری در جریان فعالیت اقتصادی - اجتماعی خرد ه بورژوازی مدرن مادیت لازم را برای کنده شدن از اجتماع و توسل به نیروهای مافوق اجتماعی پدید نمیآورد. لذا، آن فردیت عمیقی که در خرد ه بورژوازی سنتی بچشم میخورد، که جز خود و خدا کسی را نمیبیند، در ذهنیت خرد ه بورژوازی مدرن موجود نیست. او از طریق پیوند های مستقیم و تنگاتنگ به اجتماع و به افراد دیگر وصل بوده، و این وضعیت مانع از پدید آمدن آن مبنای ذهنیگری میشود که در خرد ه بورژوازی سنتی موجود است و آدمی این گروه را برای پذیرش تفکر مادی در مقایسه با خرد ه بورژوازی سنتی کیفیت دیگری میبخشد. آنچنانکه این گروه بر راحتی از علایق مذهبی و لاهوتی چشم میپوشد، و نیز بر راحتی تحت تاثیر اندیشه های ماتریالیستی و مارکسیستی قرار میگیرد. با این همه باید توجه داشت که قرارداد داشتن خرد ه بورژوازی مدرن در موضع تضادهای فرعی جامعه بورژوایی و نبودن در یکی از دو قطب تضاد اصلی این جامعه و نیز موقعیت فردی و استقلال نسبی آن در مناسبات اقتصادی - اجتماعی وی در مجموع و در مقایسه با پرولتاریا، نوعی فردیت و تبعاً ذهنیت ببار میآورد که تناوب روبنایی - پسیکولوژیک و ایدئولوژیک - آن را با پرولتاریا توضیح میدهد.

در عین حال، توضیح دهنده این امر است که خرده بورژوازی مدرن نه تنها پایگاه طبیعی مارکسیسم - لنینیسم نمی باشد، بلکه پایگاه طبیعی و مناسب رشد اندیشه های رویزیونیستی و نیز ایدئولوژیایی که در ظاهر نقطه مقابل سرمایه داری اند، بشمار میرود.

پیش از سالهای ۵۰ تنها بخش قابل توجه خرده بورژوازی مدرن، معلمان بودند، که مبارزه چشمگیری بر علیه قوانین و مقررات موجود به شکل اعتصاب و تظاهرات انجام میدادند. نخستین اعتصاب معروف معلمان در سال ۳۹ صورت گرفت که بیشتر هدفهای صنفی داشته و بوسیله عناصر نزدیک به جبهه ملی رهبری میشد. از آن سال به بعد نیز معلمان هر چند سالی دست به اعتراض بخاطر حقوق و مزایای خود میزدند.

منتهای مبارزه معلمان که جلوه مستقل مبارزه خرده بورژوازی مدرن بود این گروه تحت لوای ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی بورژوازی ملی خرده بورژوازی سنتی با پرولتاریا حرکت میکرد. عدم رشد و تکامل لازم سرمایه داری ایران و نیز وجود دیکتاتوری خشن مانع از آن نبود که خرده بورژوازی مدرن در زیر پرچم احزاب رویزیونیست بتواند متشکل گردد.

با خارج شدن بورژوازی ملی از صف مبارزه بر علیه رژیم حاکم، خرده بورژوازی مدرن عمدتاً تحت لوای ایدئولوژیک بخش پائینی خرده بورژوازی سنتی یا در کسوت مبارزه ملی اعتراضات خود را متجلی میساخت و در مبارزه بر علیه رژیم حاکم شرکت مینمود. گواه بارز این ادعا بنیان گذاران سازمان مجاهدین خلق و محیط رشد و پرورش اولیه آنست این سازمان بوسیله دانشجویان و فعالان تحصیلانی که در گذشته با "نهضت آزادی" همکاری داشتند، بوجود آمد. در اثر تغییر و تحولاتی که در جامعه در آغاز دهه ۴۰ روی داد و نیز با به بن بست رسیدن شیوه های مسالمت آمیز مبارزه بر علیه رژیم و بخصوص بدنبال مداخلات "نهضت آزادی" در برخورد با رژیم عناصر

را دیکال نهضت که عمدتاً پرورش یافته محیط سیاسی دانشگاهها بودند و به امتیاس زیادی تحت تأثیر چپ قرار داشتند، از "نهضت آزادی" جدا شده و حرکت مستقل خود را آغاز کردند. ایشان علیرغم آنکه پوستانه مذهبی اندیشه‌های مبارزاتی خود را که محصول گذشته فعالیت در "نهضت آزادی" و جوهر خرده‌بورژوازی آنها بود، حفظ نمودند، بدلیل پدید آمدن حالتی التقاطی بین عناصر مذهبی و مادی در نگرش سیاسی آنها، در ابتدا نتوانستند پیگانه‌ی درمیان خرده‌بورژوازی سنتی و بازار بدست آوردند و اغلب نیروهایی که جذب کردند، همان خرده‌بورژوازی مدرن و نطفه‌های این گروه یعنی دانشجویان بودند. با وجود آنکه سازمان مجاهدین خلق نتوانست نفوذ لازم را در میان خرده‌بورژوازی سنتی و بازاریان بدست آورد، اما باز در ارتباط تنگاتنگ با این گروه بود. این ارتباط از آن جهت تأمین میشد که اولاً سازمان مجاهدین عمدتاً فرزندان و وابستگان همین خرده‌بورژوازی سنتی را در میان دانشجویان و دانش‌آموزان جذب کرده بود. ثانیاً فعالیت آن در رابطه نزدیک با مساجد و محیط‌های مذهبی بود. در مقابل سازمان چریک‌های فدایی خلق که یک جریان غیرمذهبی و م.ل بود، عمدتاً در میان خرده‌بورژوازی مدرن نفوذ پیگانه بدست آورده بود. این جریان بدلیل مشی انحرافی خود، از پرولتاریا دور افتاده بود. همچنین بخاطر مخالفت آن با اعتقادات مذهبی و نیز اعتقاد آن به اندیشه‌های م.ل، در میان خرده‌بورژوازی سنتی - بخصوص بازار و بخش مرفه این گروه، هرگز پیگانه و نفوذی نداشت و برعکس جوهراداری نیرومندی در بین کارمندان و دانشجویان و کلاً خرده‌بورژوازی مدرن بوجود آورده بود.

سازمان چریک‌های فدایی خلق، برای خرده‌بورژوازی مدرن جاذبه سیاسی بیشتری نسبت به جریانهای دیگر داشت و بسیار بهتر و وسیع‌تر از سازمان مجاهدین خلق توانست در میان این گروه نفوذ بهم رساند، و پیگانه بدست آورد. بینش مادی سازمان چریک‌های

فدایی برای روح رهیده از فرایض، الزامات مذهبی خرده بوروازی مدرن مطلوب بوده، و از این زاویه، جاذبه بیشتری نسبت به سازمان مجاهدین خلق برای خرده بورژوازی مدرن داشت. دیدگاه پوپ—لیستی این سازمان وسایه انداختن آن بروی استقلال و تمایز طبقه‌ای تی پرولتاریا در سیاست، و حتی تمرکز کار سیاسی در بین توده بی هویت خلق، بخصوص خرده بورژوازی بخوبی و بکمال مورد پسند و مطلوب خرده بورژوازی مدرن بود.

شعارهای خاص این سازمان اعم از مبارزه با امپریالیسم با سرمایه داری وابسته و با دیکتاتوری رژیم شاه، بخصوص از آن جهت که آلترنا تيو وضع موجود را نه درجا معیی که رهبری سیاسی آن بدست پرولتاریا باشد، بلکه در جامعه می میدید که خلق بی تمایز و نامعین براریکه قدرت آن مینشست، همه و همه در واقع شعارهای خاص خرده بورژوازی بوده، و از آنجا که آمیخته با تفکر مادی و رنگ و بوی کمونیستی بود، شعارهای خود ویژه و طبیعی خرده بورژوازی مدرن محسوب میشد.

وقتی شعارها و هدفهای مبارزاتی سازمان مجاهدین خلق را نیز در کنار آنچه فدائیلین خلق دنبال میکردند قرار دهیم، مشاهده میکنیم، که نزدیکی و وحدت زیادی بین آنها وجود دارد. "حاکمیت خلق" از طرف فدائیان و "حکومت مردم بر مردم" از طرف مجاهدین خلق، بعلاوه اینکه هر دو طرح میکردند که تمام وابستگیهای اقتصادی و سیاسی، نظامی و غیره باید لغو گردد و سرمایه‌های وابسته ملی گردد و زمین به دهقانان واگذار شود، بخوبی تأیید مدعای ما است. و این‌گهی، هدف حداکثر همین دو سازمان نابودی نظام سرمایه داری و ایجاد جامعه سوسیالیستی یا "جامعه بی طبقه" بوده است.

برجسته شدن وحدت خلق و سایه افتادن بر روی تمایز طبقه‌ای درون خلق و بویژه بارز نمودن تمایز و استقلال پرولتاریا نسبت

به طبقات دیگر که در سیاست، هدفها و برنامه‌ها مدکار هر دو جریان وجود داشت نشانه روح واحد خرده‌بورژوازی است که هر دو جریان حاکیه بود.

اما، در عین حال، این هر دو جریان از لحاظ اینکه در نهایت خواستار نابودی نظام سرمایه‌داری و از میان رفتن استثمار و ایجاد "جامعه‌ی طبقه‌بودند" موضعی را دیکال در مبارزه برعلیه رژیم حافظ نظام سرمایه‌داری وابسته داشتند، که متنا سبب با وضعیت اقتصادی - اجتماعی بخش مرفه خرده‌بورژوازی سنتی نبود. از آنجا که این بخش خرده‌بورژوازی در دل سیستم سرمایه‌داری وابسته تغذیه می‌شود و جو شوخو ردگی زیادی با مناسبات اینچنین جامعه‌ی دارد، این دو جریان نمیتوانستند نماینده سیاسی طبیعی آنها باشد، از این میان، با وجود آنکه سازمان مجاهدین نمیتوانست نماینده سیاسی طبیعی و سازگار بخش مرفه خرده‌بورژوازی سنتی باشد، معضات توانست که بخش مرفه خرده‌بورژوازی سنتی را بدنبال خود بکشانند. در عمل خرده‌بورژوازی سنتی مرفه به همراه نماینده تاریخی اش که روحانیت بود تحت نفوذ و اتوریته سازمان مجاهدین خلق قرار گرفت و به رهبری سیاسی آن تمکین کرد. و گرچه مواضع را دیکال این سازمان برای آن گران بود، اما بدلیل خلای نمود سیاسی خاص خرده‌بورژوازی مرفه در اشرافان و سرکوب‌خشن و رونق نسبی بازار ناگزیر از دنباله روی بود.

سازمان چریکهای فدایی خلق، هرچند که نفوذ زیادی در بین دانشجویان داشت، اما از لحاظ نفوذ توده‌ی هرگز قابل مقایسه با سازمان مجاهدین خلق نبود. که این امر از سویی در ارتباط با مشی خرده‌بورژوازی فداانیا نبود که مانع از نفوذ آنان در میان کارگران بعنوان پایگاه طبیعی م.ل.ها میگردید و از سوی دیگر ناشی از اعتقادات و تعصبات مذهبی مردم بود، که زمینه ذهنی جذب

نظرات مجاهدین خلق بشمار میرفت. لوای مذهبی مبارزه مجاهدین خلق نقش عظیمی در بدنبال کشاندن خرده بورژوازی سنتی مرفه داشت. چنانکه بلافاصله پس از تحولات ایدئولوژیک درون سازمان مجاهدین خلق حتی مدتی پیش از این جریان بازاریان با وقوف بیشتر بر نظرات مجاهدین سریعاً از آندوی پرتافتند، و آنرا بحال خودرها کردند. این جریان مصادف بود با تشدید تناقضات نظام سرمایه داری وابسته و افزایش نرخ تورم که مستقیماً در بازار و در کسب و کار خرده بورژوازی تاثیر می گذاشت، و موجب بروز حالت کساد و رکود در بازار گردید. اقدامات رژیم شاه برای حفظ نرخ غارت و استثمار سرمایه وابسته و از جمله مبارزه با گرانفروشی و ایجاد اتاق اصناف پیش از هر کس گریبانگیر خرده بورژوازی سنتی و بازار گردید. رژیم شاه برای خنثی کردن مبارزات توده ها بر علیه احکامات و فشار زندگی با برنامه مبارزه با گرانفروشی مستقیماً به خرده بورژوازی سنتی هجوم آورد. اما، این امر در کنایه نوعی کساد و رکود که در کسب و کار خرده بورژوازی پیداشده بود، اعتراضات و نارضایتی خرده بورژوازی را تشدید نمود و مبارزات آنرا دامن زد.

شدت یا بی نارضایتی و اعتراضات خرده بورژوازی سنتی بدنبال خود تب مبارزاتی بازاریان را افزایش داد و چهره های سیاسی سازشکار خرده بورژوازی سنتی مرفه را دوباره به فعالیت سیاسی بر علیه رژیم شاه کشاند. اینان که تجربه تلخی از دنیا لهروی از سازمان مجاهدین خلق داشتند، بسراغ نمایندگان سنتی و طبیعی خود یعنی روحانیت رفتند. نظرات رادیکالی مجاهدین خلق را بدور ریختند و توانستند نمایندگی سیاسی سا زگاریا منافع خود را که همان روحانیت پیرو خمینی و یاران و پیروان وی بودند، مجدداً فعال سازند. بتدریج عکسها و تصویرهای خمینی که نسبتاً از خاطره رخت یربسته بود، رواج یافت، و اتوریته آخوندهای طرفدار خمینی از نظر سیاسی افزایش پیدا نمود. محفلها و گروه های مذهبی

سیاسی بوسیله بازاریان و چهره‌های بازار خرده‌بورژوازی سنتی-مرفه وجود آمد، که تشکیل دهندگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی از همین قماش بودند.

تشدید نا رضایتی و بالا رفتن تب مبارزاتی بازاریان زمینه ساز و موجب افزایش فعالیت سیاسی آخوندها و داغ شدن بازار منبرها گردید. بدنبال گسترش فعالیت سیاسی روحانیون پراثر حمایت پایگاه اجتماعی آنها که همان حمایت بازاری و خرده-بورژوازی سنتی مرفه بود، اینان نیز خود را فشرده و متشکل ساختند و پیوسته از جندی "روحانیت مبارز تهران" را بوجود آوردند.

خلاء سیاسی رهبری رادیکال خرده-بورژوازی سنتی و تحولات ایدئولوژیک مجاهدین خلق باعث آن شد که سکان مبارزه سیاسی خرده-بورژوازی سنتی بدست بخش مرفه آن بیفتد و روحانیت پیرو خمینی نماینده سیاسی آن گردد. خرده-بورژوازی سنتی مرفه و ایضاً خمینی از شعارهای تند و رادیکال علیه سرمایه‌داری و ثروت بی حد و حصر بدور و بیزار بودند. خمینی حتی در سال ۴۲ مخالف اصلاحات ارضی و تصرف اراضی مالکین - از موضع حفظ مالکیت - بود چه رسد به اینکه مخالف سرمایه‌داری باشد. بدین خاطر، غایت مطلوب سیاسی خرده-بورژوازی سنتی مرفه که هم مرز سرمایه‌داران بود، بشمار میرفت. برای درک بیشتر رابطه بین خرده-بورژوازی سنتی مرفه و روحانیت نقل‌قولی از یکی از جزوات "آرمان مستضعفین" که مواضع خرده-بورژوازی رادیکال را داردمی‌آوریم:

"او" (خمینی) نتوانسته است آنگونه که با ابدار حسی و عمومی حاکم بر حوزه‌ها که همان حاکم‌داری از بازار بعنوان تکیه‌گاه طبقاتی است، برکنار بماند. اگر اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های او را در دوران قبل از خروج از نجف و ورود به پاریس بررسی کنیم، می‌بینیم که مطالبینش تماماً یا بازار است و یا حوزه‌ها همه جا می‌گوید: بازار تهران، بازار اصفهان، بازار تبریز... و یا

حوزه قم، حوزه نجف، دادا سلام برسید. بسا د
 مسلمانان برسید ما در آن دوران کمتر میبینیم که وی
 اسمی از کارگران، دهقانان و مستضعفین بیاورد. و
 بعنوان تکیه گاه مبارزاتی خویش، از آنها بخواهد که
 بیاری اسلام بشتابند و نظام شاهنشاهی را درهم کوبند
 و... این دوتیپ (روحانی و بازاری) پیشتر از آن
 مبارزه خمینی را تشکیل میدهند، و سایر طبقات مردم
 میبایست از آن پیروی نموده، و در پشت سر آنها
 حرکت کنند. این مساله نشان میدهد که تا پیش از
 از مسافرت به پاریس "تکیه گاه طبقاتی و بالطبع تکیه گاه
 مبارزاتی" وی قبل از آنکه توده های مردم باشند،
 سرمایه داران بازاری و طلاب حوزه ها هستند. و در واقع ما
 شاهد بودیم که در عمل نیز این دوتیپ در طول انقلاب
 وظیفه پیشتر از آن خود را بخوبی انجام رساندند. او -
 لین بانک رسای اعتراض بر علیه رژیم سابق از حوزه
 علیمه قم در رابطه با پشتیبانی از شخص خمینی برخاست
 و توسط بازاری تهران و قم و سایر شهرها دنبال
 شد.

و بدنبال آن میدیدیم که در تمام شهرهای ایران، این
 دوتیپ در عمق بخشیدن به شور و در ژیمی مردم نقش
 اساسی را ایفا میکردند. روحانیت در دفاع از مبارزه
 خمینی حاکمیت آینده خویش را میبست و بازاری بر
 میدانست که اگر از خمینی دفاع نکند، هر رژیم که بحر
 رژیم مورد نظر خمینی بر سر کار بیاید، بوک حمله اس
 متوجه سرمایه داری و استثمارگری آنان خواهد بود.
 این است که همانگونه که خمینی بخاطر وابستگی شدید
 به این دوتیپ در دوران تبعید در نجف، تکیه اصلی

خویش را تنها بر روی آنها قرار میداد. و برای توده‌ها اصالت مبارزاتی قائل نمیشد. آنها نیز بیعت اینک در رژیم آینده‌خمینی موقعیت ممتازی هم از نظر اقتصادی و هم از نظر اجتماعی کسب میکنند. شدیداً از وی جانبداری مینمود. امروز ما بخوبی می‌شاهدیم که اعتماد و اطمینان زاید الوصفی را که وی به روحانیت و به بازاردارد. و آنها را مخاطبین اصلی و امین و محرم خویش بحساب می‌آورد، در مورد توده‌های مردم صادق نیست. مثلاً در ترکیب شورای انقلاب، مجلس خبرگان، گردانندگان دفتر خمینی در قم، دست‌اندرکاران سیاست‌مملکت و مشاوران و نزدیکان و افراد مورد اعتماد او و ما بهیچوجه ردپایی از کارگران و کشاورزان و مستضعفین واقعی جامعه نمی‌بینیم، بلکه تماماً یا روحانی‌اند، و یا بازاری و یا کسانی که بنحوی ریشه‌دار این دوتیپ دارند. (نظیر بنی صدری)

رک به "نقش رهبرانقلاب در سیاستهای کلی مملکت بویژه مسأله کردستان" از انتشارات مستضعفین.

از آنرو نقل قولی اینچنین طولانی را آنهم با روح خرده‌بورژوازی آن ذکر کردیم، که نوشته مزبور بخوبی از موضع خرده‌بورژوازی را دیکال ما هیت طبقاتی روحانیت، خمینی و رابطه آنها را با بازار توضیح داده است. بازار که عمدتاً جایگاه خرده‌بورژوازی سنتی مرفه می‌باشد، در قالب خمینی بهترین نماینده سیاسی خود را یافته بود، که از سویی خواسته‌های محدود ضد امپریالیستی اش را تحت لوای مبارزه دیرینه خمینی با استعمار و سلطه بیگانگان دنبال میکرد، و از سوی دیگر مبارزه اش را بر علیه دیکتاتوری سرمایه انحصاری وابسته یا بعبارتی حکومت مطلقه شاه میتوانست

هدایت کند. در عین حال هیچ رنگ و بویی از افراط و تفریط و مبارزه بر علیه سرمایه و دغدغه و تشویش که از افراط گری مجاهدین خلق داشت در اینجا چشم نمی خورد، و اطمینان کاملی از امکان ثروت اندوزی در حکومت آینده برایش وجود داشت. چنانکه پیش از قیام، خمینی حتی سرمایه داران بزرگ را در کنار خود جای داده، و به آنها امکان میداد و بخصوص بعد از قیام به آنها در برابر زیاده رویهای توده ها تضمین میداد.

"پیش از پیروزی انقلاب مردم، وی چندین بار به سرمایه داران و بازاریان اطمینان داده است که تا زمانیکه زنده است، کسی نمیتواند متعرض آنها شود و سرمایه هایشان را بگیرد! و در مقابل، کارگران را از کم کاری و اعتصاب و تحصن باز میدارد، و مرتباً آنها را در همین شرایط ظالمانه استثمار به کار دعوت میکند، و از سرمایه داران میخواهد، که آزادانه به سرمایه گذاری خود ادامه دهند. و در ضمن حقوق کارگران را هم بدهند تا سروصدایشان در نیاید!" (همانجا)

خمینی سرعت تبدیل به رهبر نیرومند جنبش توده بی گردید. و با توجه به هاله مذهبی ناشی از مرجعیت اش و نیز سازشناپذیری اش در گذشته، نفوذ و اتوریته چشمگیری نظیری در میان توده ها بدست آورد. اما این فقط خمینی نبود که جنبش توده ها را هدایت میکرد بلکه شبکه شبه تشکیلات روحانیت و گروه های مذهبی - سیاسی خورده بورژوازی سنتی مرفه بودند که زمینه رهبری خمینی را فراهم میکردند. هم اینان بودند که اعلامیه ها و توصیه های او را بلافاصله با تیراژی دد در گوشه و کنار مملکت و در هر کوی و برزن پخش میکردند. و حتی هم اینان بودند که تا حدودی سیاست او را تعیین مینمودند. رهبری خمینی بر جنبش عظیم خلق در حقیقت رهبری خورده بورژوازی سنتی مرفه در مبارزه خلق بر علیه رژیم حاکم بود، نه رهبری

خرد ^۴ یازی درکل. زیرا که خرده بورژوازی در مجموع خود وحدت و پیوستگی ورونی لازم را نداشت، که مشی و سیاست یکپارچه و واحدی را عرضه کند و نیز نمایندگی سیاسی واحدی برای خود فراهم نماید. خرده بورژوازی از یکسوسا زمان مجاهدین خلق و دکترشروعی و نظرات رادیکال آنها را بر علیه سرمایه داری و استثمار و طرفداری از جامعه بی طبقه، برابری و قسط از خود بیسترون میدهد و از سوی دیگر روحانیت خمینی و گروه های تشکیل دهنده سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را که سخنی از مبارزه بر علیه سرمایه داری و دفاع از جامعه بی طبقه بمیان نمیآورند، اما در عین حال بایستد توجه داشت که خرده بورژوازی در قبال سلطه سرمایه داری وابسته وحدت نیز دارد، که در استقلال طلبی و آزادیخواهی جنبه عمومی و وحدت خواسته های بخش های مختلف خرده بورژوازی را میرساند. حال آنکه ضدیت با سرمایه داری و استثمار و طرح شعار "جامعه بی طبقه" خواست ویژه خرده بورژوازی فقیر و رادیکال است. مبارزه قاطع خمینی بر علیه رژیم حاکم بر جامعه سرمایه داری وابسته و بر علیه سلطه امپریالیسم در شرایطی که بورژوازی هرگز نمیتواند و نمیخواهد در این مسیر مبارزه کند، بخوبی ماهیت خرده بورژوایی مبارزه وی را با ثبات میرساند. اما از آنجا که خمینی و روحانیت پیرو آن در مبارزه بر علیه رژیم حاکم هیچ برخوردی با سرمایه داری نداشته، هیچ محدودیتی جز خمس و سهم امام و... برای ثروت سرمایه و بخصوص زمین قائل نبوده و حتی بر عکس آزادی و حقوق سرمایه داران را تضمین میکردند، بخوبی اثبات میشود که این مبارزه خاص بخشی از خرده بورژوازی است که همان خرده بورژوازی سنتی مرفه میباشد.

شعار معروف رهبری جنبش انقلابی توده ها نیز بخوبی ماهیت طبقاتی رهبری آنرا یعنی سیاست خرده بورژوازی سنتی مرفه را منعکس مینمود. شعار "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی" آنهم

بهنگامیکه هیچ سخنی از موجودیت بورژوازی ملی در میان نیست، آشکارا مهر خرده بورژوازی سنتی - البته بخش مرفه آنرا - پیشانی جنبش می‌گرفت این شعار که در بورژوازی بودن آن جای حرفی در میان نیست، نمیتوانست شعار بورژوازی لیبرال باشد. زیرا که بورژوازی لیبرال نه میتوانست و نه میخواست که در مقابل امپریالیسم استقلال داشته باشد. او به وجود وزارت امری و نامری که رشته حیاتش را به امپریالیسم وصل میکرد، آگاهی داشت. چنانکه بازرگان در ابتدا با طرح این شعار مخالف بود و حتی یکی از دستیارانش در سمینار مسائل اقتصادی گفته بود که "وابستگی امری قهری است" در عین حال، این شعار هرگز تمامیت خرده بورژوازی و بخش‌های مختلف آنرا نمیتوانست منعکس کند. بخصوص که بخش رادیکال و فقیر خرده بورژوازی از مدت‌ها پیش مبارزه برعلیه استثمار و ثروت کلان و خواست جامعه‌ی طبقه را تبدیل به یکی از شعارهای مهم خود کرده بود. شعاری که پیوسته از جانب شریعتی و مجاهدین خلق مطرح شده و عمومیت یافته بود.

خرده بورژوازی مدرن نیز که چندان میان خوشی با آئین‌ها و تشریفات غلیظ مذهبی نداشته و مذهب را در شکل رنگ باخته ورقیق آن طلب میکرد، نمیتوانست خواستار حکومت اسلامی و سلطه آخوندها باشد. شعار "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی" علیرغم آنکه - نسبتاً بیان‌کننده جنبه وحدت منافع خرده بورژوازی در مجموع بود - بطور خاص و بمعنای دقیق شعار خاص خرده بورژوازی سنتی مرفه بود. نه تنها این شعار که ترکیب اجتماعی پیرامونین خمینی و روحا - نیت پیروان و ارتباط تنگاتنگ بین بازاری و روحانیت، - نیز دلیل بارز و آشکارا ماهیت خرده بورژوازی سنتی مرفه روحانیت پیرو خود خمینی بود.

رهبری خرده بورژوازی خمینی بر متن فقدان رهبری پرولتار - ریا در جنبش توده‌ی و سپس خلا رهبری سازمان مجاهدین خلق یعنی

خرده‌بورژوازی سنتی را دیکال و تا حدودی خرده‌بورژوازی مدرن
 براحتی و سرعت تا مین شد، که این امر تا حدودی محصول تغییرات
 ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق بود، شکست جریان سیاسی
 مجاهدین حکم نقطه عطفی را در مبارزه طبقاتی میهن‌ماداشت و
 نشان می‌داد که تشدید تضادهای طبقاتی و قطب‌بندی طبقاتی به
 آن حد رسیده که مانع از آنست که خرده‌بورژوازی فقیر و مرفه تحت
 سیاست واحد با منافع کاملاً مشترکی پراتیک سیاسی یگانه‌یی
 داشته باشند. خرده‌بورژوازی سنتی مرفه که از شعارهای رادیکال
 سازمان مجاهدین خلق "ما رگزیده" شده بود، دیگر هرگز حاضر نبود که
 به رهبری آن تن در دهد. چنانکه در جریان جنبش انقلاب ۵۷ بهر
 وسیله که می‌توانستند، در صدد تضعیف و از میدان‌بدر کردن مجاهدین
 خلق تلاش می‌نمودند. و از آنجا که خرده‌بورژوازی فقیر از لحاظ سیا-
 سی ضعیف شده بود و نتوانسته بود نمایندگی سیاسی خود را بر
 پا کند، بجای آنکه همچون گذشته خرده‌بورژوازی سنتی مرفه را
 در پی خود بحرکت درآورد، خود بدنبال‌نروان شد.

بهر ترتیب، خرده‌بورژوازی سنتی مرفه باز عامت خمینی-
 توانست رهبری جنبش انقلابی خلق را در دست بگیرد و پرولتاریا
 و خرده‌بورژوازی فقیر و رادیکال و حتی بورژوازی لیبرال را بد-
 نبال خود بکشانند. رهبری خرده‌بورژوازی سنتی مرفه هر چند که
 توانست توده‌ها را بدنبال خود بکشانند، اما بدلیل وضعیت خاص این
 قشر که نزدیکی زیادی با بورژوازی داشته و تفاوت ملموسی با
 بورژوازی کوچک ندارد، نمیتوانست مبارزه بر علیه امپریالیسم
 و در جهت طرد سلطه همه‌جانبه امپریالیسم را بطور جدی و قاطع بدنبال
 کند. سازش و همکاری آن با بورژوازی لیبرال و از طریق وی سازش
 با امپریالیسم بر سر انتقال قدرت بدست بلوک خرده‌بورژوازی سنتی
 مرفه و بورژوازی لیبرال و سپردن قدرت دولت (کابینه) بدست
 بورژوازی لیبرال بدون آنکه هیچ نقش مثبتی در جنبش عظیم خلق
 داشته باشد، نتیجه طبیعی وضعیت اقتصادی - اجتماعی این قشر

بود، که ناگزیرش میساخت، با بورژوازی و در نتیجه با امپریالیسم راه مدارا و سازش را در پیش گیرد و مبارزه با پرولتاریا را بر مبارزه با امپریالیسم ترجیح دهد. چه خوب "آرمان مستضعفین" از موضع خرده بورژوازی را دیکال خود مینویسد:

"اصولا مبارزه ضد امپریالیستی یا ضد استعماری وی (خمینی) بهیچوجه نمیتواند یک مبارزه اصریل باشد، چرا که یک مبارزه اصریل ضد امپریالیستی میبایست بطور کلی در سه جبهه ضد امپریالیستی، ضد استثماری و ضد استعماری جریان یابد." (همانجا)

سرنوشت اغلب کشورهای که با حاکمیت خرده بورژوازی به ستیز با امپریالیسم برخاستند و چند صبا حی مستقل از سلطه سیاسی امپریالیستها و مورکشور را اداره کردند، آن بود که پس از چندی قدرت سیاسی شان در اختیار بورژوازی و البته بورژوازی بوروکرات قرار گیرد. و برخلاف انحراف رویزیونیستها نه تنها نتوانستند از دایره مناسبات سرمایه داری خارج شوند و بسوی سوسیالیسم ره بپیمایند - آنچنانکه رویزیونیستها میگویند - بلکه راه رشد سرمایه داری را پیمودند، و مناسبات سرمایه داری را در خود حاکم گردانیدند. نمونه های تاریخی الجزایر، عراق، سوریه و مصر بخوبی گواه ادعای ماست. در این کشورها با وجود آنکه وسایل تولید بزرگ و متمرکز در اختیار سرمایه داران خصوصی و آزاد قرار نداشت، بلکه در دست دولت خرده بورژوایی بود، ولی آن موسسات تولیدی دولتی بشیوه مزدوری و بر متن گسترش همه جانبه مناسبات کالایی و رشد بورژوازی مورد بهره برداری قرار میگرفتند و از این لحاظ رشد و توسعه آنها بمعنای رشد و توسعه سرمایه داری بود و خرده بورژوایی که هیچ شیوه تولیدی جز سرمایه داری را نمیتواند در پیش گیرد، با در دست گرفتن صنایع و ملی کردن آنها از لحاظ اقتصادی سرمایه داری را رشد داده و از لحاظ طبقاتی بورژوازی بوروکرات

را توسعه میبخشد. وانگهی از آنجا که توسعه سرمایه داری در هر کشوری لزوماً منجر به ایجاد ارتباط درونی و تنگاتنگ بین هر کشور سرمایه داری با سیستم جهانی سرمایه داری یعنی امپریالیسم میگشت، تدریجاً مرادفات و وابستگیهای این کشورها به امپریا- لیستها بیشتر و بیشتر شد و بدنبال خود موجب فروکش تب را دیکالیسم در این کشورها گردید.

جریان وقایع بخوبی نشان داد که "راه رشد غیر سرمایه داری" به هنگامیکه جامعه تحت حاکمیت خرده بورژوازی و در حالت تسلط مناسبات کالایی و آزادی مالکیت خصوصی باشد، خیالی فریبنده بیش نیست. در چنین وضعیتی جامعه تنها در مسیر غیر سرمایه دارانه گام برنمیدارد، بلکه سریعاً بسوی سرمایه داری و تبعاً سرمایه داری جهانی و امپریالیسم حرکت خواهد کرد.

تجربه کشورهای با اصطلاح "راه رشد غیر سرمایه داری" یا "دیگر احکام مارکسیسم - لنینیسم" را که در گذشته نیز بارها با ثبات رسیده بود تا ثبت کرد و نشان داد که هرگاه خرده بورژوازی تحت سرکردگی و در التزام پرولتاریا نباشد، راهش الزاماً بسوی تر- کستان سرمایه داری است. این سرنوشت شوم و مقدر خرده بورژوازی است، که به هنگامیکه مستقل از پرولتاریا راه خود را میپوید، به سازش با بورژوازی بپردازد، و جاده صاف کن و احیا کننده نظم بورژوازی باشد. اگر این حکم که بارها و بارها در عمل با ثبات رسیده است و با قوت تمام در مورد خرده بورژوازی - به خصوص بخش سنتی آن - صادق میباشد در مورد خرده بورژوازی سنتی مرفه از طریق بهره برداری از وسایل تولید یا توزیع بکمک کارگران یا شاگردانی چند دارای وضعیتی است که نمیتوان مرزی بین آن و بورژوازی کشید و عبارتی یکپایه در بورژوازی است. و در مبارزه بر علیه سرمایه داری وابسته است آنجایی پیش میآید که فشار سرمایه های بزرگ و انحصاری برایش تحمل ناپذیر و کمر شکن است. و در صورت تضعیف فشار آنها، بسرعت

از صف مبارزه جدی با سرمایه داری وابسته و ایضا امپریالیسم خارج میگردد. از اینرو مبارزه خرده بورژوازی سنتی مرفه بر علیه امپریالیسم بطور کلی بمراتب ناپیگیر و مماشات گرانه میباشد. از حدود مبارزه در جهت کاهش وابستگی و طرد سرسپردگی و تابعیت سیاسی فراتر نمیروند. هرگز در مسیر مبارزه برای محو و نابودی نظام سرمایه داری وابسته حرکت نخواهد کرد. زیرا که آتش مبارزه بر علیه سرمایه داری وابسته لزوماً در سرمایه داری راهم میگیرد. و حتی اگر تمامی سرمایه داری را در میان شعله های آتش محاصره نکند، باز خرده بورژوازی سنتی مرفه که یکپایش در سرمایه داری است، از بالا گرفتن این آتش وحشت زده میگردد، و بدین سبب از شعار مبارزه بر علیه سرمایه داری وابسته گریزان میباشد.

خرده بورژوازی سنتی مرفه مدتها پیش از آنکه بر سر قدرت تکیه زند، خود را از زیر علم مبارزه در جهت ملی کردن سرمایه های وابسته و بر علیه سرمایه داری وابسته کنار کشیده بود، و همچون جن از رادیکا لیسم مجاهدین خلق در این زمینه ها هراس داشت.

بنابراین، مبارزه خرده بورژوازی سنتی مرفه بر علیه امپریالیسم و در جهت کسب استقلال و آزادی، از آنجا که دامنگیر نظام سرمایه داری وابسته نمیگردد ب سرعت در نیمه راه متوقف گشته و در بن بست بی پایان باقی میماند. و اما ننگی و تناقض حل نشدنی خرده بورژوازی سنتی مرفه را نشان میدهد. خرده بورژوازی سنتی مرفه، بهنگام شرکت در قدرت با وجود اینکه خواهان استقلال از امپریالیسم است، اما چون بخاطر وضعیت خود نمیتواند تیغ حمله و مبارزه ضد امپریالیستی خود را متوجه سرمایه داری وابسته نماید، ناگزیر بهنگام حضور در قدرت به حفظ و پاسداری از نظام سرمایه داری وابسته و سرکوب انقلاب بر علیه سرمایه داری وابسته میپردازد. بعلاوه نظام و مقتضیات جامعه سرمایه داری وابسته ایجاب میکند که مناسبات

سرمایه داران نه وابسته به امپریالیسم ادا می‌یابد و در نتیجه سلطه سرمایه انحصاری کماکان تأمین شود و استقلال مطلوب منتفی گردد. خرده بورژوازی سنتی مرفه از سویی خواستار استقلال است و از سویی دیگر، در عمل ناچار با بداین خواست‌ها را رها سازد از سویی مخالف سلطه سرمایه انحصاری وابسته است و از سوی دیگر ناگزیر از تن دادن به آن است. برای این اساس، ضدیت خرده بورژوازی سنتی مرفه با امپریالیسم و استقلال طلبی آن با تناقضی حل‌نشده روبرو است. معمای هیات حاکمه پس از قیام درهمین تناقض است، که آنرا نیز گرفتار بن بستی لا علاج نموده است.

خمینی به عنوان نماینده خرده بورژوازی سنتی مرفه گرچه قوی‌تر خواستار استقلال از "انجانب" می‌باشد، اما این استقلال طلبی وی از لحاظ اقتصادی سرابی بیش نیست و آنجا که در جهت احیاء و تثبیت نظام سرمایه‌داری وابسته عمل می‌کند، نمیتواند وابستگی به امپریالیست‌ها را از هم بگسلد. خمینی از یکسودرپی آنست که ایران همچون گذشته تابع و تحت سلطه سیاسی امپریالیسم نباشد، و از سوی دیگر خواهان حفظ روابط حسنه با آمریکا است. هیچگاه قطع رابطه با آمریکا را دنبال و حتی طرح ننموده است. ماهیت خرده بورژوازی خمینی با پشتوانه‌یی از مبارزه با استعمار، و استقلال طلبی وی موجب اصرارش در عدم بازگشت و احیای موقعیت مسلط و ممتاز امپریالیسم آمریکا در ایران است، و کارکرد آن بعنوان مهمترین و نیرومندترین فردهیات حاکمه نظام سرمایه‌داری وابسته در جهت برآهاندن چرخهای فرسوده سرمایه‌داری وابسته عمل می‌کند. اینست تناقض خرده بورژوازی سنتی مرفه حاکم که از یک طرف خواستار استقلال سیاسی است و از طرفی در صدد برگردش در آن و ردن اقتصاد سرمایه‌داری و تبعاً سرمایه‌داری وابسته می‌باشد.

سازش خرده بورژوازی سنتی مرفه با بورژوازی لیبرال و سپس با امپریالیسم بر مبنای همین تناقض خرده بورژوازی سنتی

مرفه در قبال نظام سرمایه‌داری وابسته قابل توضیح است، که هم در جستجوی استقلال سیاسی است، هم در پی برآه انداختن چرخهای اقتصاد جامعه که همان سرمایه‌داری وابسته باشد. هم مخالف با زگشت سلطه سرمایه انحصاری، کمپرادورهای بزرگ است، هم اینکه در پی بحرکت درآوردن همان سرمایه‌های انحصاری می‌باشد. در عین حال اختلاف شدید درون هیات حاکمه که گهگاه گریبان یکدیگر را میگیرند تا حدودی متاثر از همین تناقض است که در کشمکشها و کلنجارهای بین جناحهای حکومت منعکس میگشت. خرده‌بورژوازی سنتی مرفه بزعامت خمینی عنان اختیار دولت را بدست بورژوازی لیبرال میسپرد و در عین حال با برنامه‌های آن در جهت تدارک بازگشت تسلط و امتیازات سیاسی آمریکا مخالفت میکند. با انحلال و تضعیف ارتش مخالفت میکند و خواستار بازگشت وجهه و اعتبار سابق ارتش است و در عین حال به لغو قراردادهای خفت‌بار نظامی و سیاسی با آمریکا می‌پردازد.

تناقض خرده‌بورژوازی سنتی مرفه در مقابل سرمایه‌داری وابسته در شکل وحدت و تضاد آن با بورژوازی لیبرال و در جریان حرکت‌های مختلف هیات حاکمه هم بصورت وحدت آنها در سرکوب و کشتار توده‌ها و خفه کردن انقلاب و هم بشکل اختلافات بین این دو جناح هیات حاکمه ادا می‌یافت. ادا می‌یافت این تناقض در هیات حاکمه که محصول ضربت مهیب جنبش عظیم توده‌ای و بخصوص قیام بهمن ماه برپیکر فرسوده سرمایه‌داری وابسته و ورود خرده‌بورژوازی سنتی مرفه به جرکه قدرت سیاسی بود، موجب تضعیف توان، ظرفیت و قدرت مانور هیات حاکمه در برابر انداختن چرخهای نظام حاکم گردید. این امر در کنار بحران عمیق و همه‌جانبه اقتصادی و نیز افزایش آگاهی و قدرت اجتماعی توده‌ها در جریان جنبش ۵۷ و قیام بهمن ماه، متقابلاً تضادهای درونی هیات حاکمه و عجز و ناتوانی آن را نقویت نموده و دامین میزد.

این تناقض درون هیات حاکمه کشا کشهای بسیاری را بر سر سیاستها و اقدامات حکومت موجب میشد، که آنرا در موارد زیر میتوان نشان داد:

حذف بهره بانکی و ملی کردن بانکها بمنظور بیرون آوردن آنها از زیر چنگ سرمایه داران بزرگ و انحصار طلب از خواسته های کهنه خرده بورژوازی سنتی بود. بخشهای رادیکال خرده بورژوازی سنتی حتی خواستار از بین بردن بانکها و ایجاد صندوق قرض الحسنه یا بانک اسلامی و حذف بهره بطور کلی بودند. اما بخش مرفه خرده بورژوازی سنتی که ابتدا با این خواست همراهی میکرد، بهنگام قرار گرفتن بر موضع قدرت و سازش با بورژوازی لیبرال و در نتیجه با سرمایه وابسته، تنها بر روی دولتی کردن بانکها و حذف بهره بانکی اصرار میورزید. ملی کردن بانکها و موسسات بیمه در ابتدا با مخالفت بورژوازی لیبرال روبرو بود. اما با گذشت زمان بورژوازی لیبرال هم که دریافت برای انداختن اقتصاد سرمایه داری وابسته ایران مستلزم دولتی کردن بانکها و موسسات بیمه است، با این خواست خرده بورژوازی سنتی مرفه بمنظور برای انداختن اقتصاد موجود موافقت میکند و حتی در این زمینه ادعای پیشتازی مینماید. در مورد صنایع و موسسات بزرگ نیز وضع به همین منوال بود. بورژوازی لیبرال خمینی را راضی کرده بود که به سرمایه داران تضمین دهد و خمینی هم چنین میکند. اما تب داغ خرده بورژوازی در قالب حکومت مستضعفین، ادامه قدرت این سرمایه داران بزرگ را تحمل نمینمود و پیوسته از درون به جناح بازرگان فشار و اتهام وارد میشد. تا اینکه در این مورد نیز بهمان دلایل فوق بورژوازی لیبرال دست به ملی کردن سرمایه های بزرگ نمود.

قطع وابستگی رسمی ریال به دلار، لغو قرارداد ۲۷ میلیارد دلاری اسلحه با آمریکا و لیسیم و اخراج چندین هزار مستشار آمریکایی با حقوقهای کلان، قطع یک رشته برنامه های که صرفاً بسود

امپریالیسم بود، مانند نیروکاهای اتمی و... لغو قرارداد نظامی معروف ۱۹۵۹ ایران و آمریکا، لغو کاپیتولاسیون و اشغال سفارت آمریکا و... روی هم رفته سیاست‌های خاص خرده‌بورژوازی سنتی مرفه است. در مقابل بورژوازی لیبرال، مخالف لغو قرارداد و تیره شدن روابط ایران و آمریکا بود، و حتی در جهت حفظ پادشاهی از آنها تلاش میکرد.

این اقدامات هیأت حاکمه موجب تضعیف وابستگی ایران به امپریالیسم و باعث از بین رفتن بسیاری از پانکاهای نفوذ و غارت امپریالیسم در ایران میگشت و در واقع تجلی مایه‌هایی استقلال طلبی خرده‌بورژوازی سنتی مرفه بود. در حالیکه بورژوازی لیبرال با اظهار اینکه "وابستگی امریست قهری" جاسوس وارد رپی احیای بساط سلطه امپریالیسم بود.

بدنبال قیام، تعقیب و مجازات کارگزاران عمده رژیم سابق آغاز میشد. این اقدامات بوسیله چهره‌های معروف خرده‌بورژوازی هیأت حاکمه تشویق و دنبال میشد. دستگیری، محاکمه و اعدام عوامل مهم رژیم شاه که مهره‌ها و عناصر پیرارزش دستگاه سیاسی سرمایه‌داری وابسته بحساب می‌آمدند و رژیم جدید سختی میتوانست عناصر و مهره‌هایی چون آنها برای خود فراهم کند، خشم و اعتراض بورژوازی لیبرال را آنچنان برانگیخت که به هزار نحو میکوشید مانع از کار "دادگاه انقلاب" و خلغالی گردد. انتقامی اینچنین از عوامل رژیم سابق و نابودی متافیزیکی آنها که هم موجب تضعیف توانایی و ظرفیت سیاسی سرمایه‌داری وابسته میگشت و هم قدرت و شور ضد سرمایه‌داری وابسته و ضد امپریالیستی توده‌ها را دارا می‌نمیزد، بهیچوجه مطابق با منافع و خواسته‌های بورژوازی لیبرال نبود. نمایندگان مشخص این جناح از هیأت حاکمه در برابر این اقدامات با جادو و جنجال ایستادگی نمودند. حال آنکه اصرا و پیگیری در محاکمه و اعدام مهره‌های رژیم شاه از جانب خرده

بورژوازی هیات حاکمه و نمایندگان این جناح دنبال میشد. بورژوازی لیبرال نه تنها در پی سازش با امپریالیسم، که در تلاش برای حفظ مهره‌های منفور رژیم سابق بود، تا با اتکاء و کمک آنان خود را در برابر رقیب پر قدرتش در هیات حاکمه تقویت نماید. وضعیت انقلابی توده‌ها و برخورد امواج خشم و اعتراض آنها با آنها و روابط سرمایه‌داری وابسته، بورژوازی لیبرال را که کل سرمایه وابسته را بعد از قیام پاسداری و نمایندگی میکرد، بوحشت انداخته، و نیازمند حفظ نهادها، عناصر و روابط رژیم سابق - به نسبتی بمراتب بیش از جناح خرده بورژوازی هیات حاکمه - میکرد، تا کمک آنها نظام حاکم را در برابر غلیان دم افزون مبارزات توده‌ها حفظ کند. بورژوازی لیبرال نه تنها گزیر که طیب خاطر برای عناصر سرسپرده سابق آغوش می‌گشود و آنها را پناه میداد. ادامه آن سیاست خرده بورژوازی در معدوم ساختن و کنار نهادن مهره‌ها و عناصر مهم رژیم سابق تا همین اواخر هم در هیات حاکمه چشم می‌خورد که نمونه واضح آن حکم برکناری و اخراج ۱۴۵ فرمانده نیروی هوایی - یعنی سرسپردگان امپریالیسم و مهره‌های لازم - بورژوازی وابسته - بتوسط خلخال و حمایت وی از تحصن نیروهای نظامی بود.

منازعات ابوشریف و لاهوتی با یزدی، چمران و بازرگان نیز نمونه دیگری از ضدیت خرده بورژوازی با بورژوازی لیبرال و با اعاده وابستگی سیاسی - نظامی به امپریالیسم میباشد، که در بطن هیات حاکمه جریان داشت و هنوز دارد.

قطع روابط سیاسی با اسرائیل و نیز با مصر - آنهم از بالای سر کابینه و وزارت امور خارجه - قطع فروش نفت به اسرائیل و به - آفریقای جنوبی، خروج از پیمان سنتو و فراخواندن نیروهای نظامی ایران از ظفار و دفاع از جنبشهای آزادیبخش رو به مرفته - نموده‌ای حضور گه ضدیت با امپریالیسم - البته بصورت جزیی و

ضعیف - در درون هیات حاکمه میبایستند، حضور رگه‌هایی جزیی و ضعیف ضدیت با امپریالیسم در مقابل تلاش همه جانبه تمامی هیات حاکمه و جناح‌های مختلف آن برای سرکوب مبارزات انقلابی توده‌ها و در جهت برآه‌انداختن و تثبیت نظام سرمایه‌داری وابسته حکم کاهی را در برابر گروه دارد و طبیعی است که اقدامات وسیع حساب شده و همه جانبه رژیم حاکم برای تثبیت و ادامه حیات سرمایه‌داری وابسته، کاملاً بر روی مایه‌های رفیق ضدامپریالیستی و تمایلات استقلال طلبانه بخشی از هیات حاکمه، سایه می‌اندازد و آنرا تحت الشعاع قرار میدهد. در حقیقت آنچه موجب ادامه حیات این مایه‌ها رفیق استقلال طلبی و دوام کشمکش‌های درون هیات حاکمه گردیده است، تلاطم عظیم جنبش توده‌هاست که زمینه قوی ماندن جناح خرده‌بورژوازی هیات حاکمه و سوءاستفاده وی را از غلیان توده‌ها بر علیه جناح دیگر، فراهم میسازد.

اخراج کارشناسان نظامی آمریکا و لغوبرخی از قراردادهای اسارت‌بردار حالی صورت میگرفت که امیران نظام ها و ژنرال‌های ارتشی از نیاز مبرم ارتش ایران به کارشناسان آمریکایی سخن میگفتند و یزدی از ضرورت داشتن ارتباطات نظامی با آمریکا و حفظ قراردادها صحبت میکرد.

گرچه سیاستهای خرده‌بورژوازی هیات حاکمه یا لاقلاً بخشی از آن در اصل ناشی از مبارزات آتشین توده‌ها و اعتراضات پیاپی آنها به ادامه حضور و نفوذ امپریالیسم بود. اما این مبارزات و اعتراضات در آن جناح از هیات حاکمه منعکس میگشت و دنبال میشد که پایگاه‌ها همان توده‌ها بودند. در حالی که جناح دیگر هیات حاکمه که پایگاه طبقاتی امپریالیسم و مهمترین تکیه‌گاه سرمایه‌مالی جهانی در دوره پس از قیام بود، پیوسته در برابر آنها مخالفت و ایستادگی مینمود.

از اینها گذشته، وقتی میگوئیم که خرده‌بورژوازی سنتی مرفه

زعامت و نمایندگی سیاسی خود را به روحانیت سپردن بایستی نتیجه را گرفت که پس روحانیت یا دقیقتر بگوئیم روحانیت پیرو خمینی‌ها ما نماینده سیاسی خرده‌بورژوازی سنتی مرفه است. اینکه خرده‌بورژوازی سنتی مرفه به روحانیت و بویژه به شخص خمینی از این جهت که هم قاطعانه در مقابل رژیم شاه و دیکتاتوری سرمایه‌داری و انحصاری وابسته ایستادگی کرده بود و هم اینکه هیچگونه موضع رادیکال و شعاری بر علیه سرمایه‌داری نداشت، اطمینان بدست آورده و نمایندگی سیاسی خود را به وی سپرده بود، هرگز بمعنای آن نیست که روحانیت آئینه تمام نمای خرده‌بورژوازی سنتی مرفه است و دیگر هیچ.

روحانیت از نظر منشاء شکل‌گیری و پیدایش جدا و مستقل مدت‌ها پیش از این خرده‌بورژوازی جامعه سرمایه‌داری بوجود آمد و گرچه از دیرباز ریشه عمیقی در اصناف و پیشه‌وران شهری قرون وسطا داشت، ولی در گذشته نیز، بخصوص از دروه صفویان بدین‌سودر رابطه با سایر اقشار و طبقات قرار گرفته و خواسته‌ها و منافع آن اقشار و طبقات را در لابلای دستجات خود منعکس مینمود. در عصر مشروطیت، روحانیت هم عناصری چون آیت‌الله طباطبائی را که در کنش انقلابیون مبارزه میکرد داشت و هم افرادی چون شیخ فضل‌الله نوری را که تادم مرگ مخالف مشروطه‌خواهان و طرفدار قاجار بود. روحانیت هم چهره‌هایی مبارز و ملی چون مدرس پرورانده و هم اینکه افرادی نیمه راه و سازشکار و خائن به جنبش ملی مانند آیت‌الله کاشانی از خود بیرون داده است. هم افرادی چون آیت‌الله بروجرودی داشت که شناگوی رژیم شاه بودند، هم مبارزانی چون نواب صفوی داشته است که بصورت قهرآمیز با رژیم مبارزه میکردند. در سالهای اخیر نیز روحانیت از یک سو چهره‌هایی چون آیت‌الله خمینی، سعیدی، غفاری به صحنه مبارزات سرخستانه با رژیم شاه عرضه مینمود و از سوی دیگر افراد سازشکار و مرتجع‌ی چون شریعت‌مدا -

ری و مرعشی و گلپایگانی که پاسدارِ پروپاقرص منافع سرمایه‌داران و زمینداران بودند، در بساط خود داشت. در مجموع روحانیت آثار همه طبقات و اقشار را منهای کارگران و دهقانان و زحمتکشان در خود بنمایش می‌گذارد. از یکسو عناصِر طرفدار فئودال‌ها و زمینداران چون طبّا طبّایی، قمی تا شریعتمداری پاسدار منافع سرمایه‌داران و وابسته را و از سوی دیگر کسانی چون خمینی و منتظری بعنوان نمایندگان خرده‌بورژوازی سنتی مرفه و افرادی چون شیخ مستظری و گنجی بعنوان نمایندگان خرده‌بورژوازی سنتی را دیکال را در خود دارد. روحانیت بدین ترتیب بردوش همه اقشار و طبقات سوار بوده و از بورژوازی وابسته گرفته تا کارگران بدانها کمک می‌رسانند. زاینرو، هرگز نمیتوان گفت که روحانیت حتی روحانیت پیرو خمینی صرفاً نماینده سیاسی این یا آن گروه است. بلکه نوعی استقلال نسبی و وضعیتی نسبتاً فرا تراز پایگاه طبقاتی و حالت خودویژگی دارد.

البته هر نماینده سیاسی و با هر نهاد سیاسی نسبت به پایگاه طبقاتی خویش استقلال نسبی دارد و در این رابطه موارد تاریخی قابل توجه ما نادری موجود است که ما در آنها تجلی حالت‌های استقلال نهادهای نمایندگیهای سیاسی را نسبت به پایگاه طبقاتی شان مشاهده میکنیم. هرچند این موارد در مقایسه با حالت عمومی تبعیت نهادهای نمایندگیهای سیاسی از پایگاه طبقاتی شان حکماستثنای را در مقابل قاعده دارد.

اما با این وجود وضعیت روحانیت از لحاظ وابستگی طبقاتی با استقلال کمی پیچیده تراز موارد مشابه تاریخی است. بنحویکه ظاهر ما رواء طبقاتی آن غلیظ تر و انعکاس تمايلات گوناگون طبقاتی در آن شدیدتر بوده و تبعاکرانش های مختلف طبقاتی در آن بیشتر مشهود میباشد. با اینحال استقلال و خودویژگی روحانیت نسبت به طبقات و اقشار اجتماعی بمعنای عمده بودن این خصوصیت بشمار

نمی‌رود و عملکرد اجتماعی روحانیت عمدتاً تحت تأثیر تضادهای و تمایزات طبقاتی جامعه است، تا اینکه ناشی از وجود متمایز و خودویژه‌اش باشد. روحانیت، کلیایگانی، شریعت‌مداری و مرعشی‌در مقابل روحانیت خمینی بخوبی تمایز سرمایه‌داران وابسته بزرگ متوسط و زمینداران را از یکطرف و خرده‌بورژوازی سنتی مرفه‌ورده - های پایین بورژوازی را از طرف دیگر نشان می‌دهد. عملکرد اجتماعی اینها نیز عمدتاً مستقل و متمایز از یکدیگر است، تا اینکه مشابه و یکسان باشد و بیا نوحده روحانی بودن آنها باشد. خلعت اساسی جامعه سرمایه‌داری یعنی طبقاتی بودن امور و روابط در بالای صفوف روحانیت خود را نشان می‌دهد.

حتی در درون روحانیت خمینی نیز طیفی از جلوه‌های طبقاتی مختلف - البته منهای کارگران و دهقانان و زحمتکشان - بنمایش گذاشته می‌شود. از طالقانی، مجتهد شبستری، گلزاده غفوری و شیخ علی تهرانی تا بهشتی، رفسنجانی و اردبیلی که با وجود وحدتشان در برابر پرولتاریا و کمونیسم، سیاستها و مواضع کاملاً متفاوت و متضاد را دنبال نموده‌اند. در طیف روحانیت خمینی از یکسو شیخ حسن کروبی، شیخ منتظری، نجف‌آبادی که سیاستهای رادیکالی را دنبال می‌کردند، بچشم می‌خورد. از سوی دیگر آذری قمی، قدوسی و بهشتی را مشاهده می‌کنیم که بوضوح در مقابل هم دیگر مواضع می‌گرفتند. بخشی از همین روحانیت آشکارا سیاستها و مواضع خرده‌بورژوازی در پیش می‌گرفت و بخش دیگر آن بوضوح سیاستهای بورژوازی را دنبال می‌کرد.

بنابراین، روحانیت پیرو خمینی که سهم مهمی از قدرت را پس از قیام بدست آورد و حتی تقریباً می‌توان گفت نقش هژمونیک را در قدرت داشت، هم خلعت خودویژه و مستقل از طبقات دارد*، هم

* - مثلاً مجلس خبرگان و ولایت فقیه هر چند که مورد پشتیبانی توهم آمیز خرده‌بورژوازی و حتی اقشار دیگر بود، با اینحال در اصل

اینکه نمایندگی خرده‌بورژوازی مرفه‌سنتی را بیش از هر جریان طبقاتی دیگر منعکس مینماید. شعارهای سیاسی این گروه را هم در گذشته با قوت مطرح و دنبال میکرد. و هم اینکه در حال حاضر منافع آنرا در میان صفوف خود پاس میدارد. بعلاوه نمایندگی خرده‌بورژوازی سنتی مرفه در قالب روحانیت پیرو خمینی که از مدتها پیش بصورت ضدیت این روحانیت و بویژه شخص خمینی با رژیم شاه و سلطه استعمار و "اجانب" و "باشعار" استقلال، آزادی، حکومت اسلامی "جریان داشت، امری نیست که سرعت قلب ماهیت طبقاتی یابد. نمایندگی سیاسی یک گروه اجتماعی در نزدیک جریان قوی سیاسی، آنهم جریانی سیاسی - مذهبی با حالت ماندگاری و ثبات زیاد، همچون لباس رونیت که بتوان بیکباره آنرا بدآور و بکناری انداخت. گذشته یک جریان سیاسی بسادگی قلب ماهیت نمییابد و این تغییر ماهیت طبقاتی یا عبارتی تغییر نمایندگی سیاسی مستلزم گذشت پروسه‌یی طولانی و انجام یک سلسله تغییر و تحولات است.

باری، از آنجا که بخشی از بلوک سیاسی حاکم در گذشته با قوت خواستها و منافع خرده‌بورژوازی سنتی مرفه را دنبال میکرد و از طریق هزار تار و پیوند با این گروه در ارتباط تنگاتنگ بود و چهره‌هایی مشهور و برجسته سیاسی خرده‌بورژوازی سنتی مرفه را در پیرامون خود گردآورده بود و نیز از آنجا که سیاستها و موضع خاص خرده

منطبق با خواست و منافع هیچ یک از اقشار و طبقات جامعه بورژوازی نیست. صرفا خواست خود و بویژه روحانیت پیرو خمینی است که در آن منافع خاص خود را بر جامعه تحمیل کرده است. خواستی که ریشه در قرون وسطا داشت و حتی متعلق به آن دوره است. مثال دیگر در این مورد برخورد خمینی و نیز روحانیت در مورد تحریم موسیقی در رادیو تلویزیون، تحریم گوشت یخزده، مخالفت با بی‌حجاب بودن زنان و شلاق زدن کسبه و پیشه‌وران.

بورژوازی سنتی مرفه و در جریان حرکت سیاسی و برنامه‌های مختلف هیات حاکمه از قیام بدین سو بوضوح منعکس می‌گشت در صفحات پیش مثالهایی در این زمینه آورده شد - که این امر بنوبه خود سخت در پیش رفتن مراودات و ارتباطات ایران و امپریالیسم موثر بود، این نتیجه عاید می‌شود که خرده بورژوازی سنتی مرفه در قدرت سیاسی نظام حاکم شریک بوده و حضور دارد. شرکت خرده بورژوازی سنتی مرفه در حکومتی که با قدرت تمام در جهت تحکیم و تثبیت نظام سرمایه داری وابسته - از طریق سرکوب ترور و قتل عام توده‌های انقلابی و درهم گوبیدن مبارزات دمکراتیک و ضد سرمایه داری وابسته توده‌ها - عمل می‌کند و حتی پیش قدم بودن آن در بسیاری از کشتارها و اقدامات سرکوبگرانه که به منظور تأمین نظم سرمایه و دفاع از مالکیت سرمایه می‌باشد * بخوبی نشان دهنده و اثبات کننده آنست که این قشر که نمایندگان خود را در حکومت جا داده است و در عمل به سرمایه داری وابسته خدمت می‌کند، از صف انقلاب بر علیه نظام سرمایه داری وابسته خارج گردیده و در زمره نیروهای خلقی و انقلابی محسوب نمی‌شود.

بدین ترتیب، مبارزه طبقاتی جامعه ما بر بستر مبارزات انقلاب بی ۵۷ و عواقب اجتماعی و سیاسی آن موجب شد که خرده بورژوازی سنتی مرفه بدنبال بورژوازی لیبرال و در کنار آن در موضع ضد انقلاب قرار گیرد. دستهای خرده بورژوازی سنتی مرفه، در جهت

* - شرح پیش قدمیها و ابتکارهای جناح خرده بورژوازی سنتی مرفه هیات حاکمه در سرکوب توده‌ها و خفه کردن انقلاب آنچنان وسیع و آنچنان واضح و آشکار بود که لازم ندیدیم به دوباره گویی و تکرار ملال آورده این مورد بپردازیم - بخصوص که در مقالات شماره‌های پیشین نشریه بوفور در شرح قهرمانیهای ضد انقلاب اعم از بورژوازی لیبرال و خرده بورژوازی سنتی مرفه قلم زده شده بود.

سرکوب انقلاب و کشتار نیروهای انقلابی تا مرفق به خون خلق انقلاب
بی آغشته است و تمام دعا و شنای روحانیت و ایضا تئوریه‌ها و
تحلیلهای رنگارنگ پاره‌یی از کمونیستها هرگز نمیتواند این داغ
لعنت ضدانقلابی و ضد خلقی را از پیشانی خرده‌بورژوازی سنتی
مرفه پاک کند و با وجود نا راحتی و غمگینی این کمونیستها از وضعیت
خرده‌بورژوازی سنتی مرفه، این گروه دیگر در کنار انقلاب که نبوده
هیچ، بلکه در جبهه مقابل انقلاب و غل ایران قرار دارد.